

# فرهنگستان ایران

واژه‌های نو



تا پایان سال ۱۳۱۸

در فرهنگستان ایران

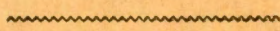
پذیرفته شده است

— ۶ —

از انتشارات دیرخانه فرهنگستان

جایگاه فروش: کتابفروشی ابن سینا

چاپ دوم مهرماه ۱۳۱۹



چاپخانه شرکت طبع کتاب

۱۸۰



# فرهنگستان ایران

واژه‌های نو

تا پایان سال ۱۳۱۸

در فرهنگستان ایران  
پذیرفته شده است

- ۶ -

از انتشارات دبیرخانه فرهنگستان

جایگاه فروش: کتابفروشی ابن سینا

چاپ دوم مهرماه ۱۳۱۹

جایگاه « آفتاب » تهران



دلیل انستیتو

نورث

مدرسه

مدرسه

مدرسه

مدرسه

مدرسه

مدرسه

Mogh

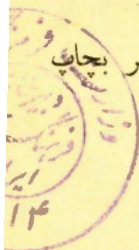
# یاد آوری

همه واژه‌هایی که از خرداد ۱۳۱۴ تا ۲۹ اسفند ۱۳۱۸ در فرهنگستان ایران پذیرفته شده و بتصویب پیشگاه همایون شاهنشاهی رسیده است در این دفتر گرد آمده است.

دبیرخانه فرهنگستان برابری آنها را با صورت جلسه ها و ابلاغیه های دفتر مخصوص شاهنشاهی و بخشنامه های دفتر نخست وزیری تصدیق مینماید.

مجموعه واژه های خصوصی که از طرف بنگاه های دیگر بچاپ رسیده هیچیک رسمیت ندارند.

دبیرخانه فرهنگستان



## فهرست

---

از صفحه الف تا د	اساسنامه فرهنگستان
از صفحه ۱ تا ۱۰۰	واژه‌های نو بترتیب جدید
از صفحه ۱۰۱ تا ۱۱۲	واژه‌های علمی که در اسفند ماه ۱۳۱۸ پذیرفته شده است
از صفحه ۱۱۳ تا ۱۱۵	ترکیبات عربی
از صفحه ۱۱۷ تا ۱۴۷	فهرست واژه‌های نو بترتیب قدیم

---

واژه‌های نو

تا پایان ۱۳۱۸

---

در این دفتر علامتهای اختصاری ذیل

بکار برده شده است

ب = اصطلاح بانك

پ = اصطلاح پزشکی

ج = اصطلاح جانورشناسی

ح = اصطلاح حساب

د = اصطلاح دادگستری (قضائی)

ز = اصطلاح زمین‌شناسی

ش = اصطلاح شهرداری

ط = اصطلاح طبیعی

ف = اصطلاح فیزیکی

گ = اصطلاح گیاه‌شناسی

ه = هندسه

---

## مقدمه

در فروردین ماه ۱۳۱۴ بامر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی مقرر شد برای نگاهداری و پیشرفت زبان و ادبیات فارسی انجمنی بنام فرهنگستان تشکیل شود و هیئت وزیران در جلسه ۲۹ اردیبهشت ماه ۱۳۱۴ اساسنامه آنرا بدینگونه تصویب نمودند.

## اساسنامه فرهنگستان ایران

مصوب خرداد ماه ۱۳۱۴

ماده اول - برای حفظ و توسعه و ترقی زبان فارسی انجمنی «بنام فرهنگستان ایران» تأسیس میشود.

ماده دوم - وظائف فرهنگستان بقرار ذیل است :

۱ - ترتیب فرهنگ بقصد رد و قبول لغات و اصطلاحات در زبان فارسی

۲ - اختیار الفاظ و اصطلاحات در هر رشته از رشته های زندگانی با سعی در اینکه حتی الامکان فارسی باشد.

۳ - پیراستن زبان فارسی از الفاظ نامتناسب خارجی.

۴ - تهیه دستور زبان و استخراج و تعیین قواعد برای وضع لغات فارسی و اخذ یا رد لغات خارجی.



- ب -

- ۵ - جمع آوری لغات و اصطلاحات پیشه وران و صنعتگران.
- ۶ - جمع آوری الفاظ و اصطلاحات از کتب قدیم.
- ۷ - جمع آوری لغات و اصطلاحات و اشعار و امثال و قصص و نوادر و ترانه ها و آهنگهای ولایتی.
- ۸ - جستجو و شناساندن کتب قدیم و تشویق بطبع و نشر آنها.
- ۹ - هدایت افکار بحقیقت ادبیات و چگونگی نظم و نثر و اختیار آنچه از ادبیات گذشته پسندیده است و رد آنچه منحرف می باشد و راهنمایی برای آینده.
- ۱۰ - تشویق شعراء و نویسندگان در ایجاد شاهکارهای ادبی.
- ۱۱ - تشویق دانشمندان بتألیف و ترجمه کتب سودمند بفارسی فصیح و مانوس.
- ۱۲ - مطالعه در اصلاح خط فارسی.
- ماده سوم -** فرهنگستان دارای دو قسم عضو (پیوسته) و (وابسته) خواهد بود.
- پیوستگان اعضائی هستند که مقررأدر جلسات حاضر و فرهنگستان از آنان تشکیل میشود.
- وابستگان اعضائی هستند که افکار خود را بوسیله مکاتبه به فرهنگستان میرسانند.
- ماده چهارم -** فرهنگستان با ۲۴ نفر عضو پیوسته شروع بکار خواهد کرد وادی الاقتضا ممکن است عده پیوستگان به ۵۰ نفر برسد.
- ماده پنجم -** عضو پیوسته باید ایرانی و سن او لااقل سی و پنج باشد.

- پ -

ماده ششم - در آغاز کار انتخاب اعضاء پیوسته به پیشنهاد وزارت فرهنگ و تصویب هیئت دولت خواهد بود و پس از آن به پیشنهاد فرهنگستان (با کثرت دو ثلث اعضاء) و موافقت وزارت فرهنگ و تصویب هیئت دولت بعمل خواهد آمد.

ماده هفتم - فرهنگستان يك نفر رئیس خواهد داشت که بموجب فرمان همایونی منصوب خواهد شد و دارای دو نفر نایب رئیس و دو نفر منشی خواهد بود که با کثرت نسبی پیوستگان برای دو سال انتخاب میشوند طرز انتخاب هیئت رئیس و همچنین وظایف آنان را نظامنامه داخلی معین خواهد نمود.

ماده هشتم - فرهنگستان بر طبق ماده ۵۸۷ قانون تجارت مصوب ۱۳۱۱ دارای شخصیت حقوقی خواهد بود و رئیس نماینده فرهنگستان می باشد.

ماده نهم - فرهنگستان دارای دبیرخانه ای (دارالانشاء) خواهد بود که رئیس و اعضاء آن از طرف وزارت فرهنگ منصوب میشوند. ماده دهم - اعضاء وابسته از میان علماء و ادباء داخله و خارجه انتخاب میشوند. عضویت آنان مانند عضویت اعضاء پیوسته مادام العمر خواهد بود.

ماده یازدهم - جلسات رسمی فرهنگستان با حضور نصف بعلاوه يك از پیوستگان حاضر در تهران منعقد خواهد شد. ماده دوازدهم - فرهنگستان بر حسب وظائفی که دارد ممکن است بکمیسئون های جزء تقسیم شود.

- ت -

در صورت لزوم از اشخاص خارج نیز برای مشاوره و معاونت  
میتواند دعوت نماید .

**ماده سیزدهم -** فرهنگستان میتواند جلسات تشریفاتی داشته باشد و  
تماشائیان ممکن است در این جلسات حاضر شوند .

**ماده چهاردهم -** پیوستگان ممکن است لباس مخصوص داشته درجشنها  
و تشریفات دولتی بدان ملبس گردند شکل این لباس در نظامنامه  
جداگانه معین خواهد شد .

**ماده پانزدهم -** بودجه فرهنگستان در ضمن بودجه وزارت فرهنگ منظور  
خواهد شد ولیکن عضویت فرهنگستان اقتضای خواهد بود .

**ماده شانزدهم -** مقررات لازم برای اجراء وظائف فرهنگستان و نظامنامه  
های راجع بهیئت رئیسه و کمیسیونها و نظامات داخلی و غیره  
پس از پیشنهاد فرهنگستان و تصویب وزارت فرهنگ بموقع اجرا  
گذارده خواهد شد .

بموجب این اساسنامه نخستین جلسه عمومی فرهنگستان روز دوشنبه ۱۲  
خردادماه ۱۳۱۴ باحضور ۲۴ تن از پیوستگان تشکیل شد و در اردیبهشت  
ماه ۱۳۱۷ بر حسب امر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی سازمان آن تغییر  
کرد و علاوه بر جلسه های عمومی که در هر هفته یک بار از پیوستگان تشکیل  
میشود بهشت کمیسیون فرعی تقسیم گردید از اینقرار :

۱ - کمیسیون بررسی باصطلاحات اداری .

۲ - کمیسیون بررسی باصطلاحات دادگستری ( قضائی ) .

۳ - کمیسیون بررسی باصطلاحات علمی .

- ۴- کمیسیون دستور زبان فارسی
  - ۵- کمیسیون بررسی بنامهای جغرافیائی
  - ۶- کمیسیون تهیه فرهنگ زبان فارسی
  - ۷- کمیسیون راهنمایی برای هدایت افکار و جمع آوری آهنگهای محلی و اصطلاحات ولایتی
  - ۸- کمیسیون بررسی با اصطلاحات پزشکی (طبی)
- هر کمیسیون باید در هفته يك روز جلسه عمومی خود را تشکیل داده و گزارش جلسه را بهیئت رئیسه فرهنگستان بدهد.
- در کمیسیونهای هشتگانه از دانشمندان دیگری که در شعب مختلف تخصص دارند دعوت شده است که بایپوستگان شرکت کنند
- پيوستگان فرهنگستان در اسفند ماه ۱۳۱۸ - ۲۹ تن و سمت آنها بقرار ذیل بوده است :

جناب آقای وزیر فرهنگ	رئیس فرهنگستان ایران
جناب آقای حسن اسفندیاری	کمیسیون راهنمایی
جناب آقای دکتر احمد متین دفتری	کارمند کمیسیون قضائی
جناب آقای محمد علی فروغی	رئیس کمیسیون فرهنگ و کارمند
	کمیسیون راهنمایی
جناب آقای حسین سمیعی	نایب رئیس فرهنگستان
جناب آقای دکتر امیراعلم	رئیس کمیسیون پزشکی
جناب آقای دکتر ولی الله نصر	رئیس کمیسیون قضائی
جناب آقای غلامحسین رهنما	رئیس کمیسیون علمی و کارمند
	کمیسیون راهنمایی

- ج -

کارمند کمیسیون اصطلاحات اداری	جناب آقای احمد اشتری
کارمند کمیسیون قضائی	جناب آقای مصطفی عدل
رئیس کمیسیون اصطلاحات اداری	تیمسار سر لشکر احمد نخجوان
نایب رئیس فرهنگستان و مخبر کمیسیون اصطلاحات اداری و کارمند کمیسیون راهنمایی	آقای دکتر عیسی صدیق
کارمند کمیسیون دستور	آقای محمد قزوینی
مخبر کمیسیون فرهنگ و کارمند کمیسیون دستور	آقای بدیع الزمان فروزانفر
مخبر و منشی کمیسیون جغرافیائی و منشی کمیسیون علمی	آقای حسین گل گلاب
رئیس کمیسیون جغرافیائی و کارمند کمیسیون فرهنگ	آقای دکتر صادق شفق
رئیس کمیسیون دستور زبان فارسی و منشی کمیسیون اصطلاحات اداری و منشی کمیسیون راهنمایی	آقای عبدالعظیم قریب سرکار سرهنگ غلامحسین مقتدر
مخبر کمیسیون علمی	آقای دکتر محمود حسابی
منشی کمیسیون قضائی	آقای دکتر علی اکبر سیاسی
منشی کمیسیون پزشکی	آقای دکتر قاسم غنی
کارمند کمیسیون اصطلاحات اداری	آقای رشید یاسمی
کارمند کمیسیون دستور و کارمند کمیسیون فرهنگ	آقای محمد تقی بهار



- ج -

کارمند کمیسیون جغرافیائی	آقای عباس اقبال آشتیانی
کارمند کمیسیون فرهنگ	آقای سعید نفیسی
مخبر کمیسیون قضائی	آقای جمال الدین اخوی
منشی کمیسیون دستور زبان و کارمند کمیسیون فرهنگ	آقای پورداود
مخبر کمیسیون راهنمایی و مخبر کمیسیون دستور زبان فارسی	آقای حسنعلی مستشار
کارمند کمیسیون اصطلاحات اداری	آقای محمد حجازی

کمیسیونهای هشتگانه فرهنگستان که مرکب از پیوستگان و دانشمندان دیگر است از کارمندان ذیل تشکیل میشود :

۱ - کمیسیون اصطلاحات اداری

تیمسار سرلشکر احمد نخجوان ( رئیس ) . آقای دکتر صدیق ( مخبر ) سرکار فرهنگ غلامحسین مقتدر ( منشی ) - جناب آقای احمد اشتری - آقای رشید یاسمی - آقای محمد حجازی - سرکار فرهنگ قهرمانی - آقای بهروز .

۲ - کمیسیون اصطلاحات داد گستری ( قضائی )

جناب آقای دکتر ولی الله نصر ( رئیس ) . آقای دکتر علی اکبر سیاسی ( منشی ) . آقای جمال الدین اخوی ( مخبر ) جناب آقای دکتر احمد متین دفتری - آقای دکتر شایگان - آقای آموزگار - آقای علی پاشا صالح - جناب آقای مصطفی عدل .

-ح-

### ۳۔ کمیسیون اصطلاحات علمی

جناب آقای غلامحسین رهنما (رئیس) - آقای دکتر حسابی (مخبر) - آقای حسین گل گلاب (منشی) - آقای دکتر خیبری - آقای دکتر پارسا - آقای دکتر آل بویه - آقای ابوالقاسم نراقی - آقای دکتر جناب - آقای دکتر عبدالله شیبانی - آقای شیخ نیا - آقای دکتر فرشاد - آقای دکتر سجابی - آقای دکتر جودت - آقای تقی فاطمی - آقای دکتر روشن زائر - آقای عبدالله ریاضی - آقای دکتر افضل پور - آقای مرتضی قاسمی - آقای دکتر ابوالقاسم غفاری - آقای جمال افشار.

### ۴۔ کمیسیون دستور زبان فارسی

آقای عبدالعظیم قریب (رئیس) - آقای حسنعلی مستشار (مخبر) - آقای پورداود (منشی) - آقای بدیع الزمان فروزانفر - آقای عباس اقبال آشتیانی - آقای محمد قزوینی - آقای محمد تقی بہار - آقای ہمایون فرخ - آقای ہمائی - آقای مہدی بیانی - سرکار سروان لوائی.

### ۵۔ کمیسیون فرهنگ

جناب آقای محمد علی فروغی (رئیس) - آقای بدیع الزماں فروزانفر (مخبر) - آقای سعید نفیسی (منشی) - آقای دکتر شفق - آقای امیر خیزی - آقای بہمن یار - آقای محمد تقی بہار - آقای پورداود

- خ -

## ۶- کمیسیون راهنمایی

جناب آقای حسن اسفندیاری (رئیس) سرکار سرهنگ مقتدر  
(منشی) - آقای حسنعلی مستشار (مخبر) جناب آقای محمد علی فروغی  
جناب آقای رهنما - آقای دکتر صدیق - آقای عباس اقبال آشتیانی - آقای  
روح الله خالقی - آقای پرویز خانلری .

## ۷- کمیسیون جغرافیائی

آقای دکتر شفق (رئیس) - آقای حسین گل گلاب (مخبر و منشی)  
آقای عباس اقبال آشتیانی - آقای بهمنش - آقای دکتر خان بابا بیانی .

## ۸- کمیسیون پزشکی

جناب آقای دکتر امیر اعلم (رئیس) - آقای دکتر غنی (منشی)  
آقای دکتر محمد حسین ادیب - آقای دکتر محمود نجم آبادی - آقای دکتر  
شهراد - آقای دکتر حبیبی - آقای دکتر کاسمی .  
غیر از کارمندان پیوسته فرهنگستان ایران مطابق اساسنامه دارای  
نه تن کارمند وابسته است که نامهای آنها بر حسب تاریخ انتخاب  
نوشته میشود .

آقای سید محمد علی جمال زاده  
پرفسور کریستن سن (دانمارکی)  
استاد هانری ماسه (فرانسوی)

آقای دکتر فخر ادهم ( فخر الاطباء )

جناب آقای محمد حسین هیکل وزیر فرهنگ مصر

جناب آقای محمد رفعت پاشا رئیس فرهنگستان مصر

آقای دکتر منصور بیک فہمی کارمند فرهنگستان و رئیس

کتابخانه مصر

آقای علی بیک الجارم کارمند فرهنگستان مصر

آقای پرفسور ریکا ( چکوسلواکی )

---





## الف

آئین = رسم وعادت و طرز و روش - اینکلمه بجای تشریفات و یا اتیکت  
Etiquette یا سرمونی Cérémonie پذیرفته شده .

آئین دادرسی = اصول محاکمات (د)

آئین نامه = نظامنامه .

آبا: ان = نام فارسی شهر و جزیره ایست در دهانه کارون که کارخانه های بالایش  
نفت در آن ساخته شده . آنرا پیشتر ('عبادان) مینامیدند .

آباد کوشك = یکی از آبادیهای بخش سقز کردستان است که پیشتر آنرا  
حسن آباد قاشق مینامیدند .

آب باز = غواص .

آب بها = پولی است که برای قیمت آب پرداخته میشود و بیشتر حق الشرب  
گفته میشد (ش) .

آبدان = مثانه Vessie (پ)

آبدانك = مثانه كوچك Vésicule

آبدزدك = زراقه Seringue (پ)

آبراهه = گذرگاه سیل Canal d'écoulement d'un Torrent (ز)

آب رُفت = Alluvion ته نشست آب رودخانه (ز)

آبریز = Versant سرازیری هائی که آب آنها برودی میرسد (ز)

آبفشان = Geyser سوراخهایی که آب گرم از آنها بیرون رانده میشود (ز)

آبکش = لوله هائی در گیاه که دارای سوراخهای ذره بینی بسیار و در میان

آنها صفحه هائی مانند غربال است Liber (ط)

آبگیر = تمام پهنه‌ای که آب آن يك رود میریزد Bassin de réception (ز)

آبیار = کسی که بزراعت یا جای دیگر آب دهد (میراب) (ش)

آتش زنه = سنگ چخماق Silex (ز)

آتش نشان = کسی است که برای فرو نشانیدن آتش گماشته شده و بیشتر (مامور

اطفایه) گفته میشد (ش)

آتش نشانی = (از آتش و نشانیدن) فرو نشانیدن آتش - دائرة اطفایه (ش)

آخال = فضولات Déchet (پ)

آذر سنج = پیرومتر pyromètre (ف)

آرام ده = مسکن Calmant (پ)

آرامش = سکون Repos (ف)

آرواره = فك Machoire (پ)

آزمایش = تجربه Expérience

آزمون = امتحان Essai

آسایشگاه = اینکلمه بجای ساناتوریم Sanatorium فرانسه پذیرفته

شده و آن جایی است که بیماران و ناتوانان را در آن نگاهداری

میکنند تا بهبودی یابند.

آشکوب = هر مرتبه از خانه را گویند که بر بی (طبقه) نامیده میشود رجوع شود

به (بالارو) ۲ - در زمین شناسی بجای Etage یعنی هریک از

طبقات زمین پذیرفته شده.

آغاز = ابتداء (ف)

آغاز گر = بجای (استارتر) یعنی کسی که در اسب دوانی فرمان دودن میدهد

پذیرفته شده.

آغازیان = Protises موجودات تك ياخته (ط)

آغشتن = آلودن جسمی بمایعی Impregner (ف)

آگاهی = فرهنگستان اینکلمه را بجای کلمه فرانسه Sureté générale

اختیار نموده و آن اداره ایست در شهربانی که برای تعقیب بز هکاران

است و کارمندان آنرا کار آگاه میگویند (پلیس مخفی) (شهربانی)

آگاهی = نوشته است که خبر یا دستور تازه ای بخوانند گان میدهد اعلامیه است

که زاجع بحساب اشخاص از طرف بانک برای مشتری فرستاده میشود Avis.

آگنه = Bourrelet بر جستگی کوچک در ساقه یا ریشه گیاه (گ)

آلا = نام یکی از آبادیهای بخش سقز کردستان است که پیشتر (ایلو) نامیده میشد.

آلگون = نام یکی از آبادیهای بخش سقز کردستان است که پیشتر آلکلو نامیده میشد (آل در فارسی بمعنی قرمز و گون بمعنی رنگ است)

آلودگی = Souillure (پ)

آلودن = Souiller (پ)

آلوده = Souillé (پ)

آمار = احصائیه Statistique

آمار شناس = کسیکه بقواعد علم آمار آگاهی دارد - متخصص احصائیه

Statisticien

آمار گر = کسیکه مأمور انجام کارهای آمار است - مأمور احصائیه

آمپر سنج = آمپر متر Ampermètre (ف)

آموزش - آموزگاری - آموختن = کلمه هائی است که بجای (تعلیم) میتوان بکار برد.

آموزش و پرورش = تعلیم و تربیت

آموزشگاه = مدرسه بمعنی اعم که شامل هر يك از نگاه های علمی رسمی و غیر رسمی خواهد شد

آهیزه = اختلاط و امتزاج Mélange (ح)

آورتا = ام الشرائین Aorte (پ)

آوند = وعاء که بفرانسه Vaisseau نامیده میشود (گ) (پ)

آوندی = وعائی Vasculaire (گ)

آهکی = بجای کلسی و Calcaire پذیرفته شده است (ز)

آیرین = نام ایستگاه شماره ۳ راه آهن جنوب است که پیشتر قاسم آباد گفته میشد و بواسطه نزدیکی آن به ایرین بدین اسم نامیده شده .

آبریز = نام ایستگاه شماره (۲۶) راه آهن شمال است که پیشتر (قلمه بلند) نامیده میشد .

**آزاده** = بجای **Train d'atterissage** پذیرفته شده و آن قسمت زیرین هواپیما میباشد که چرخها بآن پیوسته و هنگام فرود آمدن هواپیما نخست بروی زمین قرار میگیرد.

**آراك** = نام ایستگاه شماره ۱۹ راه آهن جنوب است که پیشتر (سلطان آباد عزاق) گفته میشد.

**آرز** = سند های تجارتی که ارزش آنها پولهای بیگانه معین شده = اسعار - **Devises** (ب)

**ارزش** = اعتبار یک سند یا متاع - پولی که در سند نوشته شده **Valeur** (ب)  
**آرژنده** = دارای ارزش - دارای اعتبار **Valable** - این سند آرژنده است یعنی اعتبار دارد (ب)

**ارزیاب** = کسیکه ارزش هر چیزی را معین میکند - مقوم.

**ارزیابی** = عمل یافتن ارزش هر چیز - این کلمه بجای (تقویم) اختیار شده است - مثال خانه های شهر ارزیابی شد: با تقویم که بمعنی سالنامه است اشتباه نشود.

**ارزیافت** = نتیجه ای که از ارزیابی بدست آمده مانند ارزش خانه و ملک.

**آر سباران** = بخشی است در شمال آذربایجان که شاخه های رودارس از آن جاری شده بارس میریزند چون نام قدیمی ارسباران فراموش شده بود آنرا (قراجه داغ) می گفتند.

**آرش** = نام فارسی (ساعد) و آن از سرانگشت تا آرنج است.

**از گرو در آوردن** = بیرون آوردن چیزی که بگرو داده شده است  
**Dégager** (ب)

**اژدر** = در افسانه های قدیم نام مار بسیار بزرگی بوده که از دهانش آتش بیرون میریخته این کلمه بجای ترپیل **Torpille** اختیار شده و آن یکی از وسائل جنگ است که برای شکستن و غرق کردن کشتی های دشمن بکار میرود.

**اژدر افکن** = کشتی بخاری کوچک و درازی که اژدر بطرف کشتی های

دشمن میاندازد و این کلمه بجای **Torpilleur** اختیار شده است.

**اژدر انداز** = آلتی است دراز شبیه باولۀ توپهای بزرگ که در کشتیهای اژدر افکن برای انداختن اژدر بطرف کشتیهای دشمن است این کلمه

بجای Lance torpille اختیار شده است .

آسپریس = عرصه اسبدوانیدن و میدان نمایش - میدانهای اسبدوانی و چوگان بازی و نمایش ورژه - میدانهای درونی شهر بهمان نام میدان خوانده میشود .

اُستان = یکی از ده ناحیه بزرگ کشور ایران است که هر يك از آنها چند شهرستان تقسیم میشود .

استاندار = کسی است که کارهای اُستان یعنی یکی از ده ناحیه بزرگ کشور را انجام میدهد .

استخوان = عظم Os

استخوان شناسی = معرفة العظام Ostéologie

استوار کردن = ابرام - تأیید - تنفید (د)

استوار نامه = حکمی است که از طرف رؤسای کشورها به کنسولها و مأمورهای سیاسی داده میشود تا اعتبار آنها را نزد رؤسای کشورهای بیگانه استوار سازد و بیشتر اعتبارنامه سیاسی گفته میشود .

اعتبار = اعتبادی که از طرف بانگ یا شخصی بشخص دیگری میشود و تا حد معینی بآن شخص اجازه میدهند که از سرمایه بانگ استفاده کند مثال :- اعتبار من دربانگ صد هزار ریال است . (ب)

اعتبار نامه = ۱ - در اصطلاح بانگی نوشته ای را گویند که بانگ یکی از مشتریان خود میدهد تا اعتبار او را در پیش یکی از کارگزاران یا نمایندگان خود معین کند . ۲ - نوشته ای است که از طرف بانگی بشخص داده شده و اعتبار آن شخص را معین میکند و آن شخص بهر بانگی که طرف حساب بانگ اول است برود میتواند برابر آن مبلغ دریافت دارد و مبلغ دریافت شده در پشت آن ورقه نوشته میشود . (ب)

افروزش = اشتعال allumage (ف)

افزارمند = ( از افزار و مند ) کسیکه کارهایی را بوسیله افزار و آلات انجام میدهد - بجای لفظ فرانسه Artisan اختیار شده (ش)

افزایش = جمع addition (ح)

افزودن = جمع کردن



افکنه = ته نشت سیل که در دهانه آبراهه می نشیند Dejection (ز)

انجمن شهرداری = انجمن بلدی

اندازه = مقدار Mesure (ح)

آندام = این کلمه برای عضو بدن انتخاب شده و در کتابهای طب قدیمی فارسی همیشه باین معنی بکار رفته است ولی آنرا نمیتوان در غیر عضو بدن استعمال نمود. و در عضو ادارات چنانکه در (ك) نوشته شده فرهنگستان کارمندا برگزیده است

اندروانه = احشاء Viscères (پ)

اندروانه شناسی = معرفة الاحشاء Splanchnologie (پ)

اندوخته = بولی است که در شرکتهای و بانگها برای احتیاط ذخیره میشود اینکلمه بجای Réserve اختیار شده است پیشتر Epargne و Réserve هر دو را ذخیره میگفتند فرهنگستان مقرر داشته است اولی پس انداز دومی اندوخته نامیده شود (ب)

اندیشه = فکر pensée

آندیشك = نام ایستگاه شماره ۴۱ جنوب راه آهن است و پیشتر صالح آباد خوانده میشد و بمناسبت اینکه در نزدیکی آن پیشتر پل و محلی بنام اندیشك بوده بدین نام خوانده شد.

انگشت نگاری = (از انگشت و نگاشتن) بجای کلمه فرانسه Dactyloscopie اختیار شده و آن عملی است که از روی اثر انگشتها میتوان اشخاص مختلف را شناخت زیرا که خطهای مختلف سر انگشتان هر کس با دیگری اختلاف دارد.

انگل = طفیلی Parasite (پ)

انگل شناسی = طفیلی شناس parasitologiste (پ)

انگل شناسی = طفیلی شناسی Parasitologie (پ)

انگلی = طفیلی شدن Parasitisme (پ)

ایذه = نام قدیمی مکانی است در ناحیه بختیاری که این اواخر مال امیر نامیده میشد - فرهنگستان مقرر داشته است که از نو بهمان اسم نامیده شود.

ایستگاه فوزیه = نام ایستگاه سفید چشمه در راه آهن جنوب.

ایشه = نام یکی از آبادیهای کردستان در بخش سقز است که پیشتر (ایچی) گفته میشد. (ایشه در فارسی بمعنی جنگل است).

## ب

باجه = بفارسی دریچه و روزنه را گویند این کلمه را فرهنگستان بجای

لفظ گیشه اختیار نموده است Guichet

بادامك = لوزه Amygdale (پ)

بارآور = صفت سرمایه‌ای است که سودی میدهد - productif مثال:

سرمایه من دربانگ بارآور است و پنج درصد سود میدهد (ب)

بارخیز = Fertile شاخه‌هایی از گیاهان که ممکن است برروی آنها

میوه پیدا شود (گ)

باردهی = بارآوری Fructification میوه‌آوردن درخت (گ)

بارکشی = بردن بار ازجایی بجای دیگر - که بیشترتقلیه نامیده میشود

بارکشی تند = تقلیه سریع السیر

بارکشی کند = تقلیه بطی السیر

بارنامه‌کشتی = سندی است که بواسطه آن بارهای فرستاده شده بتوسط

کشتی معلوم میشود - درجنوب ایران عموماً آنرا ستمی میگویند ولی

لفظ تحریف شده خارجی است Connaissance (ب)

بازبین = بجای کنترلر Contrôleur اختیار شده و آن کسی است که کالا

وجنس‌های تجارتی را رسیدگی کرده برابری آنها را بابارنامه تصدیق

مینماید - کسیکه درراه آهن‌ها و تماشاخانه‌ها بلیط‌های فروخته شده

را بازرسی مینماید تا هرکس مطابق ارزش بلیط درجای خود قرار گیرد

باز پرس = این کلمه بجای مستنطق برگزیده شده است (د)

باز پرسی = استنطاق (د)

بازتاب = انعکاس (ف)

**بازجو** = کسیکه از طرف رئیس مأمور میشود که از روی سندها یا از روی دفترها راستی و ناراستی کاری را معین کند - سابقاً آنکس را محقق

میکفتند **Enqueteur**

**بازجویی** = عمل بازجو - پیشتر بجای اینکلمه (تفتیش کبی) و (اقتراح)

و (تحقیق) بکار میرفت **Enquête**

مثال - از بازجویی نوشته های فلان معلوم شد که حق بجانب اوست

**بازداشت** = توقیف (د)

**بازداشتگاه** = توقیف گاه (د)

**بازداشته** = توقیفی و توقیف شده (د)

**بازدانگان** = عریان‌البدن **Gymnospermes** (ک)

**بازدم** = زفير **Expiration**

**بازده** = محصول مفید - ضریب انتفاع **Rendement** (ف)

**بازدید** = دایره بازدید - رسیدگی بمالیاتها و عوارض دولتی (میزی)

از نو رسیدگی کردن بحساب یا چیزی **Contrôle** (ب)

**بازرس** = کسیکه از طرف وزارتخانه ها و اداره ها بکارهای کارمندان

و کارکنان رسیدگی کرده درستی یا نادرستی کارهای آنها را بریس یا

وزیر آگهی میدهد و پیشتر مفتش نامیده میشد **Inspecteur**

**بازرسی** = عمل بازرس (تفتیش)

**بازرگانی** = تجارت

**بازگرد** = باز کردن و آغاز نمودن حساب **Ouverture des comptes** (ب)

**بازگرداندن** = بازگشت دادن اضافه پرداختی از بابت سرمایه **Ristourner** (ب)

**بازگشت** = بجای **Ristourne** اختیار شده و آن برگرداندن اضافه بولی

است که شرکاء از بابت سرمایه بشرکت پرداخته اند (ب)

**بازنشستگی** = تقاعد

**بازنشسته** = متقاعد

**بازه** = فاصله میان دو بال پرندگان یا هواپیما **Envergure** (ف)

**باستان‌شناس** = عالم بعلم باستان‌شناسی (علم بآثار عتیقات) برابر خارجی

آن آرکئولوگ **Archéologue** است

**باستان‌شناسی** = بجای ار کتولوی **Archéologie** پذیرفته شده و آن علم باآثار عتیقه و چیزهای کهنه و باستانی است

**باشگاه** = کلوب - کانون

**باشه** = نام یکی از آبادیهای بخش سقز کردستان است بیشتر آنرا باشاق مینامیدند (باشه در فارسی بمعنی مرغ شکاریست)

**باغ يك** = نام ایستگاه شماره ۱۴ راه آهن جنوب است که پیشتر قاضی آباد نامیده میشد بواسطه نزدیکی آن بباغ يك این نام پذیرفته شد

**بافت** = نسج **Tissu** (پ)

**بافت برداری** = آزمایش نسج زنده **Biupsie** برداشتن قسمتی از بافت اندام مبتلا بعارضه‌ای برای امتحان ذره بینی (پ)

**بافت شناس** = نسج شناس **Histologiste** (پ)

**بافت شناسی** = نسج شناسی **Histologie** (پ)

**بakterie** = واژه در فارسی پذیرفته شده است (پ)

**بالارو** = صاعد **Ascendant** (پ)

**بالارو** = نام دستگاهی است که بواسطه آن به آشکوبهای بالای ساختمان

میروند اینکلمه بجای (آسانسور) **Ascenseur** پذیرفته شده است

همچنین برای قسمتهای مختلف بالارو اصطلاحات ذیل پذیرفته شده :

**Cabine** کاژه

**Appel** بیا

**Renvoi** برو

**Etage** آشکوب

**Rez de chaussée** زیرخان

**Arrêt** ایست

**Alarme** هراس

**بالا و بلندی** = ارتفاع **Hauteur** (ه)

**بالینی** = کلینیک بمعنی وصفی (بیشتر اینکلمه را سریری میگفتند) **Clinique** (پ)

**بام دژ** = نام ایستگاه شماره ۴۸ راه آهن جنوب است که قلمه سحر نامیده میشده

**بانك** = از كلمه فرانسې Banque - بنگاه صرافى و معاملات نقدى

**بانك دار** = كسى كه بانك دارد و بكارهاى بانكى مىبردازد **Banquier**

**بانگى** = نام يكى از آبادىهاى بخش سقز كردستان و بجای بانگلو اختيار شده است.

**بايسته** = لازم **Nécessaire**

**بايگان** = نگاهدارنده و ضبط - كسى است كه نامه ها و نوشته هاى ادارى را

در محلى نگاه ميدارد تا در هنگام نيازمندی بتوان با سانى از آنها

استفاده كرد **Archiviste**

**بايگانى** = عمل بايگان - ضبط

**بچه ز** = جانورانى كه بچه مىزايند **Vivipare** (ج)

**بخش** = تقسيم **Division** (ح)

**بخش** = ۱- مجموعه كشتىهاى جنگى كه فرماندهى يکنفر است و اينكلمه را

فرهنگستان بجای **Escadre** اختيار نموده است

۲- در تقسيمات كشورى هر شهرستان بقسمتهاى كوچكترى تقسيم

ميشود كه آنها را (بخش) و اداره كننده آنها را (بخشدار) نامند

۳- جزء و قسمت - فرهنگستان آنرا بجای (ناحیه) كه يك قسمت

شهر ويكى از قسمتهاى كشورى است اختيار کرده (ش)

**بخش پذير** = قابل قسمت (ح)

**بخش پذيرى** = قابليت قسمت (ح)

**بخشدار** = كسى كه كارهاى بخشى (يكى از قسمتهاى شهرستان) را انجام ميدهد

**بخش كردن** = تقسيم كردن (ح)

**بخش ناپذير** = غير قابل قسمت (ح)

**بخشنامه** = نامه ايست كه در يك يا چند نسخه نوشته شده براى آگهى چند نفر

فرستاده ميشود نامه ايست كه از طرف رئيس هاى اداره ها براى آگهى

عموم يا قسمتى از كار كنان اداره و انجام دستور معينى نوشته شده و بامضای

هر يك از كار كنان ميرسد - پيشتر متحد المال و **Circulaire** گفته ميشد

**بخشودگى** = اين واژه در مقابل كلمه معافيت بر گزيده شده و در همه موارد

بجای صرف نظر كردن بكار ميرود خواه تقصير و گناه باشد و خواه

جریمه نقدى يا پرداخت حق و عوارض **Exemption**



**بخشوده** = این واژه در مقابل کلمه عفو برگزیده شده ولی هنگامیکه میخواهند بگویند فلان از خدمت معاف شد نمیتوان گفت فلان از خدمت بخشوده شد و باید همان کلمه معاف یا نظیر آنرا بکار برد.

**بخشی** = مقسوم (ح)

**بخشیاب** = مقسوم علیه (ح)

**بخشیاب مشترك** = مقسوم علیه مشترك - عاد مشترك (ح)

**بدفتر بردن** = نوشتن خرید و فروش در دفترهای رسمی بازرگانی *passation*

**بدهکار** = کسیکه بدیگری پولی را مقروض است *Débiteur* (ب)

**بدهی** = آنچه کسی از کالا و خواسته از دیگران وام گرفته و باید بآنها

بدهد - در حساب سرمایه حساب مخصوص بنام بدهی است که بزبان

فرانسه *Passif* نامیده میشود و حساب برابر آن حساب دارائی است (ب)

**برابر** = ۱ - مساوی *Egal* (ه)

۲ - دوجیز هم ارزش *Pair* (ب)

**برابری** = ۱ - تساوی *Egalité* (ح)

۲ - هم ارزی دوجیز *Parité* (ب)

**برات** = نوشته ای است که بموجب آن پرداخت پولی را بدیگری واگذار

میکنند *Traite* (ب)

**برات کش** = کسیکه برات یا چک را مینویسد - بیشتر محیل میگفتند

*Tireur* (ب)

**برات گیر** = کسیکه چک یا براتی را برای او نوشته اند و باید بپردازد بیشتر

محال علیه گفته میشود *Tiré* (ب)

**برآورد** = عمل تعیین قیمت کردن چیزی که برمی تقویم گویند

*Evaluation* (ب)

**برآورد کردن** = معین کردن قیمت چیزی - تقویم نمودن *Evaluer* (ب)

**براه انداختن** = بکار انداختن سرمایه ای که در کار بازرگانی نبوده است

*Mobiliser* (ب)

**برآیند** = بجای منتجه پذیرفته شده است *Résultante* (ف)

برچسب = نشانه ایست که بچیزهای ساخته شده میچسباند تا معلوم شود که

در کجا ساخته شده یا برای چکار است Etiquette

برچه = قسمتهای کوچک مادگی که بیوه مبدل میشود Carpelle (ک)

برچیدگی = کلمه فارسی انحلال است بجای آنکه گفته شود تجارتخانه

فلان منحل شد باید گفت تجارتخانه فلان برچیده شد

برخورد = تقاطع Rencontre (ه)

برخه = کسر Fraction (ح)

برخه دوری = کسر متناوب Fr. periodique (ح)

برخه شمار = صورت کسر Numerateur (ح)

برخه نام = مخرج کسر Denominateur (ح)

بردار = حامل فیزیکی و مکانیکی Vecteur (ف)

برداشت = عمل برداشتن قسمتی از چیزی یا سرمایه ای پیش از آنکه هنگام

تقسیم آنچیز یا سرمایه برسد prèlèvement

مثال : فلان شریک از درآمد تجارتخانه تاکنون پانصد ریال برداشت

کرده است (ب)

بررسی = مطالعه - اقتراح Rèvision

برز = ارتفاع نقطه ای از سطحی Côte (ه)

برزن = محلات شهر

برش = ۱- مقطع Coupe (ط)

۲- قسمتی از یک ورقه سهم تجارتي سهم های تجارتي بانک ممکن

است بچند برش تقسیم شده و هر برش آن جداگانه خرید و فروش

شود Coupon, Coupure (ب)

برشته = تشویه شده grillè (ف)

برگ = کلمه فارسی است که بزبان عربی شکلش تغییر کرده و ورق شده است

برگچه = برگ کوچک Foliole (ک)

برگردان = ۱- بجای کاغذ کربن پذیرفته شده است

۲- بجای لفظ فرانسه virement اختیار شده و آن در بانک برداشتن

بولی است از حساب یکنفر و نهادن آن در حساب دیگری بموجب نوشته‌ای که بیانک داده شده است - بیشتر انتقال بانکی گفته می‌شد (ب)

برگزیدن = انتخاب

برگزینی = Sélection (ط)

برگشت پذیر = چیزیکه ممکن است برگشت کند مثال: اعتبار برگشت پذیر

Révocable (ب)

برگه = ۱- برگ کوچکی که در پای ساقه گل است Bractée (ک)

۲- بجای فیش Fiche پذیرفته شده و آن پارچه‌ای از کاغذ یا مانند آن است که در آن نام کتاب یا چیزهای مرتب کردنی را مینویسند

برگه دان = جای قرار دادن برگه‌ها. این کلمه بجای Fichier پذیرفته شده است

برنامه = نوشته یا دستور چاپ شده ایست که روش و گزارش آئین و جشن یا انجمنی

را با گهی مردم می‌رسانند این کلمه بجای برگرام Programme پذیرفته شده است

برون شامه دل = غشاء القلب Péricarde (ب)

برونمرزی = مصونیت خاصی است که پاره‌ای اشخاص مانند وزرای مختار و سفرای کبار نسبت بقوانین قضائی کشوری که در آنجا رفته اند دارا میباشند.

بزرگ سیاهرگ زیرین = ورید اجوف اسفل -

Veine cave inférieure (ب)

بزرگ سیاهرگ برین = ورید اجوف اعلی -

Veine cave supérieure (ب)

بزّه = این واژه بجای کلمه جرم برگزیده شده (د)

بزهار = بجای کلمه مجرم پذیرفته شده است (د)

بساك = بجای Anthère پذیرفته شده و آن قسمت بالای برجهای گل است (ک)

بساوانی = لامسه Toucher (ب)

بساویدن - بسودن = لمس کردن Toucher (ب)

بستانکار = کسی که ازدیگری پول یا کالائی طلب دارد برعی او را دائن

کوبند Créditeur

بستگی = رابطه Relation

بشن حساب = عملی است که بواسطه آن حسابی را دزبانک ختم میکنند

(پ) Clôture

بسته = اینکلمه بجای کلی Colis فرانسه اختیار شده است

بسن شماری = ضرب multiplication (ح)

بسن شمردن = مضروب (ح)

بسن شمر = مضروب فيه (ح)

بسنده = کافی Suffisante

بسپج = بمعنی آماده شدن برای کاری است چنانکه فردوسی گوید

نیاید درنگ اندرین کار هیچ کجا آمد آسانی اندر بسپج

فرهنگستان این کلمه را بجای Mobilisation فرانسه اختیار

نموده و آن آماده ساختن نیروی نظامی و تهیه تمام سازو برگ است

که برای سفر و جنگ لازم است .

بسپجی = قابل تجهیز Mobilisable

بلور شده = متبلور Cristallisé (ر)

بلور شناسی = Cristallographie (ر)

بلور لایه = متبلور مطبق - سنگهای بلورین که لایه های بسیار دارند

(ز) Cristallophyllien

بمب = Bombe در زبانهای بیگانه کره میان تهی است که آنرا از باروت

یا چیزهای دیگر مانند آن پر کرده و آتش میزنند - همان کلمه بمب

در فرهنگستان پذیرفته شده است

بمباران = پراکنده و پرتاب نمودن بمب از بالا بر روی مکان یا بر روی

شهر - همانند های این کلمه در فارسی بسیار است : چون سنگباران

گلوله باران - کلمه خارجی معادل آن است Bombardement

بناور = نام یکی از آبادیهای شهرستان گرگان است که پیشتر امچلی

نامیده میشد امچه بمعنی بن درخت است و چون پیشتر در آنجا جنگل

بوده و درختان آنجا بریده شده و بن های آنها بجا مانده فرهنگستان بجای

امچلی نام بناور بآن داده است .

بن بست = پس کوچه هائیکه راه دررو ندارد

بند = کلمه فارسی مفصل است و در کتابهای قدیم فارسی همیشه باین معنی بکار رفته است

بندپائیان = گروهی از جانوران که باهای آنها بند بند است

Arthropodes (ط)

بندشناسی = معرفة المفاصل Arthrologie (پ)

بندرمه فید گنبد = یکی از بندرهای دریایچه رضایه که بیشتر بندر آق گنبد نامیده میشود

بندرگز = نام فارسی بندر جز است .

بنگاه = مؤسسه

بن لاد = بجای Assise پذیرفته شده است (ز)

بنیادی = اصلی Fondamental (ف)

بوزك = بجای Levure پذیرفته شده است (ک)

بویائی = شامه Odorat (پ)

بها = قیمت Prix

بهداشت = وسیله های نگاهداری سلامت - این کلمه بجای حفظ الصحة

پذیرفته شده است Hygiène

بهداری = اداره ای که برای مواظبت بهداشت مردم تأسیس شده است

این کلمه بجای صحیه اختیار شده است

بهر = خارج قسمت (ح)

بهرام = نام ایستگاه شماره ۳۲ راه آهن شمال که پیشتر طالب آباد خوانده

میشد و بواسطه نزدیکی به تپه ها و خرابه هائی منسوب بهرام گور

بدین نام نامیده گردید

بهره = ربح

بهره کاری = مراحه (ح)

بهره مرکب = ربح مرکب (ح)

بهشهر = نام ایستگاه شماره ۶ راه آهن شمال می باشد و آن شهری است که

پیشتر جزء ولایتی بنام کبودجامه بوده و هنگامی که آنرا آباد کرده‌اند  
(اشرف‌البلاد) یعنی بهترین شهرها نامیده‌اند

**بہل** = پس از رسیدن بحساب چون دو نفر طلب و وامی نداشته باشند

بہل میشوند **Quitte**

مثال: فلانی از بابت حساب خود پانزده زیال بشرکت پرداخته بہل شد (ب)

**بہجاز** = بطریق ورزش معین **Normale** (ا)

**بیابان** = صحرائی که در آن هیچ دروید **Désert** (ز)

**بی آزار** = بیضرر **Inoffensif** (پ)

**بی برگشت** = اعتباری برگشت - اعتباری است که نمیتوان آنرا برگرداند

(اعتبار غیر قابل فسخ) **Credit irrevocable** (ب)

**بی پایہ** = کل یا برگی که دم ندارد (ک)

**بی درمان** = علاج نشدنی **Incurable**

**بیرونی** = خارجی **Extérieur**

**بی سران** = عديم الرأس **Acéphales**

**یشینہ** = بیشترین مقدار ممکن - ماکزیموم **Maximum**

**یہگانہ خوار** = **Phagocyte**

**یہگانہ خواری** = **Phagocytose**

**بی گلبرگان** = بجای بی جام و عديم الطاس پذیرفته شده است **Apétales** (ک)

**بی لپہ** = بجای عديم الفلقہ پذیرفته شده است **Acotylédone** (ک)

**بیمارستان شہر** = مریضخانہ بلدی

**بیماری** = مرض **Maladie** (ب)

**بیماریزا** = ممرض **Pathogène** (ب)

**بیماری‌های بومی** = امراض محلی **Maladies endémiques**

**بیماری‌های بیرونی** = امراض خارجی **Maladies Externes**

**بیماری‌های پراکنده** = امراض انفرادی **Maladies sporadiques**

**بیماری‌های پی** = امراض عصبی **Maladies nerveuses**

**بیماری‌های جهانگیر** = امراض وبائی **Maladies pandémiques**

- بیماری‌های درونی = *Maladies Internes* امراض درونی
- بیماری‌های روان = *Psychiatrie* امراض روحی
- بیماری‌های زنانه = *Gynécologie* امراض نسوان
- بیماری‌های کودکان = *Maladies des enfants* امراض اطفال
- بیماری‌های گرمسیر = امراض مناطق حاره
- Maladies des pays chauds*
- بیماری‌های گوش و گلو و بینی = امراض گوش و حلق و بینی
- Oto-rhino-laryngologie*
- بیماری‌های مغز = امراض دماغی
- Maladies cérébrales*
- بیماری‌های میزه‌راه = امراض مجاری بول
- Maladies des vois urinaires*
- بیماری‌های واگیر = امراض ساریه
- Maladies contagieuses*
- بیماری‌های همه‌گیر = امراض وبائی
- Maladies épidémiques*
- بیمه = (بانك) عملی است كه اشخاصی با پرداخت پولی مسئولیت كالا یا سرمایه  
 باجان خود را بمهده دیگری میگذارند و بیمه كنده در هنگام زیان باید  
 مقدار زیان را پردازد *Assurance*
- بی‌مهرگان = *Invertebrés* غیر ذوقار (ح)
- بینائی = *Vue* باصره
- بی‌نام = شركتی است كه بنام هیچيك از شركاء نامیده نمیشود و تنها بنام تجارت  
 آنها خوانده میشود *Anonyme* بانك  
 مثال : شركت بی‌نام پنبه . شركت بی‌نام قند .







پائین رو = نازل Descendant (پ)

پابر سران = رأسی رجلی Céphalopodes (ج)

پادار = نام یکی از بخش‌های سقز کردستان است که پیشتر آنرا اباغچی می‌گفتند (ترجمه از ترکی است)

پادگان = گروهی از سربازان که در مکانی جای گزیده و برای حفظ آن هستند تاکنون ساخلو نامیده میشد - پاد در فارسی بمعنی محافظت و نگاهبانی آمده و پادگان برابر فارسی ساخلو است

پارسا = نام یکی از بخش‌های سقز کردستان است که بجای ابوالؤمن پذیرفته شده  
پارسنگ = سنگی که برای ترازمندی در ترازو نهند (ف)

پاره = قسمت Partie (ه)

پارینه سنگی = عصر حجر قدیم Paléolithique (ز)

پازهر و پادزهر = ضد سم Antitoxine (پ)

پاس = نگاهداشتن و نگاهبانی و حراست کردن و استوار داشتن. این کلمه مخصوص موعده قراولی و عمل قراول بکار رود  
مثال: پاس منوچهر از ساعت هفت تا ده است

پاسبان = کسی که از طرف شهربانی مأمور حفظ نظم و آسایش شهر است  
اینکلمه بجای آژان دو پلیس Agent de police پذیرفته شده

پاس بخش = از پاس و بخش کسیکه پاس را عوض کرده دیگری را بجای او می‌گذارد

پاسداران = کسانی که پیاس می‌زدازند - پیش از این هیئت قراولی گفته میشد  
پاسگاه = محل پاس - جای قراولی. پیشتر بجای این کلمه (پست) بکار می‌رفت

پاسیار = پایور شهربانی نظیر سرهنگ ارتش رجوع به شهربانی شود

پاک = Aseptique

پاکی = Asepsie

پاکت = از کلمه فرانسه پاکه Paquet که بمعنی بسته است - در فارسی

معنی لفافه ایست که نامه را در آن نهاده و سر آنرا میچسبانند

پالایش = تصفیه Filtration (ط)

پالایه = صافی Filtre (ط)

پالودن = تصفیه کردن Filtrer (ط)

پایابی = مربوط بجائی که چندان گود نباشد Nérithique (ز)

پایه = مبنا Base (ح)

پایا پای = عمل دو کس یا دو کشور را گویند که طلب های خود را بجای وامهائی

که بهم دارند حساب میکنند و بیشتر تها تر گفته میشد Compensation

پایان نامه = رساله دکتری Thèse

پایمزد = مزدی که به پزشک برای عیادت و معالجه بیمار دهند حق القدم

پایندان = بجای کفیل بمعنی ضامن پذیرفته شده است (د)

پایور = صاحب منصب شهر بانی و کشوری - صاحب منصبان ارتش را افسر مینامند

پایه = مقام و اشل و رتبه

پت = کرکهای ریز درهم تافته Papille (ط)

پتک = کرکهای بسیار ریز درهم تافته Papule (ط)

پذیرا = کسی که قبول میکند - در اصطلاح بانکی کسی که پرداخت سندی

را قبول میکند Accepteur

پذیرش = ۱- موافقتی است که بموجب آن دولتی نماینده سیاسی (وزیر مختار

و سفیر کبیر) دولت دیگر را نزد خود برسمیت میشناسد بیشتر

آگرمات Agrément گفته میشد

۲- عمل پذیرفتن - قبولی - در اصطلاح بانکی عملی است که شخصی

پرداخت سندی را میپذیرد Acceptation

پذیرفتن = قبول کردن در اصطلاح بانکی قبول پرداخت سندی در موقع

معین Acceptor مثال : پذیرفتن برات شما مشکل است

پذیرفتنی = چیزی که میتوان آنرا پذیرفت Acceptable (ب)

مثال : این سند پذیرفتنی است

**پذیره نویسی** = نوشتن و امضا کردن درپای نوشته ای برای تعهد انجام کاری که در آن نوشته شرح داده شده - هنگام تشکیل شرکتها از کسانی که میخواهند شریک باشند دعوت میشود و هر يك از آنها قسمتی

از سهام شرکت را میپذیرند **Souscription**

کار هر يك از شریکها را پذیره نویسی مینامند

**پرتو بینی** = رادیوسکپی **Radioscopie** (پ)

**پرتو شناس** = رادیولوژیست **Radiologiste** (پ)

**پرتو شناسی** = رادیولوژی **Radiologie** (پ)

**پرتو نگاری** = رادیوگرافی **Radiographie** (پ)

**پرچم** = بجای میله نر **Etamine** پذیرفته شده است (گ)

**پرداخت** = تأدیه و دادن پول بکسی که طلبکار است **Payment**

**پرداختن** = دادن پولی که دریافت شده **Liquider** (ب)

**پرداختنی** = چیزی که باید پرداخته شود . چیزی که قابل پرداختن است

**Payable** (ب)

**پرده** = **Voile** (ط)

**پرز** = خمل **Villosité** (ح)

**پرستارخانه** = جایی است که درآموزشگاه ها و سربازخانه ها بیماران را

پرستاری میکنند و برای بیماران همان بنگاه است این کلمه بجای

**Infirmierie** فرانسه اختیار شده است .

**پیش نما** = ورقه ایست که برروی آن چند سؤال نوشته شده و بدو طلبان

کاری میدهند تا پاسخهای آنها را بنویسند - سؤالنامه **Questionnaire**

**پرندك** = نام ایستگاه شماره ۶ راه آهن جنوب است که بیشتر رحیم آباد

گفته میشود بمناسبت نزدیکترین قریه بآن پرندك نام نهاده شد .

**پروانچه** = گواهی نامه ایست که از دبستان و دبیرستان بدانش آموزان

هرسال که درس خود را تمام کرده اند داده میشود این کلمه بجای

**Certificat d'étude** پذیرفته شده است

**پروانه** = علاوه بر معنی حشره معروف در زبان فارسی بمعنی اذن و اجازه

بطور عموم است در زبان فرانسه لیسانس بمعنی اجازه نامه است خواه اجازه نامه ای که بدانشجویان دانشگاه میدهند خواه اجازه نامه ورود باخروج کالا که از طرف اداره بازرگانی یا گمرک بیازرگانان داده میشود در فرهنگستان لغت پروانه بجای لیسانس اختیار شده ولی میتوان آنرا در تمام مورد هائی که مقصود اجازه نامه باشد بکار برد

مثال: پروانه راجه حاجت پروانه دخول یعنی پروانه راجه حاجب با اجازه دخول

پرورش = فارسی تربیت است

پرورشگاه یتیمان = جائی است که کودکان یتیم را در آن نگاهداری و پرستاری میکنند دارالایتام

پروژ = بجای Lignée پذیرفته شده است (گ)

پرونده = سندها و نوشته های راجع بیک موضوع یا یک کار و یکنفر را که یکجا جمع آوری شده و خلاصه مطالب آن نوشته هارا برای آسانی در پشت پوشه های آن مینویسند بفرانسه دوسیه Dossier میگویند.

پرهیز = احتیاء Diète (پ)

پریاخته = موجوداتی که چند یاخته دارند Pluricellulaire (ط)

پژوهش = ۱ - تحقیقات و بررسی ها و تجسسات علمی

۲ - تجسس (ف)

پژوهش خواسته = مستأنف عنه (د)

پژوهش خوانده = مستأنف علیه (د)

پژوهش خواه = مستأنف (د)

پزشک = نام فارسی طیب است . اسدی گوید :

پزشکی نه خوب آید از میزبان و حکیم ناصر خسرو گوید :

عرب برره شعر دارد سواری پزشکی گزیدند مردان یونان

پزشک خانه = کلینیک بمعنی مطب در خارج Clinique - جای پذیرائی

پزشکان خارج از بیمارستان

پزشک دستیار = طیب معاون

بزشکی = طب و طبابت Médecine (ب)

بزشکی آزمایشی = طب تجربی Médecine expérimentale  
پس ادست = معامله ای که پس از دریافت قیمت آن پرداخته میشود و بیشتر نسیه  
میگفتند à crédit

پس انداز = پولی است که از صرفه جوئی در هزینه پیدا میشود و اینکمه  
بجای Epargne اختیار شده است مثال : صندوق پس انداز  
پشت = ظهر - Verso - مثال : صدریال که پرداخته ای در پشت سند بنویس  
در اصطلاح علمی نیز بکار میرود (ب)

پشت نویسی = سندی که در پشت آن نوشته شده Endossé  
پشت نویسی = نوشتن در پشت سند ظهر نویسی Endossement, endos  
پشتوانه = سپرده ایست که کسی برای اعتبار خود در بانک معین میکند  
Couverture

پشیز = بول سیاه مس و نیکل و غیر آن Billon - مثال : از ناصر خسرو  
سخن تانگوئی بدینارمانی ولیکن چه گفתי بشیز مسینی  
پل دشت = قریه عرب که در مشرق ما کو واقع است

پلشت = قیج Septique

پلشت بر = ضد عفونی کننده Antiséptique (ب)

پلشت بری = ضد عفونی Antisépsie

پلشتی = قیجی Septicité

پلنگ دژ = نام یکی از بخش های سفر کردستان که بیشتر عرب لنگ نامیده میشود

پلیدی = Selle-Fecès

پناده = مخفف بنه ده و از بخش های گرگان است که پیشتر (قان یوخمز)

گفته میشد. قان یوخمز مکانی است که در آنجا خونریزی حرام است

پنج پیکر = نام یکی از بخش های گرگان و بجای بشیوسفه برگزیده شده

پنجه داران = جانورانی که دارای پنجه اند Onguiculés (ج)

پوسته = نام فارسی قشر است. مثلاً بجای قشر زمین باید گفت : پوسته زمین  
پوست کن = کسی که در کشتارگاه حیوانات را پوست میکند - سلاخ

پوشاندن = معین کردن پشتوانه دربانک *Couvrir*

پوش = قسمتی از گلپا که برای پوشاندن و حفظ قسمتهای دیگر است  
(ک) *Enveloppe*

پوشه = در فارسی هر چیزی را گویند که آنرا پوشند و دور کنند - لفافه کاغذی که نوشته های اداری را در آن گذاشته و چند برگ آنها را در جزوه دانی قرار میدهند که از مقواست و سابقاً شمیز گفته میشد که کلمه فرانسه و بمعنی پیراهن است .

پوشینه = *Capsule* (ب)

پول = قطعه فلزی که از طرف دولتها برای آن ارزش معینی معلوم شده و شکل مخصوص دارد این کلمه بجای *Numéraire, monnaie* بکار میرود

پیایی = متوالی *Successif* (ح)

پیام = نام یکی از ایستگاههای راه آهن آذربایجان است که بجای ایستگاه پیام پذیرفته شده است .

پیام درترکی بمعنی قاصد و چاپار است و پیام در فارسی دارای معنی نزدیک بآن است .

پی = نام فارسی عصب و آن رشته های سفیدی است که در تمام اندام آدمی پراکنده و بغیر مربوط میشود (پ)

پی بر = بجای (پلاسه) یعنی اسبهای که جایزه های دوم و سوم و چهارم را میبرند و هر یک از آنها را پی بر نخستین و پی بر دوم و پی بر سوم خواهند گفت

پیخال = براز مدفوع *Matière fécale* (پ)

پیخاله = مدفوع شکل *Fécaloide*

پیدازا = بجای بارزالتاسل - روشن زادو *Phanérogame* پذیرفته شده است (ک)

پیرامون = محیط *Périmètre* (ه)

پیش آگهی = (بانک) آگهی مختصری که پیش از سر رسیدن هنگام پرداخت سندی از طلبکار یا بانکی برای بدهکار فرستاده میشود *Préavis*

پیش آمد = حادثه *Evènement* (ز)

**پیشاهنگی** = در هشتاد و هفتین جلسه عمومی فرهنگستان برابری ذیل

برای اصطلاحات پیش آهنگی که همه بزبان انگلیسی بود پذیرفته شد

Scout troop      رسد پیش آهنگی

Scout master      سر رسد

Assistant scout master      رسیدار

Patrol      جوخه

Patrol leader      سر جوخه

Assistant patrol leader      جوخه یار

Quarter master      کارپرداز

Scribe      نویسنده

Bugler      شیورزن

Troop committee      سرپرستان رسد

Troop officers      پایوران پیشاهنگی

Scouters      پیوستگان

Chef scout executive      رئیس پیشاهنگی

Assistant scout executive      معاون پیشاهنگی

Merit badge      نشانه هنر

Provincial scout executive-District commissioner

سر پیشاهنگ

Local headquarter      سرپیشاهنگی

Local council      انجمن پیشاهنگی

Troop council      شورای رسد

Tender foot      نوآموز

Court of honor      دیوان پاداش

Scout commissioner      رهبر پیشاهنگی

Assistan scout commissioner      رهبر یار پیشاهنگی

National council      انجمن پیشاهنگی ایران

پیش بر = بجای (گانیان) یعنی اسبی که جایزه نخستین را می برد و برنده نخستین است (اسب دوانی)

پیش بر گ = Préfeuille = پوسته ای که پیش از پیدایش برگ ظاهر میشود (گ)

پیش بها = چیزی که پیش از دریافت کالا فروشنده دهد (بیعانه) Arrhes (ب)  
پیشاب = بول Urine (پ)

پیشاب راه = مجرای بول Urèthre (پ)

پیش بینی = Pronostic (پ)

پیش پاس = معالجه قلبی Préventif (پ)

پیش پرداخت = بجای (مساعده) پذیرفته شده است - واژه خارجی آن  
Avance است

پیش گیری = تقدم بحفظ - صیانت Prophylaxie (پ)

پیش نویسی = این کلمه بجای مینوت پذیرفته شده و آن نامه موقتی است که پیشنهاد مضمون نامه را در آن نوشته پس از تصویب وزیر یا رئیس اداره آن را باک نویسی کرده بامضا می رسانند و میفرستند.

پیشنهاد = عمل یک نفر تاجر یا هنریشه یا فروشنده یا خریدار که انجام کاری را با شرایط معین آگاهی میدهد (عرضه) - Offre

پیشوا = نام ایستگاه شماره (۳۰) راه آهن شمال است و نام پیش آن ایستگاه (امامزاده جعفر) بود

پیشه = کسب و حرفه

پیشه و ران = پیشه بمعنی شغل و کار و عمل و کسب و حرفه است و پیشه ور بجای کسبه و اصناف پذیرفته شده

پیشینه = بجای گذشته کار اداری که پیشتر (سابقه) گفته میشد برگزیده شده (رجوع شود به دیرینگی)

پیک = کسی است که مأمور رساندن بارها و نامه های پستی از جایی بجای دیگر است چابار

پیکر = رقم در اصطلاح حساب مانند پیکره و پیکر در عدد Chiffre (ح)



پی گرد = ( از پی و گردیدن ) کسیکه در پی چیزی میگردد بجای  
Explorateur اختیار شده.

پی گردی = عمل گشتن در پی چیزی - بجای Exploration اختیار شده  
پیمان = عهد نامه ایکه میان دو یا چند تن و دو یا چند دولت بسته میشود  
فرهنگستان این کلمه را بجای پاکت Pacte برگزیده است.

پیمان نامه = تعهد نامه

پی نوشت = نوشتن در پی چیزی است بجای لفظ آپوستیل Apostille  
اختیار شده و آن دستوری است که رئیس های اداره هادر پائین نامه ها نویسند.

پیوسته = متصل Continu (ه)

پیوند = علاوه بر معانی دیگر نام رشته هائی است که ماهیچه هارا بیکدیگر  
وصل میکند و در فرانسه آنرا Ligament میگویند.

پیوند نامه = مقاله نامه

پیوسته گلبرگمان = پیوسته جام و متصل الطاس Gamopétales و آنها  
گیاهانی هستند که گلبرگ های آنها بهم پیوسته مانند نرگس (گ)

پهلوی = ضلع Coté (ه)

پهلویی = جانبی Latéral (ه)

پهنا = عرض Largeur (ه)

پهنک = Limbe قسمت پهن برک (ک)

پهنه = وسعت Aire (ه)





**تاختگاه** = Piste (پیست) خطی که اسبهای دونده در روی آن میدوند  
(اسب دوانی)

**تاروا** = Corde-vocale صوتی (پ)

**تارک** = Sommet راس (ه)

**تازک** = Fragelle رشته دراز و باریک (ط)

**تاقدیس** = Anticlinal چین خوردگیهای زمین که بشکل طاق است (ز)

**تاکستان** = سیاه دهن - قریه ایست در سر راه قزوین بهمدان و زنجان

**تالاب** = جاییکه در آن آب شیرین میایستد Etang (ز)

**تاله** = نام ایستگاه شماره (۱۵) راه آهن شمال است که بیشتر طالع نامیده میشود.

**تب دانه ای** = حیات بشوری Fièvre eruptive

**تبه سفید** = نام ایستگاه شماره (۲) راه آهن جنوب است که بیشتر تبه سیف نامیده میشود

**تبخشانی ارش** = بجای صناعت ارش پذیرفته شده کلمه تبخشانی از تبخیدن

یعنی ساختن گرفته شده زیر اصنتگران را در دوره ساسانیان هوتخشان

یعنی (خوب سازندگان) میگفتند و حکیم فردوسی این واژه را تبدیل

به اهتوخشی و اهتوخشی نموده است که همان کلمه هوتخش است.

**تخم** = Oeuf (ط)

**تخمدان** = بجای - Ovaire پذیرفته شده است (ط پ)

**تخمک** = Ovule (ط)

**تخمگذار** = Ovipare جانورانی که تخم میگذارند (ج)

**تراز** = اختلاف دارائی و بدهی حساب که در آخر ستون کمتر نوشته میشود

تامجموع دوستون مساوی شود - اختلاف دارائی و بدهی در حساب

**Balance** (ب)

**تراز کردن** = قرار دادن تراز در آخر حساب برای مساوی کردن

**Balancer** دو حاصل جمع

ترازنامه = صورتی است که خلاصه دارائی و بدهی در آن نوشته شده است  
(ب) Bilan

ترازی = افقی Horizontal (ف)

ترالك = شكاف کوه و زمین که در زبان عوام (ترك) گفته میشود Fissure (ز)  
ترانزیت = (از کلمه فرانسه Transit) هر گاه کالای کشوری از کشور  
دوم گذشته و در کشور سوم بفروش رسد در کشور دوم از پرداخت گمرک  
و مالیات معمولی ورود و خروج معاف است و فقط حق میبرد از آن که  
آنرا حق ترانزیت گویند (حق عبور)

تعرفه = صورت قسمت و ارزش متاع یا صورت مالیاتی که بتاع تعلق میگیرد  
مثال : تعرفه گمرکی Tarif

تک آغاز = بجای (استارت) یعنی محلی که اسبها از آنجا دویدن را  
شروع میکنند (اسب دوانی)

تکاب = نام قسمتی است از آذربایجان که بیشتر (تیکان تپه) یعنی (خار تپه) گفته میشود  
تک انجام = بجای (آریوه) Arrivée یعنی محلی که اسبها باید بدان نقطه  
برسند (اسب دوانی)

تک لپه = ذوفلقه Monocotylédone مانند گندم (ک)

تک یاخته = Monocellulaire جانورانی که يك یاخته دارند (ج)  
تلخه رود = نام رودی است که از مشرق آذربایجان شرقی از کوهها فرود  
آمده پس از گذشتن از شمال شهر تبریز بدریاچه رضائیه میریزد بیشتر  
(آبی چای) نامیده میشود

تمبر = قطعه کاغذ کوچک بانقش و علامت معینی است که در اداره پست  
و مانند آن بکار میرود Timbre

تله زنگ = نام ایستگاه شماره ۳۶ راه آهن جنوب است که بیشتر (تله زنج)  
خوانده میشود

تن پیمائی = عمل اندازه گرفتن قسمتهای بدن انسانی . این کلمه بجای  
Anthropométrie اختیار شده است

تنخواہ گردان = بولی است که در صندوق اداره و تجارتخانه گذاشته میشود

تادرهنگام لزوم برای خرید چیزهای لازم وفوری بکار رود و آنرا

پیشتر (اعتبار متحرك) مینامیدند **Fond de roulement**

تنده = **Escarpement** سرایشی بسیار تند کوه (ز)

تنده = جوانه ونطفه **Germe** (ط)

تندی = بجای سرعت **Vitesse** پذیرفته شده است (ف)

تندیدن = جوانه زدن **Germer** (ط)

تنه = ۱- بجای **Fuselage** هواپیما پذیرفته شده و آن مانند دوك بسیار

بزرگی است. چون قسمت موتور و بالها و اراده از هواپیما برداشته شود

قسمت باقی مانده آن که بدنه اصلی و جای نشستن است تنه نامیده میشود.

۲- بدن **Tronc** (ه)

تماشاخانه = جائی است که مردم برای تماشا با آنجا میروند - **Théâtre**

توان = **Puissance** قوه در اصطلاح حساب (ح)

توان دوم = مجدور (ح)

توان سوم = مکعب (ح)

توپدار = کشتی کوچکی است که چند توپ دارد و در رود های بزرگ

یا نزدیک کناردریا کار میکند این کلمه بجای **Canonnière** فرانسه

اختیار شده است.

توده شناسی = بجای کلمه خارجی **Folklore** پذیرفته شده و آن علم

عبادات و رسوم توده مردم و مجموع افسانهها و تصنیف های عوامانه است.

تهران = چون پیشتر در نوشتن (طهران) و (تهران) هردو نوشته میشد

فرهنگستان دستور داده است که تهران با (ت) نوشته شود

تهی (بمعنی وصفی) = خالی (ف)

ته نشست = رسوب **Sédiment** (ز)

ته نشسته = رسوبی **Sédimentaire** (ز)

تیر = ۱- فلش **Flèche** در هواپیمائی

۲- سهم (ه)

تیره = طایفه - خانواده **Famille** در گیاه شناسی و جانور شناسی (ک)

تیره پشت = نام فارسی ستونی از استخوانها است که آنها را ستون فقرات می‌گفتند و در حیوانات استخوان‌دار یافت می‌شود

تیکان = بجای (تکانلو) که نام یکی از بخشهای سقز کردستان است پذیرفته شده و تیغان باتیکان جمع تیغ است و در زبان کردی به تیغ یا خاوی می‌گویند و تیکان جمع تی می‌باشد.

تیمارستان = تیمار بمعنی خدمت و غمخواری و محافظت کردن بیمار یا کسی است که به بلای دچار شده باشد فرهنگستان این کلمه را بجای (دارالمجانین) اختیار نموده و آن جایی است که دیوانگان را در آنجا پرستاری و درمان می‌کنند

تیمارگاه = شعبه‌ای از اداره بهداری شهرداری است که بیماران فقیر را در آن معالجه نموده و رایگان دارو میدهند فرهنگستان این کلمه را بجای (پست امدادی) اختیار نموده است

تیمچه = (از تیم یعنی سرای بزرگ و چه علامت تصعیر) کوچه و دالان سرپوشیده‌ایست که در کنار آن دکانها و مغازه‌ها ساخته شده فرهنگستان این کلمه را بجای پاساژ Passage اختیار نموده.

## ج

- جاشو = عمل کشتی
- جاغر = نام یکی از بخشهای سقز (کردستان است) که بیشتر چاغرلو گفته میشود.
- جام = Corolle همه برگهای رنگین گل (گ)
- جامه گاه = جایی است که در بنگاههای شبانه روزی رخت و جامه در آن نگاهداری میشود Garde robe
- جانشین = قائم مقام (د)
- جدا گلبرمان = گشاده جام - منفصل الطاس مانند گل شب بو
- Dialypétales (گ)
- جر = Crevasse تراکهای زمین (ز)
- جزوه دان = پوشه هائی که مربوط بیک موضوع است در لفافی از مقوا قرار داده میشود که آنرا جزوه دان گویند = کارتن Carton
- جلیك = Algue رستنی هائی که مانند رشته های سبز در آب میرویند (گ)
- جناغ سینه = نام فارسی استخوانی است که در جلو سینه واقع شده و عبری آنرا (عظم قص) میگویند (پ)
- جنبش = حرکت در اصطلاح علمی
- جنبش درنگی = بجای حرکت مبطله M. retardé (ف)
- جنبش شتابی = بجای حرکت مسرعه M. accéléré (ف)
- جنبش شناسی = بجای علم الحركات Cinématique پذیرفته شده است (ف)
- جنبش یکسان = بجای حرکت متشابه Mouvement uniforme پذیرفته شده است (ف)
- جنس = Genre در اصطلاح علمی
- جفت = بجای زوج Couple پذیرفته شده است (ف)
- جنگ = نزاع با اسلحه مابین دو ملت یا دو کشور که بزبان فرانسه Guerre گفته میشود.

- جنین = Foetus (پ)  
جور = بجای - Variété پذیرفته شده است (گ)  
جوش = غلیان Ebutition (ف)  
جویدن = مضغ کردن Mâcher (پ)  
جهانگرد = نام فارسی (سیاح) است  
جهانگردی = سیاحت  
جهش = فوران Jaillissement (ز)



چاپ = عملی است که بواسطه آن میتوان از روی يك نوشته چند نسخه شیه بآن تهیه کرد - طبع

چاپخانه = نام فارسی مطبعه و آن محلی است که کتابها را در آن چاپ میکنند

چاربر = ذواربه اضلاع (A) Quadrilatère

چارموشه = ذواربه زوایا (A) Quadrangle

چاك نای = مضار (B) Glotte

چرخه = دوران (A) Rotation

چرك = ریم (Pus)

چشانی = ذائقه (Goût)

چشم پزشکی = پزشکی که دردهای چشم را درمان میکند . (کحال)

چك = سندی است که برات کش بدیگری میدهد تا بولی را از شخص سوم

یا بانکی دریافت دارد و ممکنست شخص دوم آن سند را بدیگری

واگذار کند (B) Chèque

چك بسته = چکی است که بر روی آن دو خط کشیده اند و فقط بانك دیگری

میتواند آن چك را دریافت کند و باشخاص متفرقه پرداخته نمیشود .

(B) Chèque barré

چمین = مدفوع (A) Excrément

چندی = کیت (C) Quantité

چنك = بجای كلاج Clutch پذیرفته شده و آن دستگاهی است که در موقع

حرکت اتومبیل یا هواپیما حرکت را بچرخها انتقال میدهد و بوسیله

آن میتوان ارتباط موتور را از چرخ قطع نمود

چوب رست = Lignicol رستی هائی که بر روی چوب میرویند (گ)

چوبی = Ligneux ساخته شده از جنس چوب (گ)

- چونلی = کیفیت Qualité (ح)
- چین = بجای Pli پذیرفته شده است (ز)
- چین افکنده = Pli-dejété (ز)
- چین بادبزی = Pli en éventail (ز)
- چین برگشته = Pli-renversé (ز)
- چین خوابیده = Pli-couché (ز)
- چین خوردگی = بجای-Plissement پذیرفته شده است (ز)
- چین راست = Pli-droit (ز)
- چین گسیخته = Pli-faille (ز)
- چین وارینخته = Pli-deversé (ز)
- چینه = طبقه زمین Strate (ز)
- چینه‌شناسی = طبقات الارض Stratigraphie (ز)

## ح

**حسابدار = کسیکه حسابها را منظم نگاه میدارد - رئیس حسابداری**  
**Comptable**

**حسابداری = ۱ - عمل منظم نگاهداشتن حسابها - ۲ - اداره ایست که**  
دروزارتخاها بحسابها رسیدگی میکند و سابقاً محاسبات نامیده میشد  
این کلمه را فرهنگستان بجای **Comptabilité** اختیار نموده است  
مثال: درس حسابداری در دبیرستان بازرگانی - حسابداری اداره گمرک  
**حواله کرد = بول یا چیزی که پرداخت آن بدیگری واگذار میشود**  
بجای **à l'ordre** فرانسه اختیار شده است **مثال: بحواله کرد شما**  
ده ریال پرداخته شد



- خارا = گرانیت وصوان Granit (ز)
- خارانما = Granitoïde مانند خارا (ز)
- خارائی = گرانیتی Granitique (ز)
- خاره = بجای صخره پذیرفته شده است Roche (ز)
- خاستگاه = مبدا Origine (ط)
- خامه = Style رشته های باریکی که در بالای تخمدان گیاه است (ک)
- خانه های شش = حبابچه های ریوی Alvéole-pulmonaire (ب)
- خاور = مشرق
- خبرگزاری = اداره ایست که خبرها را بدست آورده و منتشر مینماید
- خدایار = نام یکی از آبادیهای بخش سقز (کردستان) و بجای اله یار برگزیده شده
- خدمتگزار = بجای کلمه (مستخدم) پذیرفته شده است - مستخدمین مملکتی را باید خدمتگزاران کشوری گفت
- خدمش = نام یکی از آبادیهای بخش سقز کردستان و بجای خدیجه پذیرفته شده (خدیش کلمه فارسی و بمعنی خانم خانه دار و بانو کده یا کدبانو آمده)
- خرده باج = عوارض متفرقه
- خردنگاری = میکروگرافی Micrographie (ز)
- خرم شهر = محمره در خوزستان
- خرم گوشك = خزعلیه در خوزستان
- خزانه = اداره یا جائی که درآمد های کشوری در آن جمع شده و هزینه ها از آنجا پرداخت میشود Trésorerie - مثال : خزانه بانک
- خزانه دار = رئیس خزانه Trésorier
- خزه = Mousse و آن رستنی هائی است که در جاهای نمناک میرویند (گ)
- خسته خانه = جائی است که پیران ناتوان و بیماران درمان ناپذیر و کودکان بی کس را در آن نگاهداری میکنند Hospice

- خسروآباد = خرعلآباد درخوزستان  
 خشك نای = خنجره Larynx (پ)  
 خشنودی = رضایت  
 خم = منحنی (ه)  
 خم آورتا = Crosse de l'aorte قوس امالشرائین (پ)  
 خمیدگی = انحناء (ه)  
 خواربار = خوراك - آنچه میخورند - ارزاق : دایره خواربار یکی از دایره های شهرداری است که بکارخوراك مردمان شهر میپردازد  
 خواسته = این واژه بجای کلمه مدعابه اختیار شده است (د)  
 خوانده = مدعی علیه (د)  
 خواهان = مدعی (د)  
 خودخوار = Autophage  
 خودکار = دستگاه و آلتی که بخودی خود کار کند (ف)  
 خورد = (اسم مصدر از خوردن) درفارسی عمل تغذی را گویند و این کلمه بجای Nutrition فرانسه اختیار شده است (پ)  
 خوشه = Grappe (گ)  
 خمیز (درساختمان) = بلندی طاق (ه)
-

دادخواست = عرضحال (د)

دادرس = قاضی (د)

دادرسی = محاکمه (د)

دادستان = مدعی العموم (د)

دادسرا = بارکه (د)

دادگاه = محکمه (د)

دادگاه استان = محکمه استیناف (د)

دادگاه بخش = محکمه صلح (د)

دادگاه شهرستان = محکمه بدایت (د)

دادگستری = عدلیه (د)

دادنامه = ورقه حکمیه (د)

داده = پول یاسندی که بیانکی داده میشود تا بحساب پرداختی برسد این

کلمه بجای Remise اختیار شده است - مثال : داده شما بیانک

در ۵ مهرماه صد ریال است .

دادپار = وکیل عمومی (د)

دارائی = (۱) آنچه از خواسته و کالا متعلق بکسی باشد - در حسابداری

سرمایه دارای دو قسمت است قسمتی از آن بحساب دارائی است که بزبان

فرانسه اکتیف Actif نامیده میشود حساب مقابل آن بدهی و اختلاف

این دو حساب سرمایه اصلی تجارتخانه است

۲ - مالیه

دارو = Médicament (پ)

داروخانه = Pharmacie (پ)

داروساز = Pharmacien (پ)

داروشناس = ادویه شناس Phamacologiste (پ)

داروشناسی = ادویه شناسی = Pharmacologie (پ)

دارو فروش = دوا فروش (پ)

دازه = نام یکی از آبادیهای گرگان است که پیشتر آنرا (داز) میگفتند .

دام پزشک = کسی است که چارپایان بیمار اهلی را درمان میکند چه دام

درفارسی بمعنی جانور اهلی میباشد و دامیار صیاد را گویند (بیطار)

دانش جو = شاگردی که درآموزشگاه های عالی تحصیل میکند و آن نظیر

(طلبه) عربی و (اتودیان Etudiant) فرانسه است .

دانشنامه = گواهی نامه دانشکده ها

داور = حکم (د)

داوری = حکمت (د)

دیر = کارمند سفارتخانه که مانند وزیرمختار و سفیر کبیر دارای مصونیت

سیاسی است و درغیاب آنها میتواند کاردار (شارژدافر) بشود و بیشتر

نایب سفارت گفته میشود Secrétaire

دیر خانه = دیر بمعنی نویسنده و دیرخانه دفتری است که دیران و نویسندگان

اداره ای در آن بکارهای نوشتنی میپردازند سابقاً آنرا دارالانشاء یا

سکرتاریا Secrétariat میگفتند

دچاری = ابتلاء Affection (پ)

دراز = طول - Longueur (ه)

درآمد = عایدات - آنچه بکسی عاید میشود Revenu

دربند = کوچه های پهن و بسیار کوتاه که در آنها بسته میشود

درخواست = خواستن چیزی - نوشته ای که در آن چیزی خواسته یا پیشنهاد

میشود Demande

درست = صحیح - عددیکه خرده ندارد Entier (ح)

درشت خوار = Macrophage (پ)

درصد = نرخ سودی که بهرصد ریال سرمایه بسته میشود Pourcent

مثال : سرمایه شما چند درصد سود میدهد

درمان = طریق علاج Remède (پ)



درمان پذیر = Curable (پ)

درماندگی = حال تاجری که نمیتواند وام خود را بپردازد . سابقاً توقف گفته میشد . فرهنگستان این کلمه را بجای Faillite اختیار نموده است

درمان شناس = متخصص در اصول تداوی Thérapeute (پ)

درمان شناسی = اصول تداوی Thérapeutique (پ)

درمانگاه = کلینیک بمعنی مطب در بیمارستان Clinique (قسمتی از بیمارستان که دارای تخت خواب است و یک سر پزشك آنرا اداره میکند) (پ)

درو دگر = کسیکه اسباب و آلاتی از چوب میسازد و بعربی (نجار) گویند

درون شاهه دل = غشاء درونی قلب Endocarde (پ)

درونی = داخلی Intérieur (پ)

دریائیان = بحریان

دریابان = (رجوع به نیروی دریائی شود)

دریادار = (رجوع به نیروی دریائی شود)

دریاسالار = (رجوع به نیروی دریائی شود)

دریافت = وصول و Réception - مثال: از دریافت نامه شما خورسند

شدم - دریافت پول برات را بشما آگهی میدهم

دریافتی = آنچه تاجر از دیگران میگیرد و بحساب خود میبرد Recette

مثال: دریافتی امروز ما پانصد ریال است

دریائی = بحری

دریانورد = بحریما

دریچه دولختی = یکی از دریچه های دل Valve-mitrale (پ)

دریچه سه لختی = یکی از دریچه های دل Valve tricuspidale (پ)

دریچه سینی = یکی از دریچه های دل Valve sigmoïde (پ)

دریچه نای = دریچه مکبی Epiglottite

دژپه = غده Ganglion (پ)

دستگاه = جهاز Appareil (پ)

دستگاه جنبش = جہاز محرکہ *Appareil locomoteur*

دستگاه رویش = جہاز نامیہ *Appareil végétatif*

دستگیر کردن = توقیف شخص *Arrestation* (د)

دستگیری = پیش از این (تعاون بلدی) گفته میشد و آن اداره ایست از شهرداری که به بیماران و رنجوران بینوا همراهی میکند.

دست مزد = مزدی که برای کار بکسی دهند بربی اجرت و حق الزحمه گویند.

دست و رز = ازدست و ورز کسی که کارهای دستی میکند.

دست ورزی = پیشه نمودن کارهایی که بادست انجام داده میشود.

دستور = جواز در اصطلاح پزشکی *Prescription*

دستور خوراک = رژیم غذایی *Régime alimentaire*

دستور خوراک بیمار = رژیم بیماری *Régime de malade*

دسته = (نیروی دریائی) این کلمه بجای *Section* اختیار شده و آن دو کشتی جنگی است که بفرماندهی یک نفر هستند نظیر (هنگ) در ارتش.

دستیار - معاون - یاری کننده - شاگرد - زیر دست = این کلمه ها بجای معاون فنی اختیار شده.

دشت میشان = نام قدیمی محلی است در خوزستان که طایفه های بنی طرف در آن مسکن داشته اند.

دشت مینو = نام جدید حاجی لر یکی از بخشهای گرگان.

دغل = ۱- عمل تغییر دادن متاعی برای گمراه کردن خریدار *Falsification*

۲- کسیکه چیزی را برای گمراهی خریدار تغییر میدهد.

دفتر = ۱- کتاب و مجموع ورقهایی که دبیران مینویسند.

۲- جائیکه دبیران در آنجا بکارهای دفتر نویسی میپردازند کلمه خارجی

آن کابینه و بورو است - مثال : دفتر وزارت - دفتر پست.

دفتر چه = دفتر کوچک *Carnet*

دفتر دار = کسیکه دفترهای حساب را بدستور حسابداری مینویسد.

*Tenens de livre*

دفترداری = عمل نگاهداشتن و نوشتن دفترهای حساب بموجب دستورهای

Tenue de livres حسابداری

دفتر رسید = نامه‌هایی که از اداره‌ها باید برای اشخاص فرستاده شود در دفتری

ثبت شده و هنگام تحویل آن نامه‌ها امضائی از گیرنده پاکت گرفته میشود این

دفتر را پیشتر دفتر ارسال مراسلات مینامیدند و اکنون دفتر رسید نامیده میشود

دفتر نماینده = دفتر است که در اداره‌ها خلاصه نامه‌های رسیده و فرستاده

را در آن مینویسند پیشتر اندیکاتور گفته میشد Indicateur

دکتر = از کلمه فرانسه Docteur - کسیکه بالاترین رتبه علمی را از

دانشگاه میگیرد.

دگردیس = بجای Métamorphique پذیرفته شده (ز)

دگردیسی = بجای Métamorphose پذیرفته شده است (ز)

دلال = کسی که بادیافت حق معینی واسطه مابین خریدار و فروشنده میشود.

Courtier (ب)

دلالی = عمل دلال Courtage

دنده = استخوانهای پهلوی - ضلع (پ)

دور = بجای عصر پذیرفته شده است Epoque (ز)

دوران = بجای عهد پذیرفته شده است Ere (ز)

دورگ = ذوجنبتین Hybride (ز)

دوره = بجای Période پذیرفته شده است (ز)

دوره نهفتگی = دوره کمون Période d'incubation (پ)

دوری = بعد Eloignement (ه)

دو کرانه = طرفین تناسب Deux extrêmes (ح)

دو فلزی = قراردادن واحد پول بر اساس دو فلز یعنی طلا و نقره

Bimétallisme (ب)

دولبه = گیاه ذوقلتین Dicotylédone مانند لویا (گ)

دومیان = وسطین Deux moyenne (ح)

دهدار = نام کسی است که کارهای يك دهستان را اداره میکند

دهدهی = اعشاری Decimal (ح)

دهستان = در تقسیمات کشوری هریخش چندین دهستان تقسیم میشود

دهگان = عشرات (ح)

دهلیز = Oreillette از یکی دو خانه بالائی دل (پ)

دهه = عشره (ح)

دید = Vision (پ)

دیداری = چیزیکه در هنگام دیدن باید انجام گیرد = سند دیداری سندی است

که در هنگام دیدن باید پول آن پرداخته شود (عندالرویه) à vue

دیدگاه = نام یکی از آبادیهای شهرستان گرگان است که پیشتر رباط (گوزلك) نامیده میشد.

دیر فرست = تلگرافهایی هستند که پس از تلگرافهای فوری در موقعیکه سیمهای

تلگراف آزادند مخابره میشود و بیشتر دیر فرسته گفته میشد (Différé)

دیر کرد = عمل عقب افتادن - تأخیر - بجای Retard اختیار شده است

مثال: چك شما هفت روز دیر کرد دارد یعنی هفت روز از هنگام دریافت آن گذشته است

دیرین شناسی = بجای پالئوتولوژی Paléontologie پذیرفته شده است (ز)

دیرینگی = این کلمه بجای سابقه خدمت پذیرفته شده مثلاً بجای (چند سال

سابقه خدمت دارد) گفته خواهد شد (چند سال دیرینگی دارد)

(رجوع به پیشینه شود)

دیزه = نام یکی از ایستگاههای راه آهن آذربایجان است که بجای (دیزج خلیل)

پذیرفته شده (دیزه تلفظ درست و معمول دیزج است و مردم محل هم

دیزه میگویند)

دیوان دادرسی کشور = بجای دیوان عالی تمیز پذیرفته شده است (د)

- راستا = امتداد - جهت - Direction (ف)
- راست گوشه = مربع مستطیل Rectangle (ه)
- راسته = ۱- بجای Ordre پذیرفته شده است (گ)
- ۲- مستقیم Directe (ح) (ه)
- رای = فارسی (رای) عربی است (د)
- راه = فارسی (طریق) است بجای (وزارت طرق) وزارت راه گفته میشود
- راهنمایی و رانندگی = سابقاً (شعبه تأمین وسایل عبور و مرور و وسایط نقلیه)
- نامیده میشد که یکی از قسمتهای اداره شهربانی است .
- رایزن = کارمند است که از دبیر اول (نایب اول) سفارت يك پایه بالاتر و از وزیر مختار يك پایه پایین تر است بیشتر مستشار سفارت گفته میشود .
- رایزنی = مشاوره
- ربایش = بجای جذب پذیرفته شده است Attraction (ف)
- رخ = خط هائی است بر روی سنگها که چون ضربه ای بسنگ رسد از آن
- خط ها میشکنند Entaille (ز)
- رخساره = وضع عمومی آشکوبها Facies (ز)
- رده = بجای طبقه پذیرفته شده است Classe (گ)
- رده بندی = بجای طبقه بندی پذیرفته شده است Classification (گ)
- رزم = یعنی مخصوصه در میان دو گروه ارتش یا دو گروه از مردم که بزبان
- فرانسه Combat میگویند .
- رزم ناو = (مرکب از رزم و ناو) بجای Croiseur فرانسه اختیار شده و آن
- کشتی تندروری است که مواظب حرکت کشتی های دشمن است و ناگهان
- بر کشتیهای جنگی یا تجارتی دشمن حمله میکند و ممکن است از اقامتگاه
- دائمی خود بسیار دور رود .

رژه = بجای کلمه فرانسه دفیله Défilé اختیار شده

رژه رفتن = دفیله رفتن

رستنی = نبات - Végétal (گ)

رستنی ها = نباتات - Végétaux (گ)

رسته = دکانهای بازار که دريك صف واقع است فرهنگستان مقرر داشته است که این کلمه بجای صنف بکار رود - مثال : رسته آهنگران - رسته کفش دوزان .

رستی = ترابی - Argileuse (ز)

رسدبان = پایه‌ور شهربانی نظیر ستوان ارتش (رجوع بشهربانی شود)  
رسید = نوشته‌ای که رسیدن و دریافت کردن چیزی را معلوم میکند  
Récépissé بجای قبض رسید انتخاب شده است .

رسیدگی = کلمه فارسی (تحقیق) است بجای آنکه بگویند تحقیقات بعمل آمد باید گفته شود (رسیدگی شد)

رسیدگی = بجای Vérification اختیار شده - رسیدن - رسیدگی  
کردن فعل آن است = مثال : حساب فلان را رسیدگی کنید - چون حساب فلان را رسیدند هزار ریال کم بود داشت

رسیدگی فرجامی = رسیدگی تمیزی (د)

رسیدگی نخستین = رسیدگی بدایت (د)

رسیده = وارد نامه‌هایی که برسد - مثال : نامه‌های رسیده بجای مراسلات وارده

رشته = لیف - Filament (ط)

رفتگر = کسیکه بکار روختن کوچه ها میبردازد (مأمور تنظیم)

رفت وروب = عمل پاک کردن - درشهرداری نام دایره‌ایست که بکار روختن و صاف کردن کوچه ها و خیابانها میبردازد . (دایره تنظیم و تسطیح)

رسم شناسی = معرفة العروق (پ)

رسمه = Filon (ز)

رُمبش = Effondrement عمل خراب شدن (ز)

رُمبیدن = Effondrer روی هم خراب شدن (ز)

رنگین کمان = قوس و قزح (ف)

روادید = عبارت و امضائی است که نوشته ای را دارای اعتبار میسازد مانند (روادید کنسول روی گذرنامه ها) این واژه بجای ویزا Visa برگزیده شده است.

روانامه = فرمانی است که رئیس کشور به کنسولهای خارجی میدهد و آنها را بانجام دادن مأموریت خود مجاز مینماید. فرهنگستان این واژه را بجای اگره کوآتر Exequatur برگزیده است.

رو = وجه Face (ه)

رو = کاغذ دو طرف دارد طرفیکه نوشته سند بر آنست رو Recto و مقابل آن (پشت) است که بعربی ظهر و بفرانسه Verso میگویند. رودك = نام ایستگاه شماره (۲۷) راه آهن جنوب است که پیشتر (حشمت آباد) نامیده میشد بواسطه آنکه رود کوچکی از آن میگذرد و در هشت کیلومتری ایستگاه دو رود واقع شده است رودك نامیده شد.

روده بند = Mésentère (پ)

روزگار = بجای - âge پذیرفته شده است (ز)

روزنامه = دفتری که خرید و فروش روزانه را در آن مینویسند Journal (ب) روش = اسم مصدر از رفتن - در فرهنگها بمعنی رفتار و طرز است این کلمه بجای Allure در هواپیمائی پذیرفته شده است که پیشتر

(مشی هواپیمائی) گفته میشد ۲ = طریقه méthode

روشنائی = Eclaircement (ف)

روشنی = ضیاء Clarté (ف)

روند = مشی کار Alure (ف)

رونوشت = نوشته ای که از روی نوشته دیگر مینویسند Copie

رونویس = ۱- بجای کلمه (ثبات) پذیرفته شده است ۲- کسیکه از روی

نوشته ای نوشته دیگر مینویسد Copiste

رویان = Embryon (دوره اول رشد تخم را در رحم مادر قبل از سه ماه رویان نامند) (پ)

رویان شناسی = Embryologie (پ)

- روی هم = مجموع (ح)
- رویه = سطح Surface (ه)
- ریزین = میکروسکپ Microscope (ف)
- ریزخوار = Microphage (پ)
- ریز حساب = صورت جزء حساب Décompte
- ریز دانه = بجای - Microlithique پذیرفته شده است. (ز)
- ریشه داران = بجای - Thallophytes پذیرفته شده است. (ک)
- ریشه = جذر (ح)
- ریشه پائیان = تک یاخته هائی که دارای ریشه های بسیارند Rhizopodes (ط)
- ریشه سوم = کمب (ح)
- ریشگی = رادیکال (ح)
- ریگ = شن درشت Caillou (ز)



## ز = ژ

زاد = موالید Natalité (پ)

زال = نام یکی از ایستگاههای راه آهن آذربایجان است که بجای (قراگز) پذیرفته شده. زال دهی است نزدیک ایستگاه قراگز و بمناسبت نزدیکی بآن این نام برگزیده شده است.

زایا = مولد Générateur (ف)

زایچه = ورقه ولادت و آن ورقه ایست که در هنگام ولادت کودک نوشته میشود و اداره آمار از روی آن ورقه شناسنامه تهیه میکند. بکار بردن زایچه بجای متولد صحیح نیست.

زایشگاه = محلی است در اداره شهرداری که برای زائیدن زنها آماده شده است.

زایمان = وضع حمل Accouchement (پ)

زبانك = برگ بسیار باریك و كوچك Ligule (گ)

زبانہ = برگ باریك و دراز Languette (ک)

زبانی = شفاهی ( شفاهی در زبان عربی باین معنی نیست )

زبرین = فوقانی Supérieur (پ)

زدن = ضرب کردن (ح)

زردخانه = مکانیست که در آن اسلحه و مهمات را نگهداری مینمایند. فرهنگستان این واژه را بجای قورخانه و (ذخایر و مهمات ارتش) برگزیده است.

زر = طلا

زرداب = صفرا Bile (پ)

زردپی = نام فارسی رباط یعنی رشته های زردی است که دواستخوان را بهم متصل میکند و بفرانسه Tendon گویند.

زره دار = (مرکب از زره و دار مخفف دارنده) کشتی است که از صفحه های محکم آهنی پوشیده شده و گلوله های دشمن بدان اثری نمیکند. بفرانسه آنرا Cuirassé می گویند.

زربنه بالا = از آبادیهای بخش سقز (کردستان) و بجای آلتون علیا بر گزیده شده - (آلتون در ترکی بمعنی طلا است)

زربنه پاتین = یکی از آبادیهای بخش سقز (کردستان) و بجای آلتون سفلی بر گزیده شده.

زربنه رود = نام رودی است که از کوه های کردستان فرود آمده بدریاچه رضایه میریزد و پیشتر از این (جفتوچای) گفته میشد.

زفره = Mandibule ضمیمه کوچکی که در دهان جانوران و حشرات است (ج)  
زفر = بوزه - Gueule (پ)

زمین پیمما = پیمودن بمعنی اندازه گرفتن و زمین پیمما اندازه گیرنده زمین است - مساح  
زمین شناسی = بجای معرفه الارض پذیرفته شده است Géologie  
زندان = جائیکه محکومین و بزهکاران را در آن نگاه میدارند (محبس)  
زندان بان = مستحفظ زندان

زندانی = کسیکه در زندان نگاهداشته شده - محبوس - کلمه فرانسه نظیر آن  
Prisonnier است که در آن زبان دو معنی دارد یکی کسیکه در زندان است و دیگر کسیکه در جنگ گرفتار میشود و بر بی او را (اسیر) میگویند  
زندانی را فرهنگستان فقط برای معنی اول اختیار کرده و اگر در معنی دوم بکار رود غلط است چنانکه پس از تصویب این کلمه مترجمهای روزنامه ها هر گاه کلمه Prisonnier دیده اند بزندانی ترجمه کرده اند  
مثلا نوشته اند (سربازان دولتی بانصدتن زندانی گرفتند) در صورتیکه باید بنویسند (بانصدتن را اسیر کردند) یا (بانصدتن را دستگیر کردند)

زندگی نهانی = حیات خفی Vie latente (ط)

زندگانی = حیات Vie (پ)

زنده = حی Vivant (پ)

زنگیان = از آبادیهای شهرستان گرگان و بیشتر آنرا زنگی محله مینامیدند.

زه = وتر Corde (ه)

زه دان = رحم Uterus (پ)

زهر = سم Poison (استریکنین یک جور زهریست) (پ)

زهرآبه = توکسین Toxine (هرمیکرب زهرآبه دارد) (پ)

زهرشناسی = سم شناسی Toxicologie (پ)

زهره = کیسه صفرا Vésicule biliaire (پ)

زیار = از آبادیهای شهرستان گرگان است که بیشتر آنرا زیارت مینامیدند

(بمناسبت آل زیار که در گرگان حکومت داشته اند)

زیان = نقصان و ضرر perte

زیرخان = رجوع شود به بالارو

زیر دریائی = (از زیر و دریائی) آنچه در زیر آب دریا است - کشتی کوچک

جنگی است که میتواند در زیر آب حرکت کند و در زیر کشتیهای دشمن

اژدر بگذارد این کلمه را فرهنگستان بجای Sous-marin اختیار

نموده - تحت البحری

زینّه = درجه Degré (ف)

زینّه بندی = مدرج ساختن Graduation (ف)

زیرین = تحتانی Inférieur (پ)

ژرفا = عمق Profondeur (ه)

ژرفی = Bathyal مربوط به قسمتهای گود دریا (ز)



**ساختمانی** = فارسی (مجمول) است - بجای (سند معمول) باید گفت (سند ساختمانی)  
**ساختمان** = معماری (ش)

**سازش** = ۱- آکرد accord (اصطلاح وزارت امور خارجه)

۲- بجای (صلح) در اصطلاحات دادگستری پذیرفته شده است (د)  
**سازمان** = این کلمه بجای (تشکیلات) که بزبانهای بیگانه Organisation  
 میگویند پذیرفته شده است.

**سازوبرگ** = آنچه بسر باز از لباس و وسایل و آلات دیگر داده میشود  
 Equipement

**سازه** = عامل - در فرانسه Facteur میگویند. ۱۲ یعنی ۳×۴ دارای  
 دوسازان ۳ و ۴ است (ح)

**سالمندان** = اکابر

**سالواره** = قسط السنین (ح)

**سبزده** = از آبادیهای بخش سقز (کردستان) که بیشتر قطانجق نامیده میشود.  
**سبزگوه** = این محل در دهستان ژاورد کردستان واقع است و بیشتر آنرا کره‌سی  
 مینامیدند.

**سپارنده** = کسیکه میسپارد (ودیمه دهنده) Dépositant

**سپردن** = گذاشتن چیزی درجائی تامدت معینی (ودیمه) Déposer

**سپرده** = چیزیکه درجائی گذاشته شده Dépôt

**سپیدرگ** = وعاء لنفاوی Veine lymphatique

**ستام** = هرچیزیکه از چرم و نظایر آن برای یراق و زین اسب بکاربرند.  
 این کلمه بجای Harnachement پذیرفته شده است.

**ستبر** = نخن و ضخامت Epaisseur (ه)

**سترون** = عقیم - نازا Stérile (پ)

**سترون کردن** = عقیم کردن Stériliser (پ)

سترون کننده = عقیم کننده Stérilisateur (پ)

سترونی = عقیم Stérilité (پ)

ستون = علاوه بر معنی معروف بجای کلمه Mât در هواپیما پذیرفته شده است -  
در کشتی ها آنرا دکل میگویند ولی در هواپیماها ستون مانندی است  
که سیمهای مهارهای هواپیما و بالها بآن وصل میشوند .

ستیغ = بالای کوه Crête (ز)

سخران = کسیکه سخن رانی مینماید (کنفرانس دهنده) .

سخرانی = بجای کنفرانس پذیرفته شده و آن خطابهائی است که از طرف  
یک نفر برای گروهی گفته میشود بجای کنفرانسی که بمعنی مجمع علمی  
است انجمن بکار خواهد رفت مثلاً بجای مجلس کنفرانس مجلس سخرانی  
و بجای کنفرانس نه دولت انجمن نه دولت گفته خواهد شد .

سد گان = مآت (ح)

سده = مائه (ح)

سر آبیار = کسی است که چند آبیار زیر دست او هستند .

سر اهر = پایور شهربانی - نظیر سروان ارتش ( رجوع بشهربانی شود )

سر پاس = پایور شهربانی - نظیر سرتیپ ارتش ( رجوع بشهربانی شود )

سر پاسبان = پایور شهربانی مانند گروهان ارتش ( رجوع بشهربانی شود )

سر پزشک = رئیس سرویس بیمارستان Chef de service

سر چشمه = نام یکی از آبادیهای بخش سقز (کردستان) و بجای باش بولاق  
پذیرفته شده است .

سر خرگ = شریان Artère (پ)

سرخ نای = مری Pharynx (پ)

سرداور = حکم مشترك (د)

سر رسید = هنگام پرداخت پول سند - موعد Echéance

سر رسید نامه = دفتری است که سر رسیدنها را معین کند Echéancier

سر کلانتری = اداره ایست در شهربانی برای نگاهداری انتظام عمومی که  
سابقاً آنرا (اداره پلیس) میگفتند .

سرکنسول = ژنرال کنسول

سرلاد = نام یکی از آبادیهای گرگان است که پیشتر سلاخ نامیده میشد .  
 سرمایه = فرهنگستان این کلمه را بجای Capital فرانسه اختیار نمود .  
 تمام متاع یاپولی است که برای بازرگانی گذاشته میشود .

سرمایه‌دار = کسیکه دارای سرمایه زیاد است Capitaliste

سرناوی = سرجوخه دریائی (رجوع به نیروی دریائی شود)

سرو = شاخ و میله درازی که بر روی سر حشرات است .

Antenne des insectes (ج)

سرو نك = سروی کوچک Antennule (ج)

سفته = سندی است که بواسطه آن یک نفر از شخص دیگری درخواست

میکند که بولیرا بشخص سوم بپردازد (فته طلب) Lettre de change

سفته بازی = خرید و فروش سند های تجارتی و ورق های بهادار بقصد

استفاده زیاد و بکار بردن وسایلی که دارندگان سند ها را فریب دهد که

ارزاتراز قیمت حقیقی بفروشند Agiotage (ب)

سفید تپه = نام یکی از آبادیهای کردستان است که پیشتر آنرا آق تپه میگفتند

(ترجمه ترکی)

سفید رود = نام رود بزرگی است که از کردستان سرچشمه گرفته پس از گذشتن

از جنوب آذربایجان از دره رود بارو اتصال بشاهرود بدریای مازندران

میریزد سابقاً قسمت بالای آنرا پیش از رسیدن بشاهرود (قرل اوزن)

مینامیدند - فرهنگستان دستور داده است که تمام رود را سفید رود بنامند .

سفید گنبد = نام یکی از بندرهای دریاچه رضائیه است که پیشتر آق گنبد

نامیده میشد . (ترجمه از ترکی)

سلمان کند = نام یکی از آبادیهای بخش سقز (کردستان) و بناسبت نام

سلمان فارسی بجای سلیمان کندی برگزیده شد .

سماق ده = نام یکی از آبادیهای بخش سقز (کردستان) که پیشتر سماق لو

نامیده میشد .

سماک = بجای سنگ سماق پذیرفته شده است Porphyre (ز)

سماک‌نما = بجای - Porphyroïde پذیرفته شده است (ز)

سمداران = Ongulés جانورانی که دارای سم هستند (ج)

سنبله = Epi (ک)

سنباقاق = سنباق کوچک است که در سوراخهای سریچها قرار میدهند  
تادرهنگام حرکت مهره‌های آنها باز نشود و نیفتد و بیشتر آنرا (اشیل)  
میگفتند که تغییر شکل یافته کلمه آلمانی Splint است

سند = ۱ - نوشته‌ای است که مطلبی را ثابت میکند Acte ۲ - (بانک)  
نوشته‌ای است که وام یا طلبی را معین مینماید Effet

مثال : چک سند تجارتي است - سند خرید خانه من پیش شماست

سنگ ۱ - = بجای حجر پذیرفته شده است Pierre (ز)

۲ - = بجای وزنه پذیرفته شده است Poids (ف)

سنگتراش = کسی که سنگ میتراشد - حجار

سنگ‌شناسی = بجای علم الاحجار و معرفه الاحجار پذیرفته شده است

(ز) Petrographie

سنگواره = بجای مستحاث پذیرفته شده است fossile (ز)

سنگ‌واندازه و نرخ = (بجای اوزان و مقیاسها و نرخ) اختیار شده  
و در شهرداری شعبه‌ای بدین نام است

سنگینی = بجای وزن و ثقل پذیرفته شده است Poids-Pesenteur (ف)

سنگ‌ماسه = Grès (ز)

سو = بجای جهت پذیرفته شده است Sens (ف)

سوخت = قابل احتراق (ف)

سوخت‌آما = بجای Carburateur پذیرفته شد و آنچیزی است که

سوخت ماشین را با هوا آمیخته و برای سوختن آماده مینماید آما اسم

فاعل از آمودن است بمعنی پر کردن و درهم ساختن پس (سوخت‌آما)

یعنی مخلوط‌کننده سوخت .

سوخت‌پاشی = بجای Gicleur در هوا پیمای پذیرفته شده و آن قسمتی

است که نفت یا بنزین را در ماشین هواپیما پراکنده میکند تا بتواند با هوا

مخلوط شود . .



سود = منفعت حاصل از بازرگانی - مثال : سود من از این خرید دوست ریال است فرانسه معادل آن Bénéfice, profit و واژه مقابل آن زیان است.

سود ناویژه = نفع غیر خالص

سود ویژه = نفع خالص

سود و زیان = نفع و ضرر

سوزا = بجای قابل احتراق و سوختنی پذیرفته شده است Combustible (ز)

سوزانی = قابلیت احتراق (ف)

سوزان = محترق Brulant (ف)

سوزاننده = محرق Comburant (ف)

سوز آور = محرق Caustique (ف)

سوز آوری = احراق Causticité (ف)

سوزن زدن = زرق Pique (پ)

سوسن گرد = نام قدیمی شهر است درخوزستان که مدتی بنام خفاجیه خوانده شده و فرهنگستان همان نام قدیمی را از نو برای همان شهر اختیار کرد

پیشتر این شهر بواسطه پارچه های سوزن زده خود مشهور بود .

سویه (در میکربها) = میکربی که میکربهای دیگر از آن پدید آمده باشند

souche (پ)

سه بر = سه ضلعی Trilatère (ه)

سه گوشه = مثلث Triangle (ه)

سیاهاب = نام رودی است در گرگان که بدریای مازندران میریزد و پیشتر

آنرا (قره سو) میگفتند - ایستگاه شماره ۲ راه آهن شمال نیز به همین نام است.

سیاه پایه = یکی از آبادیهای بخش کردستان و پیشتر قره غایه نامیده میشد.

(ترجمه ترکی)

سیاه چر = نام یکی از آبادیهای بخش سقز کردستان و پیشتر آنرا قره چر مینامیدند

سیاه چمن = نام فارسی قراچمن است که رودی به همین اسم از آن گذشته

بسفید رود می ریزد .

سیاه دشت = یکی از آبادیهای بخش سقز کردستان و بجای قره غان اختیار شده.

سیاهرگ = ورید *Veine* .

سیاه گل = از آبادیهای کردستان است که بیشتر قره گل نامیده میشود .

سیاه گندم = نام یکی از آبادیهای کردستان و بجای قره بغده پذیرفته شده است (ترجمه ترکی) .

سیاه ناو = نام یکی از آبادیهای بخش سقر (کردستان) که بیشتر قره ناو نامیده میشود (ترجمه ترکی) .

سیاهه = صورت ریز جنسهای خریده شده یا پولهای پرداختی یاد ریافتی که از طرف خریدار یا فروشنده تهیه میشود - صورت حساب *Facture* .

سیخک = بمعنی سیخ کوچک است این کلمه بجای *Béquille* در هواپیما پذیرفته شده و آن چیزی است مانند سیخ کوچکی که در دنباله هواپیماست و در هنگام نشستن اندکی در خاک فرو رفته از حرکت جلو گیری میکند .

سیاه سی = بجای *Siliceuse* پذیرفته شده است . (ز)

سیمین دشت = نام ایستگاه شماره (۲۴) راه آهن شمال است که پیشتر حسن آباد نامیده میشد . بواسطه مجاورت با کویر و ایستگاه شماره ۲۳ که موسوم به زرین دشت است سیمین دشت گفته شده است .

سیمین رود = رودیست که از جنوب بدریاچه رضایه میریزد - بیشتر آنرا (طاطانوچای) میگفتند .

سینه = صدر *Thorax-Poitaine* .

سه چشمه = قراغینی (در آذربایجان غربی نزدیک ماکو) .

شاخه = بجای شعبه پذیرفته شده است Embranchement (ک).  
شادباش = تبریک .

شادگان = نام قدیمی شهر است درخوزستان که مدتی آنرا فلاحیه میخواندند  
و فرهنگستان همان نام قدیمی را برای همان شهر اختیار نمود .

شازند = نام ایستگاه شماره (۲۱) راه آهن جنوب است که پیشتر (ادریس آباد)  
گفته میشد و بمناسبت نزدیکی بکوه شازند بدین نام خوانده شد .

شامه = پوسته نازک Membrane (ط) (پ)

شامه شش = غشاء جنب Plèvre (پ)

شاهین دژ = نام شهر است در جنوب دریاچه رضایه که پیشتر آنرا صابین قلعه میگفتند.

شتاب = بجای - Accélération پذیرفته شده است (ف)

شتاب نما = بجای - Hodographe پذیرفته شده است (ف)

شخانه = احجار ساقطه - سنگهایی که در آسمان پراکنده اند و گاهی برخی از

آنها بر زمین میافتند . بفرانسه bolide یا météorité نامیده میشوند (ز)

شفاخانه = اداره ایست که به بهداشت شاگردان آموزشگاهها رسیدگی کرده و

بیماران را درمان میکند پیشتر پست صحنی امدادی مدازس (گفته میشد .

شکاف = تراك سنگ Fente (ز)

شکست = ۱- گسیختگی سنگها و جدا شدن آنها Cassure (ز) .

۲- انکسار Refraction (ف) .

شکستن = نقض (د) .

شکم پایان = حیوانات بطنی رجلی Gastropodes (ج)

شکمه = بطن - یکی از دو خانه زیرین دل Ventricule (پ) .

شماره = نمره .

شمش = قطعه فلزی که هنوز چیزی با آن ساخته نشده و معمولاً بشکل میله دراز یا مکعب است Lingot .

شناسنامه = ورقه ایست که از اداره آمار و ثبت احوال بهر شخص داده میشود و از روی آن ورقه آن کس را میشناسند . (ورقه هویت)

شن = ریگریز Gravier (ز) .

شوائی = سامعه Ouie .

شوشه = منشور Prisme (ه) .

شه بخش = نام طایفه ایست که در منطقه مکران سکنی دارند و پیشتر اسمعیل زائی گفته میشد .

شهر = پره های بزرگ مرغان را گویند - این کلمه بجای Aileron در هواپیما پذیرفته شده و آن قسمتی از بالهای هواپیماست که تغییر جهت و امتداد حرکت بتوسط آن انجام میگردد و کار شهر را در پرندگان انجام میدهد .

شهر = آبادی بزرگ که دارای خانه ها و عمارتها و خیابانها و کوچه ها و میدانها و جمعیت بسیار است . (عربی بلد)

شهر بانی = اداره ایست که در کشورها بحفظ انتظام عمومی میپردازد و فرهنگستان این کلمه را بجای (نظمیه) اختیار نموده است . پایوران شهر بانی از این قرارند:

پاسبان = آژان

سرباسبان سه = گروه بان سه

سرباسبان دو = گروه بان دو

سرباسبان يك = گروه بان يك

رسد بان سه = ستوان سه

رسد بان دو = ستوان دو

رسد بان يك = ستوان يك

سربهر = سروان

یاور = سرگرد

پاسیار دو = سرهنگ دو

پاسیار = سرهنگ

سرباس = سرتیپ

- شهر دار** = رئیس شهرداری (رئیس بلديه)
- شهر داری** = اداره ایست که در شهرها بکار ساختمانها و پاکیزگی کوچه‌ها و خیابانها و کارهای دیگر رسیدگی میکند. (بلديه)
- شهر ری** = حضرت عبدالعظیم .
- شهرستان** = کشور ایران به ۴۹ قسمت تقسیم شده که هر يك از آنها را (شهرستان) می نامند .
- شهر یار** = نام ایستگاه شماره (۴) راه آهن جنوب است که پیشتر (رباط کریم) نامیده میشد این نقطه بمناسبت اینکه مرکز شهر یار است بدین نام خوانده شد.
- شهنواز** = نام طایفه ایست که در منطقه مکران سکنی دارند و پیشتر یار احمد زائی گفته میشد .
- شیر خوار ماه** = جانی است که از طرف شهرداری کودکان شیرخوار را در آن نگهداری میکنند . (دارالرضاعه)
- شیره پزورده** = شیره ای که در برگها پالایش یافته و بقسمتهای گیاه می رود
- Sève élaborée (گ)**
- شیره خام** = شیره ای که در گیاه از ریشه بساقه می رود Sève brute (گ)
- شیشه‌ای** = بجای زجاجی بذیرفته شده است Vitreuse (ز)



## ص

صرف = اختلاف مابین بهای واقعی پول و قیمتی که در بازار خرید و فروش

میشود Agio (ب)

صندوق = جبهه چوبی یا فلزی برای نگاهداشتن یا بردن کالا از جایی بجای

دیگر - در اصطلاح بانک محلی که پولهای پرداختی را بدیگران

داده پولهای دریافتی را میگیرد Caisse

صندوقدار = کسیکه در اداره ها و در بانکها پول را دریافت یا پرداخت

مینماید Caissier

## ط

طلبکار = کسیکه پول یا کالائی از دیگری باید باو برسد Créancier





## ع = غ

عدسك = برجستگی‌های كوچك مانند عدس كه بر روی ساقه گیاهان است

Lenticelle (ك)

غده = غده مترشح مانند غده‌های بزاقی Glande (پ)

غلت = گردش جسم در روی جسم دیگر Roulement (ف)

غلتان = چیزیکه می‌غلتد Roulant (ف)

غلتك = لوله‌كه می‌غلتد Rouleau (ف)

غلته = لوله كوچكی كه می‌غلتد Roulette (ف)

غلته‌دن = گردیدن جسم بر روی جسم دیگر Rouler (ف)

غند = جرم Masse (ف)

غنده = مصمت Massif (ف)

---



## ف

فراخواندن = احضار مأمور

فراپاز = متقاعد (ح)

فراپازی = تصاعد (ح)

فرجام = رسیدگی تمیزی (د)

فرجام خواسته = میزغه (د)

فرجام خوانده = مستدعی علیه تمیز (د)

فرجام خواه = مستدعی تمیز (د)

فرخ زاد = نام یکی از آبادیهای کردستان که پیشتر آنرا عرب اغلو مینامیدند.

فرسایش = Erosion عمل فرسودن (ز)

فرسودن = سائیده شدن زمین و تراش یافتن تدریجی آن Eroder (ز)

فرسودگی = ضایع شدن و کهنه شدن اسباب است بقسمی که از آن توان

دیگر استفاده نمود - پیشتر آنرا (اسقاط) میگفتند.

فرماندار = کسیکه کارهای شهرستان را اداره میکند

فرهنگ = معارف

فرستاده = صادر - صادره درجائیکه بمعنی فرستادن باشد مانند (مال التجاره

صادر) و (مراسله صادره) که باید کالای فرستاده و نامه فرستاده گفته شود

توضیح آنکه چون صادر در زبان عربی بمعنی بیرون رونده است همه جا

نمی توان بجای صادر کلمه فرستاده را بکار برد و باید مطابق مقام عبارت

را تغییر داد چنانکه (سجل نمرة ۷۲ صادره از ناحیه ۲) را در نامه های رسمی

چنین ترجمه کرده اند (شناسنامه شماره ۷۲ فرستاده از بخش ۲) و این صحیح

نیست و در این عبارت ذکر کلمه صادره و فرستاده هیچ لازم نیست و کافی

است چنین نوشته شود (شناسنامه شماره ۷۲ بخش ۲)

فزونى = مبلغ يابولى كه زيادتر از ارزش متاع است (مازاد)

فشار = ضغطه Pression (ف)

فهرست = ۱- اين كلمه بجای Repertoire فرانسه اختيار شده و آن

جدول يا دفترى است كه عنوان مطلب هاى كتابى را در آن نوشته و  
بشماره صفحه اى كه شرح مطلب را در آن داده اند رجوع شده است.

۲- اندكس Index

---

## ق

**قرارداد** = نوشته‌ایست که مابین دو یا چند نفر رد و بدل میشود و هر يك از آنها انجام کاری را برعهده میگیرند . **Contrat**

**قرنطین** = قرنطینه **Quarantaine** (پ)

**قفس سینه** = قفس صدري **Cage thoracique** (پ)

**قانون گذاری** = بجای کلمه (تقنینیه) پذیرفته شده است مثال : دوره دهم قانون گذاری . توضیح آنکه (قانون گذاری) با (ذ) نوشته میشود .

**قبله چشمه** = نام یکی از آبادیهای بخش سقز (کردستان) است که پیشتر قبله بولاغی نامیده میشد (ترجمه ترکی)

**قبان داری** = مالیاتی است که از بابت قبان کردن کالا بشهرداری پرداخته میشود (باج قبان)



کاخ دادگستری = عمارت عدلیه (د)

کار = شغل

کار آگاه = پلیس مخفی Detective

کار آموز = کسیکه مشغول آموختن کار است اینکلمه بجای (استاژیر) پذیرفته شده

کار آوژی = دوره ایست که اشخاصیکه وارد خدمت میشوند بی حقوق برای آشناسدن بکار خدمت میکنند - این کلمه بجای استاژ Stage پذیرفته شده

کار پرداز = رئیس کار پرداز (رئیس مباشرت و ملزومات)

کار پرداز = اداره ایست که لوازم کار و اثاثیه وزارتخانه و بنگاهی را تهیه میکند پیشتر آنرا (مباشرت و ملزومات) میگفتند .

کار خانه = نام ایستگاه شماره ۱۰ راه آهن شمال است که پیشتر (کارخانه قند) گفته میشد .

کار دار = مأمور سیاسی است که در غیاب وزیر مختار یا سفیر کبیر موقتاً نمایندگی دولت خود را نزد دولت دیگری عهده دار میشود و پیشتر شارژ دار گفته میشد

کار شناس = اهل خبره (د)

کار شناسی = خبریت (د)

کار گران = نام کسانی که در وزارتخانه ای بکار مشغولند Personnel

کار گزار = کسیکه کارهای بانک را در شهر دیگری انجام میدهد

Correspondant (ب)

کارگزاری = بنگاههایی است که معامله اشخاص را بر عهده گرفته برای خرید و فروش خانه یا سایر راهنمایی ها مزدی گرفته و کاری انجام میدهند

کارگزین = رئیس کارگزینی .

کارگزینی = اداره ایست که در وزارتخانه بکار کارمندان رسیدگی کرده شغل آنها را معین و تغییر مأموریت آنها را مطابق اطلاعات و احتیاج و شایستگی هر يك تعیین مینماید (پیشتر اداره استخدام و پرسنل گفته میشد)

کار مزد = حق العمل

کارمند = عضو اداره و نظایر آن (رجوع باندام شود)

کارورز = انترن - دانشجویی که امتحان مسابقه را گذرانده و در بیمارستان

بدستور سرپزشک کار میکند Interne (پ)

کاس برک = بجای Sépale پذیرفته شده است (گ)

کاستن = کم کردن - تفریق کردن (ح)

کاسته = مفروق (ح)

کاسه = بجای حقه گل پذیرفته شده است Calice (گ)

کاسه سر = جمجمه Crâne (پ)

کالا = مال التجاره و متاع و لباس و اسباب خانه - از حکیم سنائی است

تو علم آموختی از حرص اکنون ترس کاندوشب

چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا

#### Marchandise

کالبد شکافی = تشریح عملی Dissection - جسد آدمی را برای یافتن

گذرگاه بی ها و رگها و جای ماهیچه ها اندام باندام میشکافتند (پ)

کالبد شناسی = تشریح - Anatomie - شناسائی باندامهای بدن آدمی

که از چه قسمتها تشکیل یافته و در کجا قرار گرفته و چگونه بهم پیوسته اند (پ)

کالبد گشائی = فتح میت Autopsie - شکافتن جسدی برای اینکه

معلوم شود از چه بیماری مرده است (پ)

کامیار = نام یکی از آبادیهای بخش سقز (کردستان) و بجای قاجیان پذیرفته

شده است .

کان = معدن Mine

کان شناسی = معدن شناسی Minéralogie (ز)

کانون سوار کاران = ژکی کلوب Jockey club

کانی = معدنی Minéral (ز)

کاواک = مجوف - میان تهی Creux (ف)

کاو = مقعر Concave (ف)

کاهش = تفریق (ح)



کاهش یاب = مفروق منه (ح)

کبودان = نام یکی از آبادیهای بخش سقز (کردستان) است که پیشتر آنرا قوتلو مینامیدند.

کتابخانه = جایی است که کتابها در آن گرد آورده و بدستور معینی در گنجها قرار میدهند و هر گاه کسی بخواهد بخواند برایگان از آن استفاده میکند این کلمه بجای *Bibliothèque* پذیرفته شده است - پیشتر مغازه هائی را که برای فروش کتاب است نیز کتابخانه میگفتند فرهنگستان برای اینکه این دو نام از یکدیگر تمیز داده شود کتابخانه را مخصوص جایگاه اول و کتابفروشی را که بزبانهای بیگانه *librairie* میگویند برای محل فروش کتاب پذیرفته است.

کتابشناس = کسی است که شناسائی باحوال کتابها و نویسندگان آنها دارد کلمه خارجی برابر آن *Bibliographe* است

کتابفروشی = مغازه ای که در آن کتاب فروخته میشود - این کلمه در برابر *Librairie* است

کج راهی = انحراف *Déviation* (ف)

کرا نه (دریا) = ساحل دریا *Littoral* (ز)

گر جی = قایق باروئی یا دارای موتور

گردکوی = نام یکی از آبادیهای کردستان و پیشتر آنرا گردمحل مینامیدند.

کړك = پریا پشمهای بسیار نرم *Duvet* (ط)

کړو = کرجی که باباد حرکت میکند.

کشاوری = فلاح و زراعت.

کشتار ماه = جایی است که در آن حیوانات را کشته و گوشت آنها را بمصرف

خوراک شهر میرسانند - مسلخ.

کشت = زراعت برای پرورش میکرب *Culture* (پ)

کفك = قارچهایی که بر روی مواد غذایی میرویند *Moississure*.

کلا پرک = *Capitule* ساقه ای که گلهای کوچک بسیار بر روی آن قرار میگیرند مانند یک گل آفتاب گردان که کلا پرکی از گلهای کوچک بسیار است

کلاچک = نام یکی از آبادیهای بخش سفز (کردستان) است که پیشتر آنرا قلمه جقه می نامیدند .

کلاک = بیابانی که در هنگام بارندگی در آن گیاه برود و در هنگام تابستان خشک شود Steppe (ز)

کلاله = بجای تکه پذیرفته شده است و آن برجستگی یا رشته های سرخامه مادگی گیاه میباشد Stigmate (گ)

کلائتر = رئیس کلائتری Commissaire

کلائتری = شعبه از شهر بانی که بتنظیم بخشی از شهر میرد از Commissariat  
کلائتر سرز = کمیسر سرحدی - کلائتری که بکارهای مرز رسیدگی مینماید  
کلانده = نام یکی از آبادیهای بخش سفز (کردستان) است که پیشتر قیلون نامیده میشد .

کلاهاک = محفظه ریشه Coiffe (گ)

کلید = بجای (مفتاح) پذیرفته شده است - مفتاح رمز : کلید رمز .

کمان = قوس Arc (ه)

کمبود = چیزی یا پولی که در هنگام تراز کردن حساب یا پرداخت وام کم می آید  
مثال : کمبود صندوق : کمبود کالا Déficit

کمینه = کمترین مقدار ممکن - حداقل مقدار Minimum

کنار = ساحل رود Rive (ز)

کناره (عمومی) = ساحل Rivage (ز)

کنده (در درختان) = قسمت پائین درخت Souche

کنسول = مأموریکه کار رسمی او حمایت هم میهنان خود و حفظ منافع آنها در کشور بیگانه میباشد (قنصل).

کنسولیار = ویس قنصل

کنش = عمل - فعل Action (ف)

کوپلانده = نام یکی از آبادیهای بخش سفز (کردستان) است که پیشتر قپلاتو نامیده میشد .

کوچک = نام یکی از آبادیهای کردستان و بجای قوجق برگزیده شده

کوژ = Convexe (ف)

کوشك = نام یکی از آبادیهای بخش سقز (کردستان) است که بیشتر آنرا قاشق مینامیدند.

کود رست = گیاهانی که بر روی کود میرویند Fumicole

کولاب = آبگیر کوچک که آب در آن بماند Mare (ز)

کوه‌زا = Orogénique مربوط به کوه‌زائی (ز)

کوه‌زائی = حرکات پوسته زمین که موجب پیدایش کوه‌ها میشود Orogénèse (ز)

کوی = کوچه‌های بزرگ از ۶ تا ۱۲ متر

کیفر = مجازات (د)

کیفری = جزائی (د)

کیسه = حفره‌های درونی بدن که بواسطه انگل‌ها یا بواسطه ریم پیدا

میشود Kyste (پ)

کیسه‌بندی = Enkystement (پ)

کیسه‌بستن = S'enkyster (پ)



## ل

- گاو صندوق** = صندوق بزرگ آهنی را گویند Coffre-fort
- گنج ساران** = نام مکانی است در نزدیکی بهبهان که بیشتر (گنج قره گلی) خوانده میشود
- گداز** = (از گداختن) آب کردن چیزی است - ذوبان Fusion
- گدازه** = توده گداخته که از آتش فشان بیرون می ریزد Lave (ز)
- گذر** = محل عبور کردن و گذشتن - بجای (معبر) اختیار شده .
- گذرنامه** = نوشته ایست که برای گذشتن و مسافرت از شهربانی یا اداره دیگری بکسی داده میشود - تذکره - پاسپورت
- گرانبها** = چیزیکه ارزش و بهای زیاد دارد Précieux
- مثال : طلا و نقره دوفلز گرانبها هستند .
- گرانی** = بجای تقل پذیرفته شده است Pesenteur-Gravité (ف)
- گرا نیماه** = بجای مرکز تقل پذیرفته شده است Centre de gravité (ف)
- گردافشانی** = پراکنده شدن کرده گل Pollinisation (ک)
- گردش** = جریان Circulation
- گردش خون** = دوران دم
- گرده** = قرص Disque (ف)
- گرده** = Rein (ب)
- گرده** = بجای پلن پذیرفته شده است Pollen (ک)
- گرماسنج** = کالری سنج Calorimètre (ف)
- گرمابه** = حمام .
- گرمسار** = مکانی است در خوار که بیشتر (قشلاق) نامیده میشود و ایستگاه شماره ۲۷ راه آهن شمال در آن ساخته شده .
- گرو** = چیزیکه در مقابل دریافت پول از کسی نزد او گذاشته میشود که هرگاه پول را رد کنند آن چیز را بگیرند Gage

گروگان = چیزی است که بگرو گذاشته میشود - مرهونه

گروه = بجای دسته پذیرفته شده است Groupe (ز)

گزارش = غیر از معنی های بسیار که برای آن نوشته شده شرح و تفسیر چیزی گفتن و ادا کردن سخن است - این کلمه بجای Rapport فرانسه که در نوشته های اداری معمول شده بود انتخاب شده است.

گزش = Morsure (پ)

گش = مایهائی که در بعضی حفره های بدن موجودات جمع میشود

Humeur (ط)

گشتاور = عزم در اصطلاح مکانیک Moment (ف)

گشتی = دسته ای از نگهبانان که باید مسافت معینی را نگهبانی کنند و پیوسته در آن مسافت حرکت میکنند این کلمه بجای Patrouille فرانسه اختیار شده است.

گشیدن = آمیختن نرمه Fécunder (ط)

گسله = گسیختگی آشکوب های موازی زمین Faille (ز)

گسیختن = فسخ (د)

گل = Boue از آمیختن خاک و آب ساخته میشود (ز)

گل آذین = طریق جای گرفتن گلها بر روی شاخه ها Inflorescence (ک)

گلبرگ = برگهای رنگین گلها Pétale (گ)

گلخیزان = یکی از آبادیهای شهر سنندج است که پیشتر قلیان نامیده میشد.  
گلزار بالا = نام یکی از آبادیهای بخش سقز (کردستان) است و بجای قوزلوعلیا برگزیده شده است.

گلزار پائین = قوزلوسفلی نام یکی از آبادیهای بخش سقز است که پیشتر قوزلوسفلی نامیده میشد.

گلسنگ = لیخن Lichen (گ)

گلش = یکی از آبادیهای بخش سنندج (کردستان) است که پیشتر آنرا گلین مینامیدند.

گلوئ زهدان = عنق رحم Col de l'utérus (پ)

گماشتن = نصب

گنج = حجم Volume (ف)

گنجا = حجیم Volumineux (ف)

گنجه = نام فارسی قفسه است و آن برای نگاهداری کتاب یا چیزهای دیگر بکار میرود.

گنجینه = در اصطلاح کتابداری بجای (مخزن کتاب) پذیرفته شده و آن مکانی است که کتابها را مطابق ترتیب معینی در آن مرتب نموده چون بخواهند هر يك را با آسانی یافته در دسترس خوانندگان میگذارند

Dépôt

گندزدا = ضد عفونی کننده Désinfectant (پ)

گندزدانی = ضد عفونی کردن Désinfection (پ)

گندزدوده = Désinfecté (پ)

گندمان = نام یکی از آبادیهای سقز (کردستان) است که پیشتر آنرا طاهر بوغدا مینامیدند.

گنگ = اصم (ح)

گوارش = هضم - ترکیباتی را هم که برای زود گذراندن غذا میسازند گوارش گویند و (جوارش) معرب آن است.

گواه = این واژه بجای کلمه شاهد برگزیده شده مثال: فلانی در این کار گواه من است (د)

گواه خواهی - گواه خواستن = استشهاد و استشهاد کردن (د)

گواهی = شهادت (د)

گواهی نامه = تصدیق نامه و شهادت نامه Certificat

گوشت فروش = قصاب

گوشك = اذین - گوشه كوچك Auricule (پ)

گومیشان = از بخشهای شهرستان گرگان و بجای گمش تپه برگزیده شده است.

گوشه = زاویه - از برخورد دو خط ساخته میشود Angle (ه)

گوشه باز = زاویه منفرجه Angle obtus (ه)

- گوشه‌تند = زاویه حاده Angle aiguë (ه)  
 گونه = بجای Espèce پذیرفته شده است (ط)  
 گویا = منطق (ح)  
 گوی = کره Sphère (ه)  
 گیاه = بجای - Plante پذیرفته شده است (ک)  
 گیاه‌شناسی = نبات شناسی - معرفة النبات Botanique (ک)  
 گیره = چنگال دوشاخه‌ایکه دردهان جانوران است Pince (ج)



## ل

---

- لاشه = جسد Cadavre (پ)
- لایه = بجای طبقه پذیرفته شده است Couche (ز)
- لای = Limon از ته نشست آب ساخته میشود (ز)
- لجن = گلی که در ته آب میماند Vase (ز)
- لشاب = Marépage جایی که آب ایستاده و در آن علف و نی برود (ز)
- لغزش = glissement تغییر محل جسمی بر روی جسم دیگر بقسمی که  
نفلتد و نیچرخد (ف)
- لگنچه = حوضچه Bassinet (پ)
- لگن = لگن خاصره Bassin (پ)



**مادگی = آلت تأثیت در کل Pistil (گ)**

**مازیار =** از آبادیهای شهرستان گرگان است - این کلمه بمناسبت نام تاریخی مازیار که از ایرانیان معروف و در آن حدود میزیسته بجای (حاج علینقی) اختیار شده است

**ماسه =** شن بسیار نرم Sable (ز)

**ماسه زار =** صحرایی که ماسه نرم دارد Sablière (ز)

**مالش =** اصطکاک Frottement (ف)

**ماما =** قابله

**مامک بالا =** یکی از آبادیهای بخش سقز است که پیشتر آنرا مامق علیا میگفتند

**مامک پائین =** یکی از آبادیهای بخش سقز است که پیشتر مامق سفلی گفته میشد

**مانداب =** جائیکه در آن آب مانده و بدبو میشود Marais (ز)

**مانده =** ۱ - تفاوت جمع دریافتی و پرداختی يك تجارتخانه Solde - مانده

بدیهکارهنگامی است که دریافتی بیش از پرداختی باشد و مانده بستانکار

هنگامی است که پرداختی بردیافتی فزونی دارد (ب)

۲ - تفاضل - باقیمانده Reste (ح)

**مایچه =** عضله Muscle (پ)

**مایچه شناسی =** معرفة العضلات Myologie (پ)

**مایه =** بنیاد هر چیز را گویند - چیزی است که برای جلوگیری از بیماریها

در بدن و خون اشخاص داخل میکنند Vaccin

**مایه زنی =** Vaccination (پ)

**مایه کوبی =** تلقیح واکسن Vaccinothérapie (پ)

**مدال =** این کلمه بجای Médaille پذیرفته شده و آن سکه مانندی است

که یادگار واقعه مهمی یا پیاس خدمت شخص بزرگی ساخته میشود .

پیاس خدمت کارکنان اداره یا کسانی که خدمت برجسته ای برای کشور

یا انجمنی انجام داده اند ممکن است مدال داده شود و آن پائین تر از  
(نشان) است .

مرجان = Corail (ط)

مرداب = پیش رفتگی کوچک دریا در خشکی Lagune (ز)

مرد سیاسی = رجل سیاسی

مردم شناسی = این کلمه بجای Anthropologie (انترپولوژی)

پذیرفته شده و آن علمی است که بشرح کارهای مادی اقوام و ملل  
مختلف می پرازد .

مرده = متوفی Le mort (پ)

مرده زاد = مولود مرده بدنیا آمده Mort-né (پ)

مردم زادی = Mortinatalité (پ)

مرزدار = کسانی که برای نگاهداری سرحد کشورند

مرز داری = اداره مرز - یعنی اداره ای که بکار مرزداران رسیدگی میکند  
گارد سرحدی

مرگ = موت La mort (پ)

مژك داران = Ciliés تك یاخته هایی که دارای چند مژه میباشند (ط)

مسکین خانه = جائی است که از طرف شهرداری مسکینان و یتیمان را  
در آن نگاهداری میکنند - دارالمساکین

مشکاباد = نام ایستگاه شماره (۱۸) راه آهن جنوب است که پیشتر ابراهیم آباد  
گفته میشد و چون این محل مرکز مشکاباد است بدین نام خوانده شد

مغاسی = مربوط بقسبتهای بسیار گود دریا Abyssal (ز)

مغز تیره = رشته سفیدی است که در وسط استخوانهای تیره پشت قرار  
گرفته و آنرا مغز حرام میگویند - نخاع

مفاصا = سندی است که در تاریخ معین پس از رسیدگی حساب بعضوی که

درآمد هزینه ای بر عهده او بوده داده میشود و پس از دریافت آن سند

دیگر از آن تاریخ ببعد رقم های جزو گذشته بحساب نخواهد آمد

Décharge

ملوان = ناوبر در کشتی های تجارتی - ملاح

مو = شعر Poil (ط)

موئین = شعریه Capillaire (ط)

موزه = مجموعه بزرگی از آثار صنعتی و چیزهای گرانبها - مکانیکه این آثار را در آن بعرض نمایش میگذارند . هنرمندان میتوانند از آنها استفاده کنند - کلمه Musée را فرانسویان از لغت یونانی گرفته اند موزه نام تپه ای بوده است در (آتن) که در آن عبادتگاهی برای (موزها) که نه خداوند زن بوده اند ساخته شده بود .

موهیاکاری = مومیفی کاسیون Momification - مرده ای را برای اینکه دوام پیدا کند و فاسد نشود مومیائی مینمایند (پ)

موی رگ = عروق شعریه Vaisseau capillaire (ب)

مهاباد = نام جدید ساوجبلاغ مکری - دو محل دیگر باسم مهاباد هست یکی در اصفهان و دیگری در ترکستان

مهبار = بجای هو بان Hauban اختیار شده و آن قسمتی است در هواپیما که بالهارا بهم مربوط میسازد .

مهر = استامپ

مهرا فرود = نام قدیمی سیلابی است از تبریز میگذرد و آنرا به (میدان چای) تبدیل کرده بودند .

مهر انگشت = در انگشت نگاری هر گاه انگشت آلوده بر کبر در روی کاغذ نهند اثری از آن باقی میماند که در زبان فرانسه

Empreinte digitale نامیده میشود و فرهنگستان بجای آن مهر انگشت را اختیار نموده است - کسانی که نمیتوانند پائین نامه ها وسند هارا امضاء کنند مهر انگشت خود را میزنند .

مهره = چیزهای گردیست که در میان آنها سوراخ باشد و بفارسی هريك از استخوانهای تیره پشت را که پی از آنها گذشته مهره میگویند - فقره .

مهره داران = ذوققار Vertébrés (ج)

مهمیز = دنباله ای که در پای یکی از کلبه ها دیده میشود Eperon (ز)

مهنای = یکی از درجات نیروی دریائی . (رجوع به نیروی دریائی شود)  
 میان = وسط Milieu (ه)

میانه = ۱ - متوسط و معتدل Moyenne (ه)

۲ - نام صحیح محلی است در آذربایجان که های آخر آن را تبدیل  
 به ج کرده میانج مینامیدند .

۳ - خطیکه از رأس مثلث بوسط قاعده متصل شود Mediane (ه)  
 میرابی = دایره ایست از شهرداری که بکار آبهای شهری رسیدگی میکند  
 (دائره میاه)

میزه شناس = Urologue (پ)

میزه نای = حالب Urétère (پ)

میکرب = از کلمه فرانسه میکرب Microbe - جانوران ذره بینی بسیار  
 کوچک (پ)

میکرب شناس = میکریولوژیست Microbiologiste (پ)

میکرب شناسی = میکروبیولوژی Microbiologie (پ)

میله = رشته باریک زیر پرچم در گلها Filet (گ)

مین = (از کلمه فرانسه مین Mine) اسبابی است که در زیر کشتی های  
 دشمن گذاشته میشود تا انفجار آن موجب خرابی و شکستن کشتی شود

## ن

ناخدا = نظیر سرهنگ ارتش . (رجوع به نیروی دریائی شود)

ناخنك = ناخن كوچك Onglet (گ)

ناراسته = غیر مستقیم Indirecte (ه) (ح)

نافه = مجموعه پرچمهای گیاه Androcée (گ)

نام آوران = نام آور یکی از بزرگان خانواده پادوسبان است که در قرن هفتم در ناحیه چالوس و نور استاندار بوده و آن ناحیه را از دستبرد بیگانگان بویژه هجوم مغول محفوظ داشته است و برای زنده کردن نام او (ناهارخوران) به (نام آوران) تبدیل یافت .

نام و نشان = بجای سجل اختیار شده - نام و نشان هر کس وسیله شناختن اوست  
نامه = کتابت و فرمان و کتاب را گویند چون در نوشته های اداری غالباً مرقومه و مراسله بکار برده میشد فرهنگستان این کلمه را یادآوری نموده است که بجای مرقومه و مراسله بکار رود .

نانوا = خباز

نانواخانه = خبازخانه

ناو = کشتی جنگی بمعنی اعم .

ناواستوار = نظیر استوار در ارتش . (نیروی دریائی را به بینید)

ناوبان = یکی از درجات نیروی دریائی مطابق ستوان در ارتش . (نیروی دریائی را به بینید)

ناوبر = کسی که کشتی را میبرد - راننده کشتی .

ناوبری هوائی = بجای امروناویگاسیون پذیرفته شده است

Aéronavigation .

ناو تیپ = مجموعه کشتیهای جنگی که دارای دویاسه ناو گروه و نظیر لشکر در ارتش است

ناودیس = چین خوردگی های زمین که بشکل ناواست Synclinal (ز)

ناوسروان = نظیر سروان در ارتش . (نیروی دریائی را به بینید)

ناوچه = کشتی کوچک جنگی .

ناوشکن = کشتی کوچک بسیار تندرو که برای دنبال کردن اژدرافکن ها است  
و خود آن کشتی نیز اسبابهائی برای افکندن اژدر دارد این کلمه بجای  
Contre-torpilleur اختیار شده است .

ناوگان = مجموع کشتیهای جنگی يك دولت را گویند - Flotte  
ناوگروه = ( نیروی دریائی ) دویا سه دسته کشتی است و این کلمه بجای  
Escadrille, flottille اختیار شده و نظیر آن را در ارتش  
تیپ میگویند .

ناوی = سربازی که در خدمت دریائی است (نیروی دریائی)

ناهنجار = بی قاعده و برخلاف طریقه معین Anormale (ف)

ناهید = نام ایستگاه شماره ۷ راه آهن جنوب است که بیشتر نجف آباد گفته  
میشد - بیشتر در اطراف نجف آباد کنونی محلی بنام طیریز ناهید بوده  
و باین مناسبت نجف آباد به ناهید تبدیل یافت .

نای = قصبة الریه Trachée (پ)

ناژه = شعبه قصبة الریه Branche (پ)

نبرد = محاربه و جدال مابین دو سپاه Bataille

نبردناو = ( مرکب از نبرد بمعنی جنگ و ناو بمعنی کشتی ) بجای

Croiseur de bataille یعنی کشتی تندرو اختیار شده است - نبرد  
ناوها دارای تمام وسایل محافظت هستند و سرعت آنها زیاد تر از  
زره دار های سنگین است .

نخ گروهه = نخ عمامه

نخست وزیر = رئیس الوزراء

نرخ = قیمت و ارزش هر سند یا سهم یا متاع در روزی که قیمت شده است

Taux و Cours (ب)

نرده = اشل - مقیاس (ه)

نزار = نام یکی از آبادیهای شهرستان گرگان است و بجای آرخ برگزیده  
شده است .



نژاد = Race (ک)

نژادشناسی = علمی است که احوال ملل مختلف را شرح داده و از استعداد هر قوم گفتگو میکند این کلمه بجای Ethnologie و Ethnographie پذیرفته شده است.

نشانی = ۱- علامت- این کلمه را فرهنگستان بجای (قرائن و امارات) اختیار نموده مثال: از نشانیها چنین دانسته شد که در آمد فلان تجارتخانه در حدود صد هزار ریال است.

۲- علامت مخصوص که بروی گذرنامه ها یا شناسنامه ها گذاشته میشود و نشانی را بیشتر از رنگ مو یا چشم یا اثرهای بریدگی یا زخم در چهره معین میکنند Signalement

نگارش = انطباعات

نگاره = شکل figure (ف)

نگاهبانی = عمل نگهبان (كشيك)

نگهبان = بجای کشیکچی اختیار شده

نما = اکسپوزانت Exposant (ح)

نمایندگان شهر = وکلای انجمن بلدی

نمایندگی = آژانس Agence

نماینده = کسیکه از طرف بانکی در شهرهای دیگر کارهای بانک مراکز را انجام میدهد Agent (ب)

نم سنج = میزان الرطوبه Hygromètre (ف)

نمك = ملح

نمودار = بجای گرافيك Graphique پذیرفته شده و آن خطی است که

بالا و پایین رفتن مقدار متغیری را نمایش میدهد و برای رسم آن دو محور

عمود بر یکدیگر یا صفحه ای شطرنجی اختیار میشود و تغییر مقدار را

در خانه های آن کاغذ معین مینماید شکل یا خطی را که از مجموع این

نقاط ساخته میشود (نمودار) میگویند.

نمونه = این کلمه بجای لفظ فرانسه Spécimen اختیار شده است.

**نوارچسب** = رشته باریکی از کاغذ بشکل نوار که بروی جعبه یا بطری چسبانند - نوار کاغذی که بروی بطری یا جعبه از طرف اداره دارائی چسبانده میشود و از آن رو معلوم میشود که مالیات دولتی جنس درونی جعبه یا مایع درونی بطری پرداخته شده است - باندول

### Banderolle

**نوان خانه** = ( از نوان و خانه ) نوان بمعنی ناتوان ولاغروضعیف است نوان خانه جایی است که از طرف شهرداری ناتوانان را در آن نگاهداری میکنند - دارالمجزه

**نوردز** = نام ایستگاه شماره (۱۰) راه آهن جنوب است که پیشتر احمد آباد گفته میشد و این نام یکی از آبادیهای قدیمی است که در این محل بوده است

**نوسنگی** = عصر حجر جدید Néolithique (ز)

**نشست** = فرونشستن و فرو رفتن زمین یا کوهستان Affaissement (ز)  
**نوشابه** = بمعنی آب گوارا و آب حیات است چنانکه نظامی گوید

مباد این درج دولت را نوردی نیفتاد اندرین نوشابه کردی

**نوش** = ماده شیرینکه در پای گلبرگهاست Nectar (ک)

**نوش آور** = گلبرگی که دارای نوش است Nectarifère (ک)

**نوش جای** = جایگاه ماده شیرین گل Nectaire (ک)

**نوش افزار** = لوازم التحریر

**نوکار** = اکسترن Externe (دانشجویی که امتحان مسابقه را گذرانده

و در بیمارستان بدستور کارورز بکارهای مقدماتی میپردازد)

**نوك دل** = رأس القلب Point du coeur (ب)

**نو کردن** = تجدید کردن Renouveler مثال: سند خود را در بانک نو کنید.

**نهان دانگان** = مستور البذور - رستنی هایی که دانه آنها پوشیده است

مانند باقلا Angiospermes (ک)

**نهانزا** = مخفی التناسل - گمزاد - مخفی الزهر Cryptogames مانند

خزه و قارچ (ک)

نہائزادان آوندی = مخفی التناسل و عائی - رستی های لوله داری که

گل ندارند مانند سرخس و پرسیاوشان

(ک) Cryptogames vasculaires

نیام = غلاف برگ یا گل Gaine (ک)

(ب) Aponevrose = غلاف عضلانی

نیرو = بجای قوه پذیرفته شده است Force (ف)

نیروسنج = میزان القوه Dynamomètre (ف)

نیروی دریائی = تمام وسیله هائیکه دولتی برای جنگ دریائی دارد از

قیل کشتیهای جنگی وزیر دریائیه و سربازان دریائی - افسران نیروی

دریائی از اینقرارند :

ناوی = تاین

سرناوی = سرجوخه

مہناوی ۲ = گروہبان ۲

مہناوی ۱ = گروہبان ۱

ناواستوار ۲ = استوار ۲

ناواستوار یک = استوار یک

ناوبان سه = ستوان سه

ناوبان دو = ستوان دو

ناوبان یک = ستوان یک

ناوسروان = سروان

ناخداسه = سرگرد

ناخدا دو = سرهنگ دو

ناخدا یک = سرهنگ

دریادار = امیرالبحر سه

دریابان = امیرالبحر دو

دریاسالار = امیرالبحر یک

ونامهای کشتیهای جنگی از اینقرار است:

ناو - ناوجه = کرجی - کرو - نبردناو - رزم ناو - پی گرد -

ناوشکن - اژدر انداز - اژدر افکن - توپدار - زیر دریائی -

برای توضیح هر يك از این واژه ها بخود آنها رجوع شود .

فیضان = یکی از آبادیهای حومه شهر سنج است که پیشتر قامیشه نامیده میشد

نیمساز = منصف الزاویه Bissecteur (ه)

**وابسته** = در سفارتخانه ها بمأموری گفته میشود که تازه وارد کار شده و هنوز بپایه دبیری نرسیده است و وقتی این کلمه بامضاف الیه استعمال شود معنی آن فرق خواهد کرد مثل وابسته نظامی یا وابسته تجار تی - فرهنگستان واژه این را بجای آتاشه Attaché برگزیده است .

**وات سنچ** = Wattmètre (ف)  
**واخواست** = اعتراض - پر تست Protest - هنگامیکه براتی پذیرفته میشود از طرف دارنده سند یا برات کش واخواست میشود .

**واخواستن** = بجا آوردن واخواست Protestation  
**واخواهی** = عمل واخواستن مثال : واخواهی شما از يك بانك صحیح نیست زیرا که اعتبار شما تمام شده است Protestation  
**واریسی** = رسیدگی کردن بچیزی یا بکاری - میزب و کنترل Contrôle  
**واروڪ** = برجستگی روی پوست Verru (ط)

**وارون** = معکوس Inverse (ه)  
**واریختن** = رسیدگی بحساب برای تعیین کردن مقدار وام یا طلب و تعیین مانده بدهکاری یا مانده بستانکار بطریقی که اگر از نو حسابی باز کنند در آغاز حساب جدید جز باقی مانده حساب گذشته چیزی ننویسد - تصفیه

**Liquidation و**

**واریز** = عمل واریختن

**وازدن** = رد (د)

**وازنش** = دفع - پس زدن Répulsion (ف)

**واکنش** = عکس العمل - انفعال Réaction (ف)

**واگذارنده** = (بانك) کسیکه چیز را می فروشد و بدیگری میدهد Cédant

**واگرانی** = تباعد Divergence (ف)

**وام** = قرض Dette

وام‌فرسائی = استهلاك دين

ورسك = نام ایستگاه شماره (۱۸) راه آهن شمال است که پیشتر عباس آباد نامیده میشد و چون نزدیکترین نقطه به پل معتبر و قریه و رود ورسك است بدین نام نامیده گردید .

ورشكست = تاجریكه بواسطه اشتباهات و مرتكب شدن خطاهائی نتواند

وام‌های خود را پردازد Banqueroutier (ب)

ورشكستگى = وضع تاجر و رشكست Banqueroute

وزارت بازرگانی = وزارت تجارت

وزارت پیشه و هنر = وزارت صناعت

وزارت دادگستری = وزارت عدلیه

وزارت دارائی = وزارت مالیه

وزارت راه = وزارت طرق

وزارت فرهنگ = وزارت معارف

وزارت کشور = وزارت داخله

وضع = حالت بدهی یا دارائی تجارتخانه یا شرکتی از حیث اسناد تجارتي و

ارزها Situation-Position

وشمگیر = این کلمه بمناسبت نام تاریخی و شمگیر بجای (پیشيك محله) که

از آبادیهای شهرستان گرگان است اختیار شده .

ولتسنج = Voltmètre (ف)

ویژه = در کشورهای بیگانه معمول است که برای مواقع شادمانی تلگراف

هائی بنام تلگراف لوکس قبول و منخبره میشود و در فارسی تلگرام

ویژه گفته خواهد شد .

هاگ = جزئی از موجودات است که از آنها جدا شده و روئیده و تخم

برروی آن پدید میآید Spore

هاگدار = دارای هاگ Sporulé

هاگ فشانی = پراکندن هاگ Sporulation (ک)

هاگچه = هاگ کوچک Sporule

هاگ گذاری = Sporisation

ها من = سطح مستوی un plan (ه)

هامون = بیابان صاف و مسطح Plaine (ز)

هرزند = نام یکی از ایستگاههای راه آهن آذربایجان است که بجای ایستگاه

هلاکوپذیرفته شده است . دهستان هرزند که مردم آن بفارسی سخن

میگویند نزدیک باین ایستگاه است .

هزارگان = الوف (ح)

هزاره = الف (ح)

هزینه = خرج است که مقابل دخل باشد و بمعنی نفقه عیال یعنی روزمره ای که

جهت زن و فرزند مقرر کنند این کلمه بجای لفظ (مخارج) یعنی خرجها

اختیار شده کمال اسمعیل گوید

کردم هزینه در ره مدح تو تقدیر و راند کی بمانده از آنهم برای تست

همانند = شبه Semblable (ه)

هستی = وجود Existence (ف)

هم ارز = دو چیز که ارزش آنها برابر یکدیگر باشد Equivalent

هم ارزی = برابری ارزش دو چیز Equivalence

همچشمی = عمل رقابت میان دو کس - رقابت مابین دو تاجر Concurrence

- همچند = Equivalent (ح) معادل  
 همچنین = Équation (ح) معادله  
 هم‌رس = Concourant (ه) متقارب  
 همزیستی = عمل شریک شدن دو گیاه برای زندگی Symbiose (ط)  
 همگرایی = Convergence (ف) تقارب  
 هنجار = Norme (ه) وضع و اندازه معین  
 هنرپیشگان = ارباب صنایع طریقه Artiste  
 هنر سرائی عالی = دانشکده صنعتی  
 هواپیما = ماشینی است که با وجود سنگین تر بودن از هوا میتواند پرواز کند Aéroplan طیاره .  
 هویزه = نام فارسی حویز موآن محلی است در خوزستان در کنار رود کرخه .



## ی

یاد = حافظه **Mémoire**

**یادآوری** = در زبان فرانسه (رابل) **Rappel** یادآوری بطرف مکاتبه

است برای زودفرستادن بجواب وانجام کار و گاهی نیز بجای آن تذکاریه استعمال میشد در فرهنگستان مقرر شد که یادآوری گفته شود .

**مثال :** وزیر گفت بر رئیس اداره ساختمان در جواب دادن بفلان نامه یادآوری کنید یا یادآوری بفرستید .

**یادداشت پرداخت** = یادداشتی است که در هنگام پرداخت پولی از طرف

بانک برای مشتری فرستاده میشود **Note de débit**

**یادداشت دریافت** = یادداشتی است که در هنگام دریافت پولی از طرف

بانک برای مشتری فرستاده میشود **Note de Crédit**

**یاخته** = سلول - کوچکترین جزء ماده زنده - **Cellule**

**یار گل** = نام یکی از آبادیهای بخش ستمز است و بجای (یورقل) برگزیده شده است .

**یاریگاه** = محلی است که در آن پذیرائی از مردمان ناتوان و بیچاره میشود .  
پیشتر آنرا پست امدادی میگفتند .

**یاور** = پایور شهربانی - نظیر سرگرد ارتش (رجوع بشهربانی شود)

**یکان** = آحاد (ح)

**یکه** = واحد (ح)

**یکی کردن** = بجای لفظ فرانسه **Unifier** اختیار شده است (ب)

---

## واژه های عامی که در اسفند ماه ۱۳۱۸

پذیرفته شده است

آ

- آبخیز = زمین یا مکانی که از آن آب بیرون میآید Aquifère (ز)  
آبگونه = مایع - Iquide - جسمی که ذرات آن بر روی یکدیگر لغزیده و بواسطه نیروی جاذبه زمین چون در ظرفی ریخته شود بشکل آنطرف در میآید .  
مانند آب و نفت (ف)  
آبگین = مائی Aqueux (کک)  
آرواره = فك Machoire (پ)  
آرواره زبرین = فك اعلی Machoire supérieure (پ)  
آرواره زیرین = فك اسفل Machoire inférieure (پ)  
آسه = محور - میاه راست فلزی یا چوبی که از مرکز جسمی گذشته و آن جسم میتواند بدور آن بچرخد - خط راست فرضی که از مرکز زمین میگذرد و زمین بدور آن گردش میکند - Axe (ف)  
آشام = جذب مایع Absorption (ف)  
آشکار ساختن = Détecter ظاهر نمودن جریانهای برق مغناطیسی  
آشکار ساز = اسبابی که وجود جریانهای برق مغناطیسی را ظاهر میسازد Détecteur (ف)  
آشکار سازی = عمل آشکار ساختن جریانهای برق مغناطیسی Détection  
آواری = Détritique خاکها و سنگهایی که از خرد شدن و فرو ریختن سنگهای کوه ساخته میشود (ز)  
آویزه = ضمیمه اعور - Appendice - آیاندیس - دنباله باریکی که بروده کور چسبیده و مانند کرم است (پ)  
آویزه بند = Ligament suspenseur بندی که رویان (جنین) دانه را بجفت متصل میکند (ک ج)

## ۱

انباره = اکومولاتر - باتری - خازن - دستگاهی که برای ذخیره کردن برق است  
(ف) Accumulateur

## ب

بادامک = لوزه Amigdale (ب)  
بازگیری = مصادره - نگاهداری موقتی اموال اشخاص بتوسط دولت در موقع احتیاج  
و برای مصلحت عمومی - Requisition  
بازمان = Remanant مقدار ثابتی که برجای میماند (ف)  
بالدستان = Cheiroptère (ح)  
برخیختن = Extraire استخراج  
بسامد = Fréquence حرکت رفت و آمد متواتر (ف)  
بستو = Conceptacle کوزهمانندیکه اندامهای نرمادهرستنیها در آن قرار گرفته اند (ک)  
بن = Culot - قسمتی از چراغ برق یا رادیو که بسریچ وصل میشود.  
بی درو = Adiabatique در اصطلاح فیزیکی گرمائی را گویند که در دستگاهی  
بکار رفته و هیچ قسمت آن کم و کاسته نمیشود (ف)  
بی دم = Anoure (ج)

## پ

پادگانه = Terrasse - صفه - فضای مسطح و بلند که در دامنه کوه واقع باشد (ز)

- پاشام مغز = سجایا - اغشیه دماغی Méninges (پ)
- پالگانه = BaIcon بالکن - بیش آمدگی ساختمانها که مانند ایوانهای کوچک است .
- پایا = Constant - ثابت - تغییر نکننده (ف)
- پایک = Pédoncule پای کوچک یکی از برجستگیهای مغز (پ)
- پر بسامد = Haute fréquence - حرکت رفت و آمد مواتر بسیار سریع (ف)
- پر توه = خطهای باریک که از تابیدن نور پیدا میشود Raie (ف)
- پل مغز = Protubérance - برجستگی جلوی مغز کوچک (پ)
- پلمه = Ardoise - نوعی از گل رست سخت شده وسیاه که ورقه ورقه جدا میشود و میتوان برای نوشتن بکار برد - سنگ لوح (ز)
- پلمه سنگ = Schiste - حجر متورق - سنگی که ورقه ورقه جدا شود (ز)
- پیاز تیره مغز = Bulbe rachidien بصل النخاع
- پیچک = Bobine بوبین - کویل - استوانه ای که بدور آن سیم یا نخ پیچیده شده (ف)
- پیچش دوم = Enroulement secondaire سیم پیچی دوم در پیچکهای که جریان آنها میگردد (ف)
- پیچش نخست = Enroulement primaire - سیم پیچی نخستین در پیچکهای که جریان برق از آنها میگردد (ف)
- پیچه = Hélice - خطی که بدور یک استوانه میپیچد مانند پیچیدن مار بدور درخت (ف)
- پیشین = Incisive (پ)
- پینه = Callosité - قسمت برآمده و سخت شده در رستنی ها یا در بدن جانوران (ج. ک)



- قر از مند = Équilibré - متعادل - صفت جسمی که در حالت تعادل است (ف)
- تکمه = Tubercule (ط)
- تنندوئی = عنکبوتیه Arachnoïde یکی از سه پرده مغز (پ)

## ج

جانوران آبرزی = حیوانات جری Animaux marins جانورانی که در آب زندگی میکنند (ج)

جانوران خاکری = حیوانات زمینی Animaux terrestres موجوداتی که در روی خاک زندگی میکنند (ج)

جگر = Foie

## چ

چگال = کثیف Dense جسبه ذرات آن بسیار بهم نزدیک است (ف)

چین پسین = Pilier postérieur چین خوردگی دوم بیخ حلق (ب)

چین پیشین = Pilier antérieur یکی از چین خوردگیهای بیخ حلق که با آخر زبان متصل میشود (ب)

## خ

خدو = بزاق - آب دهان Salive (ب)

خرچین = میوه خشکی است که در کیسه دارد مانند میوه کلم و ترب Silique (ک)

خرچینک = میوه ای که مانند خرچین کوچک است مانند قدومه Silicule (ک)

خم سینی = Anse sigmoïde یکی از خمیدگیهای روده که بشکل دندان (S) است (ب)

## د

- داس مغز = Faux du cerveau چین خوردگی بزرگ سخت شامه که مانند داس  
و از طرفی بطرف دیگر کشیده شده است (پ)
- دج = صلب و جامد - جسمیکه ذرات آن بهم چسبیده است مانند سنگ و چوب Solide (ف)
- درخشان = براق - ساطع Brilliant (ف)
- دمدار = Urodèle (ج)
- دمه = بخار Vapeur (ف)
- دندان = ضرس Dent (پ)
- دندان آسیا = طواحن Molaire (پ)
- دوازدهه = اثنی عشر Duodenum قسمت نخستین روده های باریک (پ)
- دوپایان = Bipèdes جانورانی که دو پا دارند (ج)
- دودستان = Bimanes جانورانی که دو دست دارند (ج)
- دوراه = Diode چراغ الکتریکی که دارای دو سر مثبت و منفی است (ف)
- دو زیست = ذو حیاتین Amphibien (ج)
- دو زیستی = زندگی ذو حیاتین Amphibie (ج)
- دهان = فم Bouche (پ)
- دیهم = اکلیل Corymbe (ک)

## ر

- راست ساز = Redresseur مستقیم کننده - در چراغهایی که برای برق بکار میرود (ف)
- رشته = Filament سیم فلزی که در چراغهای برق و رادیو روشن میشود (ف)

روده باریک = Intestin grêle - معاء دقاق

روده تهی = Jejunum - صائم - دومین قسمت روده‌های باریک که پس از دوازده است (پ)

روده دراز = Ileum - ایلاوس - قسمت سوم روده‌های باریک که پس از روده تهی است (پ)

روده راست = Rectum - مستقیم - قسمتی از روده فراع که پس از قولون است (پ)

روده فراع = Gros intestin - غلاظ (پ)

روده کور = Cœcum - اعور - نخستین قسمت روده‌های فراع (پ)

روزنداران = Foraminifères - جانورانیکه دارای یک یاخته بوده و در پوسته

آنها روزنه‌های بسیار است (ج)

روزنه = Foramen - سوراخ‌ریز (ج)

رویه مغز = Écorce cérébrale - غشاء دماغی (پ)

## ز

زبان کوچک - ملازه = Luvette - لهات (پ)

زبره سنگ = Trachyte - تراکیت - سنگی است خشن و زبر مانند سفال (ز)

زرفین = Anneau - حلقه (ج)

زرفینی = Annelides - حلقوی (ج)

زرفینک = Archegone - (ک)

## س

سبزینه = Chlorophille - کلروفیل - (ک)

ستونك = Columelle - ستون کوچک که در وسط سنبه گندم و مانند آن است (ک)



- سته = Baie - میوه آبدار مانند انگور (ک)
- سخت شامه = dure-mère - ام القلیظ - یکی از سه پرده‌ای که مغز را میپوشاند (پ)
- سر سینه = Cephalothorax - قسمتی از بدن حشرات که شامل سر و سینه است (ج)
- سرون = Antenne - آنتن - دکل‌های بلند (ف)
- سرین = Fesse
- سنبلك = Épillet - سنبله کوچک (گ)
- سنگ‌پشتان = Chéloniens (ج)
- سوخ = Bulbe - قسمت زیرین پیاز و نرگس و تره و مانند آنها (گ)
- سه‌راه = Triode - چراغ الکتریکی که دارای سه سر می‌باشد (ف)
- سیاسنگ = Basalte - سنگی است سیاه‌رنگ که اندکی آهن دارد (ز)
- سیخ = Broche - میله فلزی که در گیرک‌ها برای اتصال جریان برق است. (ف)

## ش

- شفت = میوه گوشتدار مانند هلو Drupe (ک)
- شکم‌چه‌های مغز = Ventricules cérébrales - بطون دماغی
- شکته‌های مغز = Circonvolutions cérébrales - تلافیف دماغی

## خ

- غده بناگوشی = غدد بزاقی نکفه Gl-parotide (پ)
- غده زیر آرواره = غدد بزاقی تحت فکی Gl.sous-maxillaire (پ)
- غده زیر زبان = غدد بزاقی تحت لسانی Gl sublinguale (پ)

غده های خدو = غدد بزاقی Giandes salivaires (پ)  
 غر غره = فرقه Poulie چرخه که بدور محوری میتواند بگردد و بر محیط آن شباری  
 برای گذراندن ریسمان یا زنجیر باشد (ف)  
 غوگان = ضفادغ Batraciens (ج)

## ف

فراز = Anode آنود - قطب مثبت جریان برق (ف)  
 فرود = Cathode کاتد - قطب منفی جریان برق (ف)  
 فروگیر = محاط کننده Ambient  
 فشار سنج = میزان الضغط Manomètre اسبابی است که فشار گازها یا مایعات  
 را معین میکند (ف)  
 فندقه = Akène ميوه خشکی که مانند فندق است (ک)  
 فوتبال Football

برای فوتبال اصطلاحات ذیل پذیرفته شده است

Out	بیرون
Penalty	تاوان
Penalty area	تاوانگاه
Off side	تجاوز
Back	پشتیان
Left back	پشتیان چپ
Right back	پشتیان راست
Forward	یشرو
Left forward	یشرو چپ
Left wing forward	یشرو دست چپ

Right wing forward	پیشرو دست راست
Right forward	پیشرو راست
Centre forward	پیشرو مرکز
Foul	خطا
Referee	داور
Hand	دست
Team	دسته
Pass	رد
Kick	زدن
Head	سر
Capitain	سردسته
Corner	گوشه
Half back	نگهبان
Left half back	نگهبان چپ
Right half back	نگهبان راست
Centre half back	نگهبان مرکز
Goal-goal post	هال
<p>در فرهنگهای فارسی هال را چنین معنی کرده اند ( میل  هائی را که برای چوگان بازی در دو سر میدان سازند ) و  نویسندگان معتبر همیشه آنرا بجای دروازه بکار برده اند  و حتی ( هال کرد ) یعنی ( ازدروازه بیرون برد ) استعمال  نموده اند چنانکه اکنون هم میگویند ( گل کرد ) دو واژه  هال بان و هالکاه نیز بقیاس فارسی ساخته شده است .</p>	
Goal-keeper	هال بان
Goal	هال کرد
Goal area	هالکاه

## ق

- قولون = Colon - قسمتی از روده‌های فراخ که پس از روده کوراست (پ)  
 قولون بالارو = Colon ascendant قولون صاعد (پ)  
 قولون پائین رو = Colon descendant قولون نازل (پ)

## ک

- کشتنی = Arable قابل زراعت (ک)  
 کم بسامد = Basse fréquence حرکت رفت و آمد متواتر بطئی (ف)  
 کلافه = رشته‌های درهم تابیده - Lacis (ک)

## گ

- گَرَزَن = Cyme تاج (ک)  
 گریبانك = Involucelle گریانه كوچك (ک)  
 گریبانه = حلقه‌ای از گوشوارك هاست كه در پای كلهای چتری می‌روید (ک)  
 گلو = Gorge حلق (پ)  
 گلوگاه = Pharynx بلعوم (پ)  
 گوشت دندان = Gencive لثه (پ)  
 گوشوارك = Stipule - گوشواره‌های كوچك دنباله برک (ک)  
 گونه = Joue - خد (پ)  
 گیرك = دو شاخه‌ای كه با آن میتوان جریان برق را از سیمی كه دارای برق است گرفت (ف)  
 گرفت = Prise (ف)

## ل

لب = شفه Levre (ب)  
لرزان = مرتعش - دارای حرکت رفت و آمدی Tremblant (ف)

## م

مارپیچ = Spirale - خطی که در یک سطح بدور خود میپیچد . مانند چنبره زدن مار  
بدور خود در روی زمین (ف)  
ماسه‌زی = Arénicole (ج)  
ماشوره = Chaume - ساقه‌هایی از رستنی‌ها که میان آنها تهی است مانند ساقه گندم و نی (ک)  
ماندگار = چیزی که بی‌پایان در حال مانده و تغییر نمی‌کند Persistant-permanant  
لایتنیر<sup>۳</sup> (ف)  
مجری = Pyxide - میوه‌ایست که چون جعبه‌ایست و در دارد مانند تخم خرفه (ک)  
منخچه = دماغ اصغر Cervelet (ب)  
مشکیزه = Ascidie (ک)  
مکینه = محجمه Suçoire (ک ج)  
میان بسامد = Moyenne Fréquence - حرکت رفت و آمد متواتر متوسط (ف)  
میانین = Périné - قسمت پائین لکن در انسان (ب)

## ن

نابجا = عرضی Adventif (ط)

- ناوپايان = Scaphopodes, جانورانيكه پاهاى آنها مانند ناواست (ج)
- نرمشامه = ام الرقيق Pie-mère سومين پرده منر (از همه داخل تر) (پ)
- نوان = نوسان كننده - داراى حركت رفت و آمدى منظم Oscillant (ف)
- نويدن = نوسان كردن Osciller (ف)
- نهنج = Receptacle برجستگى سرگلهائى مركب كه گلهائى كوچك بر روى آن قرار دارند مانند طبق آفتابگردان (ف)
- نيامك = ميوه ايست كه غلافى دارد مانند لوياء Gousse (ك)
- نیش = انياب Canine (پ)
- نیمکره مغز = Hémisphère cérébrale هر يك از دو قسمت چپ و راست منر (پ)

## و

- والان = پستانداران آبی - Catacées - پستاندارانيكه در آب زيست ميكند (ج)

## ه

- همزمان = متساوى الزمان Synchrone (ف)
- هواسنج = ميزان الهوا Baromètre اسبابى است كه فشار هوا با آن اندازه گرفته ميشود (ف)

## ي

- يك زمان = متعدد الزمان - متشابه الزمان - Isochrone (ف)

در یکصد و پنجاه و ششمین جلسه عمومی فرهنگستان برای ۶۲  
ترکیب عربی برابرهای فارسی مطابق صورت ذیل اختیار گردید  
و بتصویب پیشگاه همایون شاهنشاهی رسید

- |                             |   |
|-----------------------------|---|
| ۱ - آخر الامر               | سرانجام - آخرکار - باخر                     |
| ۲ - اباعنجد                 | پدر بر پدر - پشت در پشت                     |
| ۳ - الغرض                   | باری - آخر                                  |
| ۴ - باحسن وجوه و باحسن شقوق | بهترین راه - بهترین صورت - بهترین روی       |
| ۵ - بالاخره                 | بهترین روش                                  |
| ۶ - بالضرورة                | باری - آخر                                  |
| ۷ - بطنی الانتقال           | ناچار - ناگزیر                              |
| ۸ - جدید الاحداث            | دیر فهم - کند فهم - دیر یاب - کم هوش - کودن |
| ۹ - جدید البناء             | نو بنیان - نو بنیاد - تازه بنیاد            |
| ۱۰ - جدید الورد             | تازه ساز - نوساز - نوساخت                   |
| ۱۱ - حتی الامکان            | نورسیده - تازه رسیده - تازه وارد - نوآمده   |
| ۱۲ - حسب الامر              | تابتوان                                     |
| ۱۳ - حسب المعمول            | بدستور - بفرمان - بفرموده - بفرمایش         |
| ۱۴ - حسب الوظیفه            | بنا بمعمول - بر حسب معمول                   |
| ۱۵ - دستور العمل            | بر حسب وظیفه - بنا بوظیفه - از روی وظیفه    |
| ۱۶ - سریع الانتقال          | دستور - دستور کار                           |
| ۱۷ - سریع العمل             | تند فهم - زود فهم - تند هوش - تند یاب -     |
| ۱۸ - سنوات ماضیه            | زود یاب - تیز هوش                           |
| ۱۹ - سنه ماضیه              | تند کار - چالاک                             |
| ۲۰ - سهل العبور             | سالهای گذشته                                |
| ۲۱ - سهل الوصول             | سال گذشته                                   |
|                             | آسان - خوب - آسان رو                        |
|                             | آسان رس - آسان یاب                          |

- ۲۲ - صحيح البنيه  
 ۲۳ - صحيح العمل  
 ۲۴ - صحيح المزاج  
 ۲۵ - صعب العبور  
 ۲۶ - صعب الوصول  
 ۲۷ - طرفه العين  
 ۲۸ - عاقبة الامر  
 ۲۹ - على الخصوص  
 ۳۰ - على الرسم  
 ۳۱ - على الظاهر  
 ۳۲ - على العمياء (على العمى)  
 ۳۳ - على الفور  
 ۳۴ - على قدر الامكان  
 ۳۵ - عليهذا  
 ۳۶ - عند الامكان  
 ۳۷ - عند الحاجة  
 ۳۸ - عند الضروره  
 ۳۹ - عن قريب  
 ۴۰ - غير قابل اجرا  
 ۴۱ - غير قابل قبول  
 ۴۲ - غير ممكن الوقوع  
 ۴۳ - فاسد الاخلاق  
 ۴۴ - فارغ البال  
 ۴۵ - في الفور
- تن درست - سالم  
 درستكار - راستكار - درست كردار  
 تن درست - سالم  
 بد - سخت - دشوار - دشوار رو - دشوار  
 دشوار رس - دشوار ياب - دير ياب  
 چشم هم زدن - ييكم - ييك چشم زدن -  
 ييك چشم زد  
 سر انجام - آخر كار - باخر  
 بويژه - بخصوص  
 برسم - چنانكه رسم است  
 بظاهر - بر حسب ظاهر - بصورت - بر حسب صورت  
 كور كورانه - نسنجيده - ناسنجيده  
 دردم - بي درنگ - هماندم - در زمان  
 چندانكه بتوان - چندانكه بشود  
 از اينرو - بنا بر اين  
 اگر بشود - هر زمان بشود - هر گاه بشود  
 هنگام حاجت - وقت حاجت - هنگام نياز  
 اگر لازم باشد - اگر بايستي  
 بزودي - بهمين زودي - بهمين نزديكي - زود -  
 زود باشدكه  
 انجام ناپذير - اجرا ناپذير - پيش نرفتنى  
 ناپذيرفتنى - باور نكردنى  
 نشدنى  
 زشتخو - بدخوى - تبه خوى  
 آسوده خاطر - آسوده دل  
 در دم - بي درنگ - هماندم - در زمان



- |  |                         |
|--|-------------------------|
| همانجا - در جای  | ۴۶ - فی المجلس          |
| انجام پذیر - اجرا پذیر - پیش بردنی   | ۴۷ - قابل اجرا          |
| پذیرفتنی - باورکردنی   | ۴۸ - قابل قبول          |
| ازدیر باز - روزگاریش - روزگاریشین  | ۴۹ - قدیم الايام        |
| همینکه رسید - برسیدن - بورود - بآمدن   | ۵۰ - لدی الورود         |
| همینکه آمد - تا آمد - تارسید   |                         |
| هم رای - همداستان  | ۵۱ - متفق الرأى         |
| هم سخن - یکدل - یک زبان - هم زبان - هم آواز                                  | ۵۲ - متفق القول         |
| هم سخن - یکدل - یک زبان - هم زبان - هم آواز                                  | ۵۳ - متفق الکلام        |
| ناشناس - ناشناخت - بی نام و نشان - گمنام                                     | ۵۴ - مجهول الهوية       |
| با آسایش - آسوده - آسوده حال - تن آسان                                       | ۵۵ - مرفه الحال         |
| با اینحال - با اینهمه - با وجود این  | ۵۶ - معذاك              |
| کم شده - ناییدا - نایدید - بی کم   | ۵۷ - مفقود الاثر        |
| کامیاب - کامروا  | ۵۸ - مقضى المرام        |
| از سرتا ته - سراسر - از آغاز تا انجام - از اول تا آخر - از سر تا بن - سرتاسر | ۵۹ - من البدو الى الختم |
| رویهمرفته  | ۶۰ - من حيث المجموع     |
| تابتوان - باندازه توانائی  | ۶۱ - مهما امکن          |
| امسال  | ۶۲ - هذا السنه          |



# فهرست واژه‌های پذیرفته شده در فرهنگستان

بترتیب قدیم

( آ )

آژیو = صرف	آثروپلان = هواپیما
آژیوتاژ = سفته‌بازی	آثروناویگاسیون = ناوبری هوایی
آسانسور = بالارو	آبیسال = مناکی
آسپتیک = پاک	آتاشه = وابسته
آسپسی = یاک	آپوستیل = بی‌نوشت
آسورانس = بیمه	آجی‌چای = تلخ‌رود
آسیدی = مشکیزه	آحاد = یکان
آسیز = بن‌لاد	آدوانتیف = نابجا
آفسمان = نشست	آدیاباتیک = بی‌دررو
آق‌گنبد = سفیدگنبد (بندر)	آرتروپود = بندپایان
آق‌تپه = سفیدتپه	آرتیزان = افرارمند
آکت‌افه = سند	آرخ = نزار
آکتیف = دارائی	آرگن = زرفینک
آکرد = سازش	آرناشمان = ستام
آکسلراسیون = شتاب	آرنیکول = ماسه‌زی
آکن = فندقه	آریوه = تک‌انجام
آکومولاتر = انباره	آژ = روزگار
آکیمفر = آبخیز	آژان = ناینده
آگرممان = پذیرش	آژان‌دوپلیس = یاسبان
آلطون‌سفلی = زریته‌پائین	آژانس = نمایندگی
آلطون‌علیا = زریته‌بالا	آژانس‌اخبار = خبرگزاری
آک = جلبک	آژانس‌معاملات = کارگزاری
آکلو = آگون	
آلودن جسمی بمایعی = آغوش	

آورت = آورنا	آلور = روش
( ۱ )	آلوردر = حواله کرد
ابتداء = آغاز	آلوویون = آبرفت
ابتلا = دچاری	آلهیار = خدایار
ابرام = استوار کردن	آمبریون = رویان
ابراهیم آباد = مشکاباد	آمبریولوژی = رویان شناسی
ابوالؤمن = پارسا	آمبرمتر = آمبرسنج
اپرون = مهمیز	آمبرنت دیژیتال = مهرانکشت
اپی = سنبله	آنتای = رخ
اپی یه = سنبلك	آنتر = بساك
اتاژ = آشكوب	آنتروپولوژی = مردم شناسی
اتان = تالاب	آنتروپومتری = تن ییمائی
اتنوگرافی = نژاد شناسی	آنتن = سرو
اتیکت = برچسب	آنتن دزنسكت = سرو
اثنی عشر = دوازدهم	آنتنول = سروك
اجازه نامه = پروانه	آنتیگینال = تاندیس
اجرت = دستمزد	آندروسه = نانه
احتماء = پرمیز	آنرولمان = پیش
احجار ساقطه = شخانه	آنس سیگموئید = خم سینی
احراق = سوز آوری	آنکیستمان = کبه بندی
احشاء = اندرونه	آنود = فراز
احصائیه = آمار	آنور = یدم
احضار = فراخواندن	آنورگور = بازه
احمد آباد = نودز	آنورمال = ناهنجار
اختتام حساب = بستن حساب	آنولیم = بی نام
	آنولوپ = پوش

اختلاط و امتزاج = آمیزه	استپ = كلاك
اداره پلیس = سرکلانتری	استخدام (اداره) = کارگرینی
ادریس آباد = شازند	استخراج = برهین
ادویه شناس = داروشناس	استشهاد = گواهی
ادویه شناسی = داروشناسی	استنطاق = بازرسی
اذین = گوشک	استوار دریائی = ناواستوار
ارباب صنایع ظریفه = هنریشکان	استهلاک دین = وام فرسائی
ارتفاع = بالا بلندی	استیبول = گوشوارک
ارزاق = خواربار	استیگمات = کلاه
اروژنز = کوه زائی	استیل = خامه
ارژنیک = کومزا	اسعار = ارز
اروده = فرسودن	اسقاط = فرسودگی
ارویون = فرسایش	اسکار پمان = تنده
اسپس = گونه	اسکادر = بخش
اسپسیمان = نمونه	اسکادریل = ناو گروه
اسپور = خاک	اسکافوپد = ناویایان
اسپورول = خاکچه	اسمهیل زائی = شه بخش
اسپوروله = خاکدار	اشپیل (اشپلینت) = سنجاقک
اسپورولاسیون = خاک نشانی	اشتعال = افروزش
اسپوریزاسیون = خاک گذاری	اشرف = به شهر
اسپیرال = مارپیچ	اشل = یایه
استارت = تک آغاز	اشل - مقیاس = نرده
استارتر = آغازگر	اصطکاک = مالش
استاژ = کارآموزی	اصلی = بنیادی
استاژیر = کارآموز	اصم = کنگک
استامپ = مهر	اصناف = پیشه و ران

اگره کوا تور = روانه	اصول تدای = درمان شناسی
الرن = شهر	اصول محاکمات = آیین دادرسی
الف = هزاره	اعتبار غیر قابل فسخ = اعتبار بی برگشت
الوف = هزارگان	اعتبار متحرك = تنخواه گردان
ام الرقيق = نرم شامه	اعتبار نامه سیاسی = استوار نامه
ام الغلیظ = سخت شامه	اعتراض = واخواهی - واخواست
امامزاده جعفر = پیشوا (ایستگاه)	اعتراض کردن = واخواستن
امتحان = آزمون	اعشاری = دهمی
امتحان نسج زنده = بافت برداری	اعلان = آگهی
امچه لی = بناور	اعلان قبلی = پیش آگهی
امتداد = راستا	اعور = روده کور
امراض اطفال = بیماریهای کودکان	اغشیه دماغی = باشام مغز
امراض انفرادی = بیماریهای پراکنده	اف = تخم
امراض خارجی = بیماریهای بیرونی	افقی = تراز
امراض داخلی = بیماریهای درونی	افوندره = رمیدن
امراض دماغی = بیماریهای مغز	افوندرمان = رمش
امراض روحی = بیماریهای روان	اکابر = سالمندان
امراض ساریه = بیماریهای واگیر	اکسپزان = نا
امراض عصبی = بیماریهای بی	اکسپلوراتر = بی کرد
امراض گوش و حلق و بینی	اکسپلوراسیون = بی کردی
بیماریهای گوش و کلو و بینی	اکسترن = نوکار
امراض مجاری بول = بیماریهای	اکلرمان = روشنایی
میزه راه	اکلیل = دھیم
امراض محلی = بیماریهای بومی	اکیمپان = ساز وبرک
امراض مناطق حاره = بیماریهای	اکیوالان = هم ارز
گرمسیر	اکیوالانس = هم ارزی

اوردر = راسته	امراض نسوان = بیماریهای زنانه
اورودل = دمدار	امراض وبائی = بیماریهای همه گیر
اورولوک = میزه شناس	امراض وبائی = بیماریهای جهانگیر
اوریت = دملیز	امیر البحر ۱ = دریاسالار
اوزان و مقیاسها و مقادیر = سنگ	امیر البحر ۲ = دریابان
و اندازه و نرخ	امیر البحر ۳ = دریادار
او مور = کش	انتخاب = برگزیدن
اونگله = ناخنک	اترن = کارورز
اونگوله = سم داران	انتقال بانکی = برگردان
اونیفیه = یکی کردن	انجمن بلدی = انجمن شهرداری
اوور = تخمدان	انحراف = کج راهی
اوور تور د کنت = باز کرد	انحلال = برچیدگی
اوول = تخمک	انحناء = خمیدگی
اوپار = تخمگذار	اندکس = فهرست
اهل خبره = کارشناس	اندیکا تور = دفتر نماینده
ایاغچی = یادار	انطباعات = نگارش
ایچی = ایشه	انفلورده سانس = کل اذین
ایستگاه سفید چشمه = ایستگاه فوژیه	انقیرمری = پرستار خانه
ایلاووس = روده دراز	انکسار = شکست
ایلو = آلا	انعکاس = بازتاب
( ب )	انگیکوله = پنجه داران
باتای = نبرد	انولوسل = کریبانه
باتیال = ژرفی	انولوکر = کریبانه
باج قپان = قپانداری	انیاب = نیش
بارزالتناسل = پیدازا	اوتوفاز = خودخوار
	اوتوماتیک = خودکار

بر آق = درخشان	بازالت = سیاسنگ
براکته = برگه	باس فره گانس = کم بسامد
برش = سیخ	باس دور سپسیون = آبگیر
برنش = نایزه	باش بولاق = سرچشمه
بزاق = خدو	باشماق = باشه
بشیوسقه = پنج پیکر	باصره = بینائی
بصل النخاع = پیاز تیره مغز	باقیمانده = مانده
بطن = شکم	باقی مانده = بازمان
بطون دماغی = شکمچه های مغز	باکتری = باکتری
بعد = دوری	بالانس = تراز
بکی = سیخک	بالانسه = تراز کردن
بلد = شهر	بالکن = پالکانه
بلدییه = شهرداری	باندربل = نوار چسب
بلندی طاق = خیز (در ساختمان)	بانك = بانک
بلعوم = گلوگاه	بانکروت = ورشکستگی
بمب = بمب	بانکرو تیه = ورشکست
بمباردمان = بمباران	بانکیه = بانکدار
بندر جز = بندرگز	بانگلو = بانگی
بنی طرف = دشت میشان	ب = سه
بو = کل	بحر پیما = دریانورد
بو بین = بیچک	بحری = دریائی
بورله = آکنه	بحریه (قوای) = دریائیان
بول = پیشاب	بخار = دمه
بولب = سوخ	بدن = تنه
بیبلیوتک = کتابخانه	برات = برات
بیبلیوگراف = کتابشناس	برازمدفوع = پنگال



بیضر = بی آزار  
بیطار = دام پزشک  
بیعانه = پیش بها  
بیلان = تراز نامه  
بی متالسیم = دوفلزی

### ( پ )

پایی = پت  
پاپول = پتک  
پاتروی = کشتی  
پارکه = دادسرا  
پارینه = برابری  
پاساژ = تپچه  
پاسسیون = بدفتر بردن  
پاسیف = بدمی  
پاکت = پاکت  
پاکت = پیمان  
پتال = کلبرک  
پدنکول = پایک  
پر = برابر  
پرسکریپسیون = جواز  
پرفوی = پیش برک  
پروتستاسیون = واخواهی  
پروتوبرانس = بل منر  
پروتیست = آغازیان  
پرونوستیک = پیش بینی

پرید = دوره  
پرینز = گیرک  
پرینه = میانین  
پس کوچه بی دررو = بن بست  
پست = پاسگاه  
پست امدادی = یاریگاه  
پست امدادی آموزشگاهها = شفاخانه  
پستانداران آبی = والان  
پردوکتیف = بار آور  
پروگرام = برنامه  
پرلومان = برداشت  
پلاسه = بی بر  
پلانت = گیاه  
پلن = کرده  
پلن = هامون  
پلوری سلولر = پریاخته  
پلی = چین  
پلی آن اونتای = چین بادبزی  
پلی دروا = چین راست  
پلی دژته = چین افکنده  
پلی دورسه = چین واریخته  
پلی رانورسه = چین برکشته  
پلیسمان = چین خوردگی  
پلی فای = چین کسبته  
پلی گوشه = چین خوابیده

تالوفیت = ریسداران	پلیس مخفی = کار آگاه
تأمین عبور و مرور = راهنمای و رانندگی	پنس = گیره
تباعد = واگرایی	پورسان = درصد
تبریک = شادباش	پورفیر = سماک
تپه سیف = تپه سفید	پورفیر وئید = سماک نما
تجارت = بازرگانی	پوزه = زفر
تجدید = نو کردن	پوسته نازک = شامه
تجربه = آزمایش	پولینیز اشیون = گردلشانی
تجسس = پژوهش	پیرومتر = آذر سنج
تحتانی = زیرین	پیست = ناخنگاه
تحت البحری = زیر دریائی	پیستیل = مادگی
تحقیق = بازجویی	پیشاهنگی = رجوع شود به صفحه ۲۸
تحقیق = رسیدگی	پیشیک محله = وشمگیر
تذکره = گذرنامه	پیکسید = مجری
ترابی = رستی	پیلیمه آنتریور = چین پیشین
تراس = یادگانه	پیلیمه پوستر یور = چین پسین
تراکیت = زبره سنگ	( ت )
تریت = پرورش	تائید = استوار کردن
ترزوری = خزانه	تابین بحری = ناوی
ترزوریه = خزانه دار	تا-تر = تماشاخانه
ترن داتریساژ = اراده	تاج = کرزن
تریود = سه راه	تاخیر = دیر کرد
تز = پایان نامه	تأدیه = پرداخت
تساوی = برابری	تار = پارسنگ
	تاریف = تعرفه

تقویم = ارزیابی	تشریفات و سرمونی = آئین
تقویم = برآورد	تشریح = کالبدشناسی
تقویم کردن = برآورد کردن	تشریح عملی = کالبدشکافی
تکانلو = تیکان	تشکیلات = سازمان
تلافیف دماغی = شکنجهای مغز	تشویه شده = برشته
تلقیح و اکسن = مایه کوبی	تصاعد = فرایازی
تلگرام لوکس = تکرار ویزه	تصدیقنامه = گواهینامه
تله زنج = تله زنک	تصفیه = پالایش
تمبر = تمبر	تصفیه کردن = پالودن
تنفیذ = استوار کردن	تعاون بلدی = دستگیری
تنود و لیور = دفتر داری	تعلیم = آموزش
تنور دو لیور = دفتر دار	تعهدنامه = پیمان نامه
توبر کول = تکه	تغذی = خورد
تور پیل = اژدر	تغییر نکننده = پایا
تور پیور = اژدر افکن	تفتیش = بازرسی
توقیف = بازداشت	تفریق = کاهش
توقیف شده = بازداشت	تفریق کردن = کم کردن
توقیفگاه = بازداشتگاه	تقارب = همگرایی
توقیفی = بازداشت	تقاطع = برخورد
توکسین = زهر آبه	تقاعد = بازنشستگی
تهاتر = پایابایی	تقدن بحفظ - صیانت = پیش گیری
تیروور = برات کش	تقسیم = بخش
تیره = برات کبر	تقسیم کردن = بخش کردن
تیکان تپه = تکاب	تقنینیه = قانون گذاری

( ث )

ثبات = رونویس

ثخن و ضخامت = ستبر

ثقل = کرانی

ثنا یا = بیشین

( ج )

جامد = دج

جانبی = پهلوئی

جذب = ربایش

جذب مایع = آشام

جذر = ریشه

جرم = بزه

جرم = غند

جریان = گردش

جزائی = کفری

جسد = لاشه

جغتو چای = زربنه رود

جمعمه = کاسه سر

جمع = افزایش

جمع کردن = افزودن

جوانه زدن = تندیدن

جوانه و نطفه = تنده

جهاز = دستگاه

جهاز محرکه = دستگاه جنبش

جهاز نامیه = دستگاه درویش

جهت = سو

( چ )

چاپار = پیک

چاغر او = جاغر

چک = چک

چک باره = چک بسته

( ح )

حاج عیلتقی = ماز یار

حاجی لر = دشت مینو

حادثه = پیش آمد

حاکم = فرماندار

حافظه = یاد

حالب = میزه نای

حبابچه های ریوی = خانه های شش

حجار = سنگ تراش

حجر = سنگ

حجم = کنج

حجیم = کنجا

حرکت = جنبش

حرکت مبطنه = جنبش درنگی

حرکت متشابه = جنبش یکسان

حرکت مسرعه = جنبش شتابی

حسن آباد = سیمین دشت

( خ )

خارج المملکتی = بز و نمرزی  
 خارج قسمت = بهر  
 خارج جی = بیرونی  
 خالی = تهی (معنی وصفی)  
 خباز = نانوا  
 خبازخانه = نانواخانه  
 خبرویت = کارشناسی  
 خد = کوه  
 خدیجه = خدیش  
 خزعل آباد = خسروآباد  
 خزعلیه = خرمکوشک  
 خفاجیه = سوسن کرد  
 خمل = پرز

( د )

دائن = بستانکار  
 داخلی = درونی  
 دارالانشاء = دبیرخانه  
 دارالعجزه = نوانخانه  
 دارالمجانین = تیمارستان  
 دارالمساکین = مسکینخانه  
 دارالایتام = پرورشگاه یتیمان  
 دارالرضاعه = شیرخوارگاه  
 داز = دازه

حسن آباد قاشق = آبادکوشک

حشمت آباد = رودک

حضرت عبدالعظیم = شهرری

حفظ الصحه = بهداشت

حق الشرب = آبها

حق العبور = ترانزیت

حق العمل = کارمزد

حق القدم = پایزد

حکم = داور

حکم مشترك = سرداور

حکمت = داوری

حلق = کلو

حلقوی = زرفینی

حلقه = زرفین

حمام = گرمابه

حمیات بثوری = تبهانه ای

حنجره = خشک نای

حویزه = مویزه

حوضچه = لکنچه

حی = زنده

حیات = زندگانی

حیات خفی = زندگی نهانی

حیوانات بحری = جانوران آبی

حیوانات بطنی رجلی = شکم بایان

حیوانات زمینی = جانوران خاکری

دوا = دارو	داکتیلوسکوپى = انگشت نگارى
دواخانه = داروخانه	دانشكده صنعتى = هنر سراى عالى
دواساز = داروساز	دائره اطفائيه = آتش نشانى
دوافروش = داروفروش	دائره تنظيف و تسطیح = دایره
دوران = چرخه	رفت و روب
دوران دم = گردش خون	دائره میاه = میرابى
دوره كمون = دوره نهفتگی	دیتور = بدمكار
دوسیه = پرونده	دپو = سبرده
دوماند = درخواست	دترى تيك = آوارى
دووه = كرك	دكتور = آشكار ساز
ديپلم عالى = دانشنامه	دكته = آشكار ساختن
ديزج خليل = ديزه	دكسيون = آشكار سازى
ديفره = دير فرست	درجه = زينه
ديوان عالى تميز = ديوان دادرسى	دروپ = شفت
کشور	دریچه مكبى = دریچه نای
ديود = دوراه	دزر = يابان
( ذ )	دزن فكته = كندزدوده
ذائقه = چشائى	دژكسيون = افك
ذواربعة اضلاع = چاربر	دشارژ = مفاسد
ذواربعة زوايا = چار گوشه	دفتر ارسال مراسلات = دفتر رسيد
ذوبان = گداز	دفتر موعده = سررسيدنامه
ذوجنبتين = دورگ	دفع = وازنش
ذوحياتين — دوزيست	دفيله = رزه
ذوفلقتين = دوله	دفيله رفتن = رژه رفتن
ذوفلقه = يك له	دکتر = دکتري
ذى فقاران = مهرمداران	دماژه = ازگرو در آوردن
	دماغ اصغر = مخچه

( ر )

رأى = رای

رابطه = بستگی

راپرت = گزارش

راپل = یادآوری

رادیکال = ریشگی

رادیوسکپی = پرتوینی

رادیوگرافی = پرتونکاری

رادیولوژی = پرتوشناسی

رادیولوژیست = پرتوشناس

راننده کشتی = ناوبر

رأس = تارک

راس = نژاد

رأس القلب = نوک دل

رأسی رجلی = پابر سران

رئیس الوزراء = نخست وزیر

رئیس بلدیة = شهردار

رئیس پرسنل = کارگزین

رئیس سرویس بیمارستان = سریرشک

رئیس کمیساریا = کلانتر

رئیس مباشرت = کارپرداز

رباط = زردبی

رباط کریم = شهریار

رباط گوزلك = دیدگاه

ربح = بهره

ربح مرکب = بهره مرکب

رپر توار = فهرست

رجل سیاسی = مرد سیاسی

رحم = زهدان

رحیم آباد = پرندک

رزرو ذخیره = اندوخته

رژیم بیماری = دستور خوراك بیمار

رژیم غذایی = دستور خوراك

رد = وازدن

رستاکل = نهنج

رست = دریافتی

رسوب = ته نشست

رسوبی = ته نشسته

رسیدگی بدایت = رسیدگی نخستین

رسیدگی تمیزی = رسیدگی فرجامی

رش = خاره

رضایت = خشنودی

رقابت = همچشی

رقم = بیکر

رکتو = رو

رمیز = داده

رولان = غلتان

رولت = غلته

رولمان = غلت

ژکی کلوب = کانون سوارکاران  
ژنرال قنصول = سرکنسول  
ژورنال = روزنامه  
ژیزر = آبشان  
ژیکلور = سوخت پاش

### ( س )

سؤالنامه = پرسش نما  
سابقه = پیشینه  
سابقه خدمت = دیرینگی  
سابل = ماسه  
سابلیر = ماسه زرا  
ساحل = کناره (عمومی)  
ساحل دریا = کرانه دریا  
ساحل رود = کنار رود  
ساخلو = یادگان  
ساعد = ارش  
سامعه = شنوائی  
ساناتوریم = آسایشگاه  
سانکیسته = کیسه بستن  
ساوج بلاغ مگری = مهاباد  
سپال = کاسبرگ  
ستمی = بارنامه کشتی  
ستوان دریائی = ناوبان  
ستوان شهربانی = رسدبان  
ستون فقرات = تیرم پشت

رولو = غلتک

روله = غلتیدن

ر = یرتوه

ره دوشوسه = زیرخان

ریزو بود = ریشه پائیان

ریستورن = بازگشت

ریستورنه = بازگرداندن

ریم = چرک

### ( ز )

زاویه = گوشه  
زاویه حاده = گوشه تند  
زاویه منفرجه = گوشه باز  
زجاجی = شیشه ای  
زراعت برای پرورش میکرب =  
کشت  
زرافه = آبدزدک  
زرق = سوزن زدن  
زفیر = بازدم  
زندگی ذو حیاتین = دوزیستی  
زنگی محله = زنگیان  
زوج = جفت  
زیارت = زیار

### ( ژ )

ژائر = جنس



سجل = نام و نشان	سليمان كندى = سلمان كند
سدان = واگذارنده	سماق لو = سماق ده
سرباز دريائى = ناوى	سم = زهر
سرتپ شهر باني = سرياس	سم شناسى = زهر شناسى
سرتيفيكاد تود = پروانچه	سمبيوز = همزيستى
سوجوخه دريائى = سرنوى	سنگمينال = ناوديس
سرحددار = مرزدار	سنگ چخماق = آتش زنه
سرعت = تندى	سنگ لوح = يلمه
سرگرد شهر باني = ياور	سوالابوره = شير پرورده
سروان دريائى = ناوسروان	سوبروت = شير خام
سروان شهر باني = سربهر	سورته ژنرال = آگاهى
سرهنگ دريائى = ناخدا	سوسكريپسيون = پذيرفتنى
سرهنگ شهر باني = ياسيار	سوش = سويه (درميكرها)
سريرى = بالينى	سوش = كنده (دردرختان)
سطح = رويه	سويه = آلوده
سطح مستوى = هامن	سويه = آلودن
سفالوتر اكس = سربنه	سويور - آلودگى
سكسيون = دسته	سواد = رونوشت
سكون = آرامش	سواد نويس = رونويس
سل - فسه = پلدى	سه ضلعى = سه بر
سلاخ = سرلاد	سهيم = تير
سلاخ = پوست كن	سياح = جهانگرد
سلد = مانده	سياحت = جهانگردى
سلطان آباد عراق = اراك	سيادهن = تاكستان
سلكسيون = برگزىنى	سيتواسيون = وضع
سلول = ياخته	سسيل = بى پايه

( ص )

صائم = روده‌تهی  
 صاحب‌منصب کشوری = پایور  
 صادر = فرستاده  
 صاعد = بالا رو  
 صافی = یالایه  
 صالح آباد = اندیشک  
 صایقلعه = شاهین‌دژ  
 صحیح = درست  
 صحیه = بهداری  
 صدر = سینه  
 صرفه جوئی = پس انداز  
 صفرا = زرداب  
 صلب = دج  
 صلح = سازش  
 صناعت آرتش = تاختنای ارتش  
 صنعت گر = دست‌ورز  
 صنعت‌یدی = دست‌ورزی  
 صنف = رسته  
 صورت حساب = سیامه  
 صورت جزء = ریز حساب  
 صورت کسر = برخه‌شمار

( ض )

ضباط = بایکان

سیلیسوز = سیلیسی

سیلیک = خرجین

سیلی کول = خرجینک

سیلیه = مزک‌داران

سینالمان = نشانی

( ش )

شارژدافر = کاردار

شامه = بویانی

شاهد = گواه

شبییه = همانند

شریان = سرخرک

شعبه = شاخه

شعر = مو

شعریه = موئین

شغل = کار

شفاهی = زبانی

شفه = لب

شکل = ننگاره

شم = ماشوره

شمیز = بوشه

شهادت = گواهی

شهادتنامه = گواهینامه

شیست = پله‌سنگ

طب = چاپ	ضبط = بایگانی
طبقات ارض = چینه شناسی	ضدسم = بازهر و یادزهر
طبقه = آشکوب	ضد عفونی = پلشت بری
طبقه بندی = رده بندی	ضد عفونی کردن = کندزدانی
طبقه زمین = چینه	ضد عفونی کننده = کندزدا
طیب = پزشک	ضد عفونی کننده = پلشت بر
طیب معاون = پزشک دستیار	ضرب = بس شماری
طرفین = دو کرانه	ضرب کردن = زدن
طرق = راهها	ضرر = زیان
طریق علاج = درمان	ضرس = دندان
طفیلی = انکل	ضرب انتفاع = بازده
طفیلی شدن = انکلی	ضغطه = فشار
طفیلی شناس = انکل شناس	ضفادغ = غوکان
طفیلی شناسی = انکل شناسی	ضلع = دنده
طالا = زر	ضلع = پهلو
طلبه = دانشجو	ضمیمه اعور = آویزه
طناب صوتی = تار اوا	ضیاء = روشنی
طواحن = دندان آسیا	
طول = درازا	( ط )
طهران = تهران	
( ظ )	
ظهر = پشت	طااطوچای = سیمین رود
ظهر نویسی = پشت نویسی	طالب آباد = بهرام
ظهر نویسی شده = پست نویس	طالح = تاله
	طایفه = تیره
	طاهر بوغدا = کندمان
	طب تجربی = پزشکی آزمایشی
	طب و طبابت = پزشکی

( ع )

عضو = اندام	عالم عتیقات = باستان شناس
عضو = کارمند	عامل = سازه
عظم = استخوان	عایدات = درآمد
عظم قص = جناغ سینه	عبادان = آبادان
عفو = بخشوده	عباس آباد = ورسک
عقم = سترونی	عدلیه = دادگستری
عقیم = سترون	عدیم الرأس = بیسران
عقیم کننده = سترون کننده	عدیم الطاس = بی کلبه‌کان
عقیم کردن = سترون کردن	عدیم الفلقه = بی لپه
عکس العمل = واکنش	عرب اغلو = فرخ زاد
علاج شدنی = درمان پذیر	عرب لئک = پلنگ دژ
علاج نشدنی = بی درمان	عرض = بهنا
علم الاحجار = سنگ شناسی	عرض حال = دادخواست - درخواست
علم الحركات = جنبش شناسی	عرضه = پیشنهاد
عمارت عدلیه = کاخ دادگستری	عروق شعریه = موی رگ
عمق = ژرفا	عربان البدور = بازدانگان
عمل = کنش	عزم = کشتاور
عمل واریختن = واریز	عشرات = دهکان
عمل قر اول = یاس	عشره = دهه
عمله کشتی = جاشو	عصب = بی
عندالرویه = دیداری	عصر = دور
عنکبوتیه = تنندونی	عصر حجر جدید = نوسنگی
عنقر حم = گلوی زهدان	عصر حجر قدیم = پارینه سنگی
عوارض متفرقه = خرده باج	عضله = مایچه
عوض کننده قر اول = یاس بخش	
عهد = دوران	

( غ )

غدد بزاقی = غده های خدو  
 غدد بزاقی تحت فکی = غده زیر آرواره  
 غدد بزاقی تحت لسانی = غده زیر زبان  
 غدد بزاقی نکفیه = غده بناکوش  
 غده = دژبه  
 غده مترشح = غده  
 غشاء جنب = شامه شش  
 غشاء درونی قلب = درون شامه دل  
 غشاء القلب = برون شامه دل  
 غشاء دماغی = رویه مغز  
 غلاف عضلانی = نیام ماهیچه  
 غلاف = نیام  
 غلیان = جوش  
 غواص = آب باز  
 غیر قابل قسمت = بخش ناپذیر  
 غیر ذی فقار = بی مهرگان  
 غیر قابل فسخ = بی برکشت  
 غیر مستقیم = ناراسته

( ف )

فاسیس = رخسار  
 فاسوسیت = ییکانه خوار  
 فاسوسیتوز = ییکار خواری  
 فالسی فیکاسیون = دغل

فانت = شکاف

فای = کسله

فاییت = درماندگی

فتح میت = کالبد کشائی

فتوس = جنین

فته طلب = سفته

فرامن = روزنه

فرامی نیفر = روزنداران

فرتیل = بار خیز

فروکتیفیکاسیون = بارد می

فره کانس = بسامد

فضولات = آخال

فس = سرین

فسخ = کسختن

فقره = مهره

فک = آرواره

فک اسفل = آرواره زیرین

فک اعلی = آرواره زیرین

فکر = اندیشه

فکونده = کشیدن

فلاحت = کشاورزی

فلاحیه = شادکان

فلاژل = تاژک

فلش = تیر

فلکتر = توده شناسی

فلوت = ناوکان

فم = دمان

قاجیان = کامیار	فودوسروو = داسمنز
قاسم آباد = آیرین	فوران = جهش
قاشق کوشک	فوزلاژ = ته
قاضی = دادرس	فوقانی = زبرین
قاضی آباد = باغیک	فولیول = برکچه
قامیشه = نیستان	فومیکول = کودرست
قان یوخمز = یناده	فیسور = تراک
قایق بادی = کرو	فیش = برکه
قایق پاروئی = کرجی	فیشیه = برکدان
قبض = رسبد	فیلامان = رشته
قبله بولاغی = قبله چشمه	فیلون = رکه
قبول کننده = پذیرا	فیله = میله
قبول کردن = پذیرفتن	
قبولی = پذیرش	( ق )
قبلائتو = کوبلاند	قائم مقام = جانشین
قرائن و امارات = نشانی	قابل احتراق = سوخت
قراجه داغ = ارسباران	قابل تأدیه = برداختی
قراچمن = سیاه چشمه	قابل تجهیز = بسیجی
قراغینی = سیاه چمن	قابل زراعت = کشتی
قراگز = زال	قابل فسخ = برگشت پذیر
قرانطینه = قرتین	قابل قبول = پذیرفتنی
قرص = کرده	قابل قسمت = بخش پذیر
قرض = وام	قابله = ماما
قرقره = غرغره	قابلیت احتراق = سوزائی
قره بغده = سیاه گندم	قابلیت قسمت = بخش پذیری

قوزلوسفلی = کلزار پائین  
 قوزلوعلیا = کلزار بالا  
 قوس = کمان  
 قوس ام الشرائین = خم آورتا  
 قوس وقزح = رنگین کمان  
 قولون صاعد = قولون بالا رو  
 قولون نازل = قولون پائین رو  
 قوه = نیرو  
 قوه = توان  
 قیج = پلشت  
 قیجی = پلشتی  
 قیلون = کلانده  
 قیمت = بها  
 قیمت = نرخ  
 قیمتی = کرانها

### ( ک )

کاینه = دفتر  
 کاپیتال = سرمایه  
 کاپیتالست = سرمایه دار  
 کاپیتول = کلابرک  
 کاتود = فرود  
 کارپل = برچه  
 کاربن = برگردان  
 کاربوراتور = سوخت آما  
 کارتن = جرومدان

قره چر = سیاه چر  
 قره سو = سیاهاب  
 قره غان = سیاه دشت  
 قره غایه = سیاه بایه  
 قره گل = سیاه گل  
 قره ناو = سیاه ناو  
 قریه عرب = بلدست  
 قزل اوزن = سفیدرود  
 قسط السنین = سالواره  
 قسمت = باره  
 قشر = پوسته  
 قشلاق = گرمسار  
 قصاب = گوشت فروش  
 قصبة الریه = نای  
 قطانجق = سبزه  
 قفس صدر = قفسه سینه  
 قفسه = کنجه  
 قلعه بلند = ابردز  
 قلعه جقه = کلاچک  
 قلعه سحر = بامنژ  
 قلیان = کلغیزان  
 قنسول = کنسول  
 قوای بحری = نیروی دریائی  
 قوتلو = کبودان  
 قوجق = کوچک  
 قورخانه = زرادخانه

کس = صندوق	کارخانه قند = کارخانه
کسیه = صندوقدار	کارنه = دفترچه
کسب و حرفه = پیشه	کاسور = شکست
کسبه و اصناف = پیشه‌وران	کافی = بسنده
کسر = کمبود	کالری متر = گرماسنج
کسر = برخه	کالزیته = پینه
کسر متناوب = برخه‌دوری	کالیس = کاسه
کشتی جنگی = رزم‌ناو	کانون = باشگاه
کشتی زره پوش = زرم‌دار	کانونیر = توپ‌دار
کشتی کوچک = ناوچه	کایو = ریگ
کشیک = نگاهبانی	کبد = جگر
کشیکچی = نگهبان	کپسول = پوشینه
کفر فر = کا و صندوق	کت = برز
کفیل بجای ضامن = پائیدان	کتیف = چکال
کالاج = چنگ	کچال = چشم‌پزشک
کلاس = رده	کرانسیه = طلبکار
کرو فیل = سبزینه	کرای = مرجان
کلسی = آهکی	کرت = ستیغ
کلن = قولون	کردمخله = کردکوی
کلوب = کانون - باشگاه	کرسپوندان = کارگزار
کلونین = سنگ‌بستان	کروازردوباتای = نبردناو
کولو = بن	کرواس = جگر
کاومل = ستونک	کرویتتر = بال‌دستان
کلی = بسته	کره = کوی
کلینک بمعنی مطب در بیمارستان	کره‌سی = سبزکوه
درمانگاه	کریستالوگرافی = بلورشناسی
	کعب = ریشه‌سوم



کیست = کسه	کلینیک بمعنی مطب در خارج =
کیسه صفرا = زهره	بز شک خانه
کیفیت = چونی	کلینیک بمعنی وصفی = بالینی
	کلیه = کرده
( گ )	کمبا = رزم
	کمبوستیبل = سوزا
گار در ب = جامه گاه	کمیت = چندی
گار دسر حدی (اداره) - مرز داری	کمیسر سر حدی = کلاتر مرز
گاز = کرو	کمیسری = کلاتری
گانیان = پیش بر	کنتر تر پیور = ناوشکن
گذرگاه سیل = آبراهه	کنترات = قرارداد
گر = جنگ	کنترل = واریسی
گراپ = خوشه	کنترلر = بازیین
گرانیت = خارا	کنسپتاکل = بستو
گرانیتی = خارائی	کنفرانس = سخنرانی
گرانیتوئید = خارانا	کنفرانسیه = سخنران
گراویه = شن	کوپن = برش
گرافیک = نمودار	کوچه = کوی
گروپ = گروه	کوچه پهن = در بسته در بند
گروه بان دریائی = مهنای	کور تاژ = دلالی
گروه بان شهر بانی = سرپاسبان	کور تیه = دلال
گره = سنگ ماسه	کورول = جام
گنج قره گلی = کیچ ساران	کوش = لایه
گل یدم = بی بایه	کوورتور = پشتوانه
گلیمسمان = لغزش	کووریر = پوشاندن
گلین = گلشن	کیت = بهل
گمش تپه = گومیشان	

گوزاك = دیدگاه

گوس = نیامك

گیشه = باجه

## ( ل )

لازم = بایسته

لاسی = کلاه

لاغون = مرداب

لامسه = بساوائی

لانسیل = عدسك

لانس تورپیل = اژدرانداز

لانگت = زبانه

لاو = کدازه

لایتغیر = ماندگار

لشه = گوشت دندان

لگن خاصره = لگن

لمب = پهنك

لمس کردن = بساویدن - بسودن

لنگو = شمش

لوازم التحریر = نوشت افزار

لوزه = بادامك

لوکس = ویژه

لوور = بوزك

لهات = ملازه

لیبر = آبکش

لیبری = کتابفروشی

لیخن = گلسنگ

لیف = رشته

لیکیداسیون = واریختن

لیکیده = پرداختن

لیگامان = پیوند

لیگامان سوسپانسر = آویزه بند

لیگول = زبانك

لیمون = لای

لینه = پروز

لینیکول = چوپرست

لینیو = چوبی

## ( م )

ما = ستون

مائنه = سده

مآت = سدكان

مازاد = فرونی

مائی = آبکین

مار = کولاب

مارگاژ = لشاب

ماره = مانداب

ماکروفاژ = درشت خوار

ماکسیموم = بیشینه

مال امیر = ابنه

متصدی کارهای بخش = بخشدار	مال التجاره = کالا
متصل = پیوسته	مالیه = دارائی
متصل الطاس = پیوسته کلبرگان	مامق سفلی = مامک پائین
متعادل = ترازمند	مامق علیا = مامک بالا
مقارب = همرس	مأمور احصائیه = آمارگر
مقاعده = باز نشسته	مأمور اطفائیه = آتش نشان
متوالی = یلایی	مأمور تنظیف = رفتگر
متوسط = میانه	ماندیبول = زفره
متوفی = مرده	مایع = آبگونه
مثانه = آبدان	مباشرت و ملزومات = کاربردازی
مثانه کوچک = آبدانك	مبدأ = خاستگاه
مثلت = سه گوشه	مبنا = پایه
مجازات = کفر	متامرفز = دگردیسی
مجنذور = توان دوم	متامرفیک = دگردیس
مجرای بول = یشابراه	متبلور = بلور شده
مجرم = بزه کار	متبلور مطبق = بلور لایه
مجهول = ساختگی	متحد الزمان = یک زمان
مجموع = روی هم	متحد المال = بخشنامه
مجموعه کشتی ها = ناوتیب	متخصص احصائیه = آمار شناس
مخوف = کاواک	متخصص در اصول تداوی =
محاسب = حسابدار	درمان شناس
محاسبات = حسابداری	متد = روش
محاط کننده = فروگیر	متساوی الزمان = همزمان
محاکمه = دادرسی	متشابه الزمان = یکزمان
محبس = زندان	متصاعد = فرایاز
محبوس = زندانی	متصدی کارهای استان = استاندار

مدعی = خوانعان	مخترق = سوزیلج
مدعی العموم = دادستان	مجمه = مکنه
مدعی علیه = خوانده	محب = کوز
مدفوع = چمن	محررق = سوزاننده
مدفوع شکل = بیخاله	محررق = سوزآور
مدیان = میانه	محصول مفید = بازده
مراجه = بهره کاری	محفظه ریشه = کلامک
مراسله = نامه	محقق = بازجو
مربع مستطیل = راست گوشه	محکمه = دادگاه
مرتعش = لرزان	محکمه استیناف = دادگاه استان
مرسور = کرش	محکمه بدایت = دادگاه شهرستان
مرض = بیماری	محکمه صلح = دادگاه بخش
مرکز ثقل = کرانیکاه	محلات شهر = برزن
مرهونه = کروکان	محلله = کوی
مری = سرخ نای	محمیره = خرم شهر
مریضخانه = بیمارستان	محور = آس
مزانتر = روده بند	محیط = پیرامون
مساح = زمین بینا	مخارج = هزینه
مساعده = پیش پرداخت	مخرج کسر = برخه نام
مساوی = برابر	مخزن کتاب = کنجینه
مستائف = پژوهش خواه	مخفی التناسل = نهانزا
مستائف علیه = پژوهش خواننده	مخفی التناسل و عائی = نهانزادان آویندی
مستائف عنه = پژوهش خواسته	مدال = مدال
مستحات = سنگواره	مدرج ساختن = آریته بندی
مستحفظ زندان = زندانبان	مدرسه = آموزشگاه
مستخدم = خدمتگزار	مدعابه = خواسته

معاء مستقیم = روده راست	مستخدمین = کارکنان
معادل = همچند	مستدعی تمیز = فرجام خواه
معادله = همچندی	مستدعی غلبه تمیز = فرجام خوانده
معارف = فرهنگ	مستشار سفارت = رایزن
معاف = بخشوده	مستقیم = راسته
معافیت = بخشودگی	مستقیم کننده = راست ساز
معالجه قبلی = پیش باس	مستنطق = باز پرس
معاون فنی = دستیار	مستور البذور = نهان دانگان
معبر = گذر	مسکن = آرا مده
معدل = میانه	مسلخ = کشتارگاه
معدن = کان	مشاوره = رایزنی
معدن شناسی = کان شناسی	مشرق = خاور
معدنی = کانی	مشروب = نوشابه
معرفة الاحشاء = اندرونه شناسی	مشی = روش
معرفة الارض = زمین شناسی	مشی کار = روند
معرفة العروق = رگ شناسی	مصادره = بازگیری
معرفة العظام = استخوان شناسی	مصمت = غنده
معرفة العضلات = مایچه شناسی	مضروب = بس شمرده
معرفة المفاصل = بند شناسی	مضروب فیه = بس شمر
معرفة النبات = گیاه شناسی	مضغ کردن = جویدن
معکوس = وارون	مضمار = چاک نای
معماری = ساختمان	مطالعه = بررسی
مغز حرام = مغز تیره	مطب = پزشکخانه
مفتاح = کلید	مطبعة = چاپخانه
مفتش = بازرس	معاد دقاق = روده باریک
مفروق = کاسته	معاء غلاظ = روده فراخ

مؤسسه = بنگاه	مفروق منه = کامش یاب
موازی سور = کفک	مفصل = بند
موالید = زاد	مقام = پایه
مواین فره گانس = میان بسامد	مقاوله نامه = پیوندنامه
مویلیزه = برآه انداختن	مقدار = اندازه
مویلیز ابل = بسیجی	مقروض = بدهکار
مویلیز اسیون = بسیج	مقسوم = بخشی
موت = مرگ	مقسوم علیه = بخشیا ب
مورتینا تالیته = مرده زادی	مقسوم علیه مشترک = بخشیا ب مشترک
موزه = موزه	مقطع = برش
موس = خز	مقعر = کاو
موعد = سر رسید	مقوم = ارزیاب
موعد قر اولی = یاس	مکعب = توان سوم
مولد = زایا	ملا تَح = ملوان
مولود مرده بدنیا آمده = مرده زاد	ملح = نمک
مومیفی کاسیون = مومیا کاری	ممرض = بیمارزا
مونوسلولر = تک یاخه	ممیز عنه = فرجام خواسته
میانج = میانه	ممیزی = واریسی - باز دید
میدان اسب دوانی = اسب ریس	منتجه = برآیند
میدان چای = مهران رود	منحنی = خم
میر آب = آیار	منشور = شوشه
میزان الرطوبه = نم سنج	منصف الزاویه = نیمساز
میزان الضفطه = فشار سنج	منطق = کویا
میزان القوه = نیرو سنج	منفصل الطاس = جدا کبر کان
میزان الهوا = هوا سنج	مشعت = سود
میکروب = میکروب	

نسج شناس = بافت شناس	میکریولوژی = میکرب شناسی
نسج شناسی = بافت شناسی	میکریولوژیست = میکرب شناس
نسیه = بسادست	میکر سکپ = ریزین
نصب = کاشتن	میکروفاژ = ریزخوار
نظامنامه = آئین نامه	میکروگرافی = خردنگاری
نظمیه = شهر بانی	میکرو لیتیک = ریزدانه
نفس = دم	مین = مین
نقع = سود	مینوت = پیش نویس
نقع خالص = سود ویژه	مینوم = کینه
نقع غیر خالص = سود ناویزه	( ن )
نقع و صرر = سود زیان	نازل = پائین رو
نقض = شکستن	نامیه = روشی
نقلیه = بارکشی	ناحیه = بخش
نقلیه بطی السیر = بارکشی کند	ناهار خوران = نام آوران
نقلیه سریع السیر = بارکشی تند	نایب الحکومه = بخشدار
نکتار = نوش	نایب سفارت (سکرتر) = دبیر
نکتاریفر = نوش آور	نبات = رستی
نکتر = نوش جای	نباتات = رستنها
نمره = شماره	نوب دودی = یادداشت پرداخت
نوسان کردن = نویدن	نت دو کره دی = یادداشت دریافت
نوسان کننده = نوان	نجر = درودگر
نورم = منجار	نجف آباد = نامید
نورمال = بهنجار	نخ عمامه = نخ کرومه
	نریتیک = پایایی
	نسج = بافت

( و )

ورید = سیاهرگ  
 ورید اجوف اسفل = بزرگ سیاهرگ  
 زیرین  
 ورید اجوف اعلی = بزرگ سیاهرگ  
 برین  
 وریفیکاسیون = رسیدگی  
 وزارت تجارت = وزارت بازرگانی  
 وزارت داخله = وزارت کشور  
 وزارت صناعت = وزارت پشم و هنر  
 وزارت طارق = وزارت راه  
 وزارت عدلیه = وزارت دادگستری  
 وزارت مالیه = وزارت دارائی  
 وزارت معارف = وزارت فرهنگ  
 وزن = سنگینی  
 وزنه = سنگ  
 وسط = میان  
 وسطین = دومیان  
 وسعت = پهنه  
 وصول = دریافت  
 وضع حمل = زایمان  
 وعاء = آوند  
 وعائی = آوندی  
 وعاء لنفاوی = سیدرک  
 وکالای انجمن بلدی = نمایندگان شهر  
 وکتور = بردار  
 وکیل عمومی = دادیار

وات متر = وات سنج  
 واحد = یکه  
 وارد = رسیده  
 وارितه = جور  
 واز = لجن  
 واکسن = مایه  
 واکسیناسیون = مایه زنی  
 والابل = ارزنده  
 والور = ارزش  
 والوول تریکوسپید = دریچه سه لختی  
 والوول سیگموائید = دریچه سینی  
 والوول میتر ۱ = دریچه دولختی  
 وتر = زه  
 وجود = هستی  
 وجه = رو  
 ودیعه = سیرده  
 ودیعه دادن = سیردن  
 ودیعه دهنده = سپارنده  
 ورسان = آبریز  
 ورق = برگ  
 ورقه حکمیه = دادنامه  
 ورقه ولادت = زایچه  
 ورقه هویت = شناسنامه  
 ورو = واروک



هوت فره کانس = پر بسامد

هوسپیس = خسته خانه

هیئت قراولی = یاسداران

هوبان = مهار

هضم = کوارش

هودگراف = شتاب نما

( ی )

یام = پیام

یار احمدزانی = شهنواز

یورقل = یارگل

ولت متر = ولت سنخ

ووال = برده

ویزا = رواید

ویزیون = دید

ویس قنسول = کنسولیار

ویویپار = بچه ز

( ه )

هلاکو = مرزند

هلیس = بیچه

همیسفر سر برال = نیکرمنز

